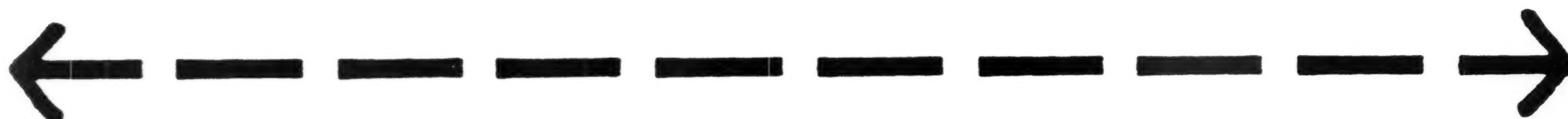


START



REEL 56


UCLA



National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

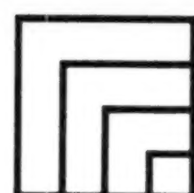
(Contract Number N01-LM-9-3534)

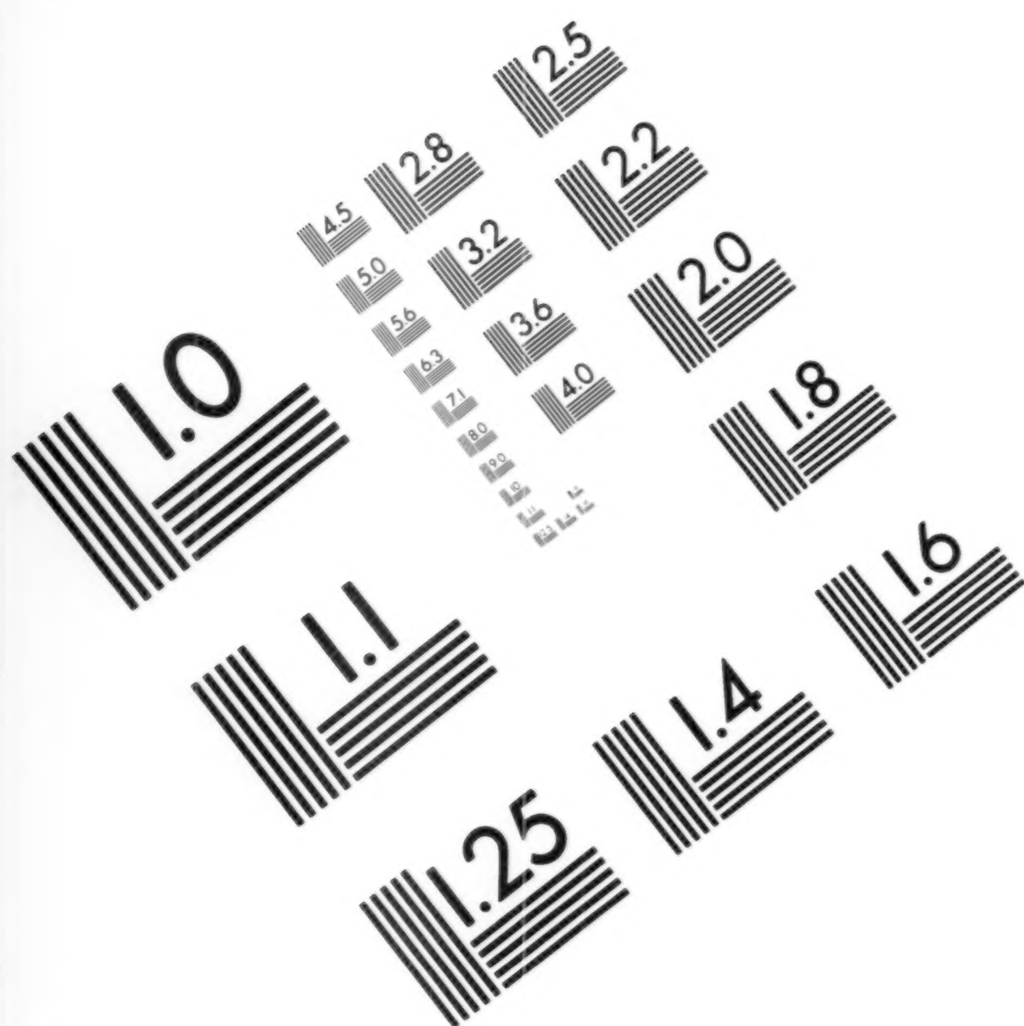
October 1989 - September 1990

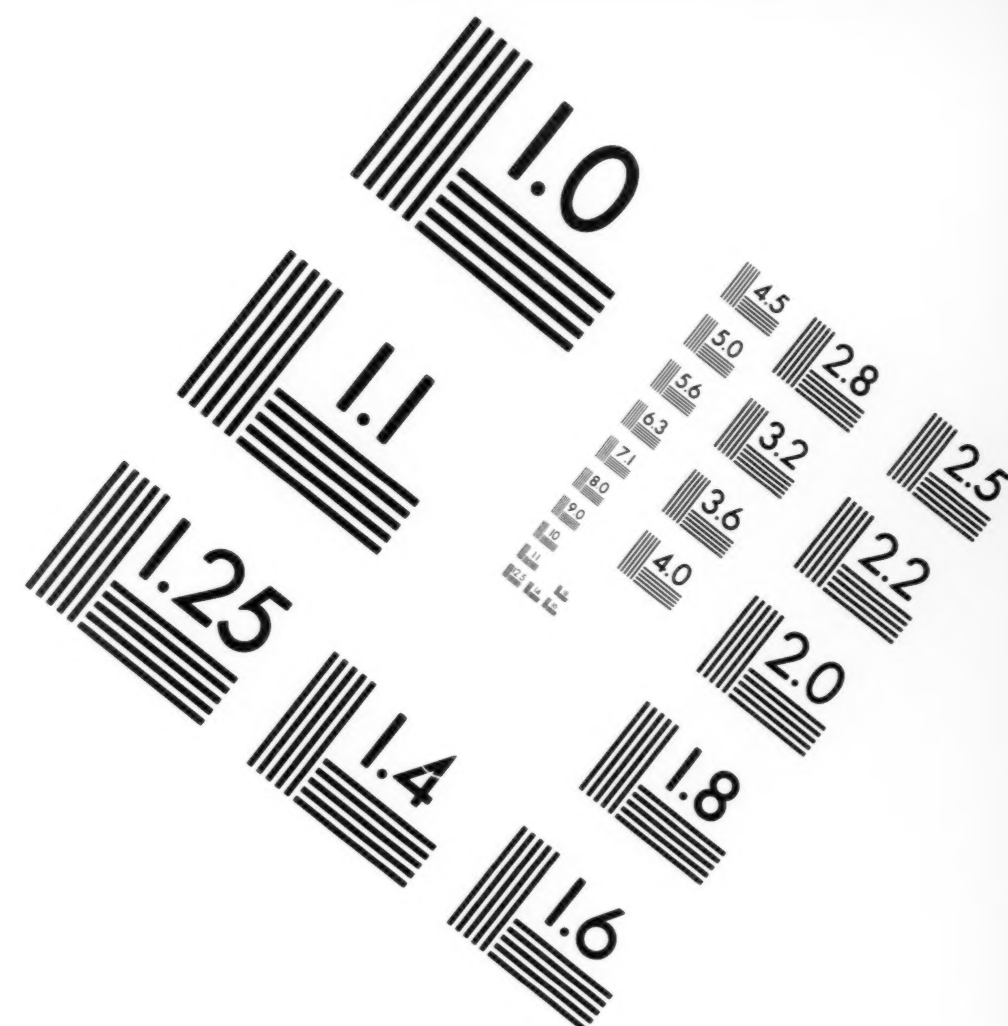
The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

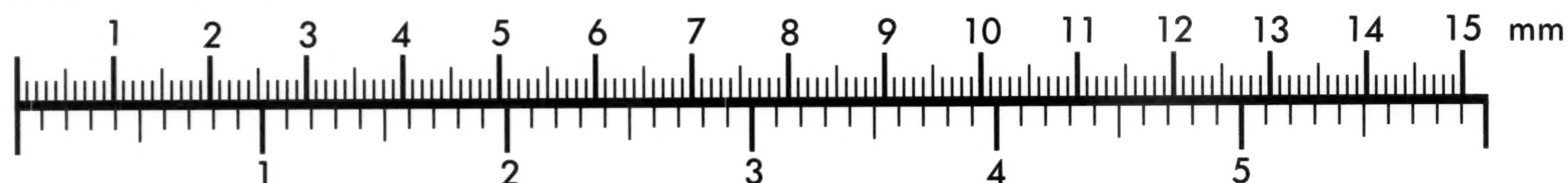
Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

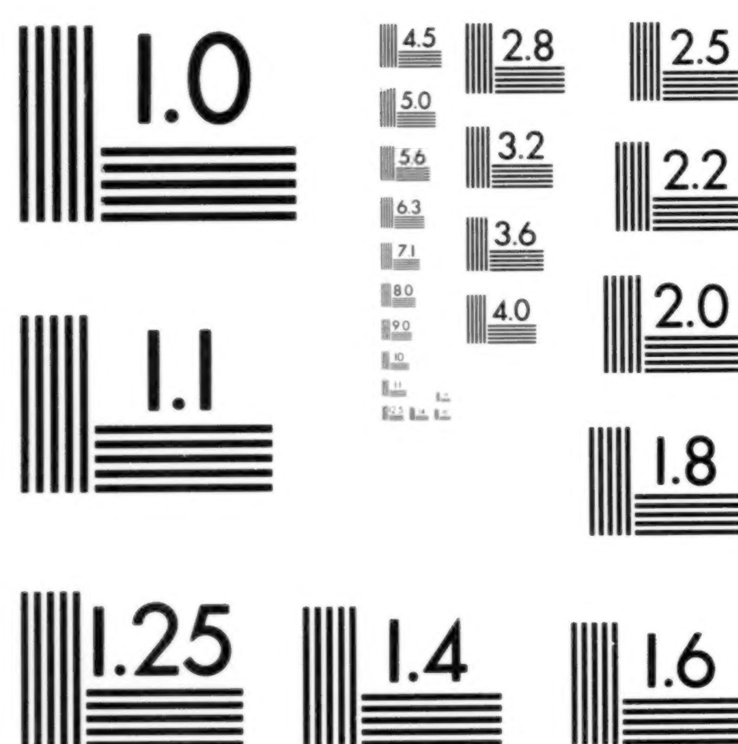
Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

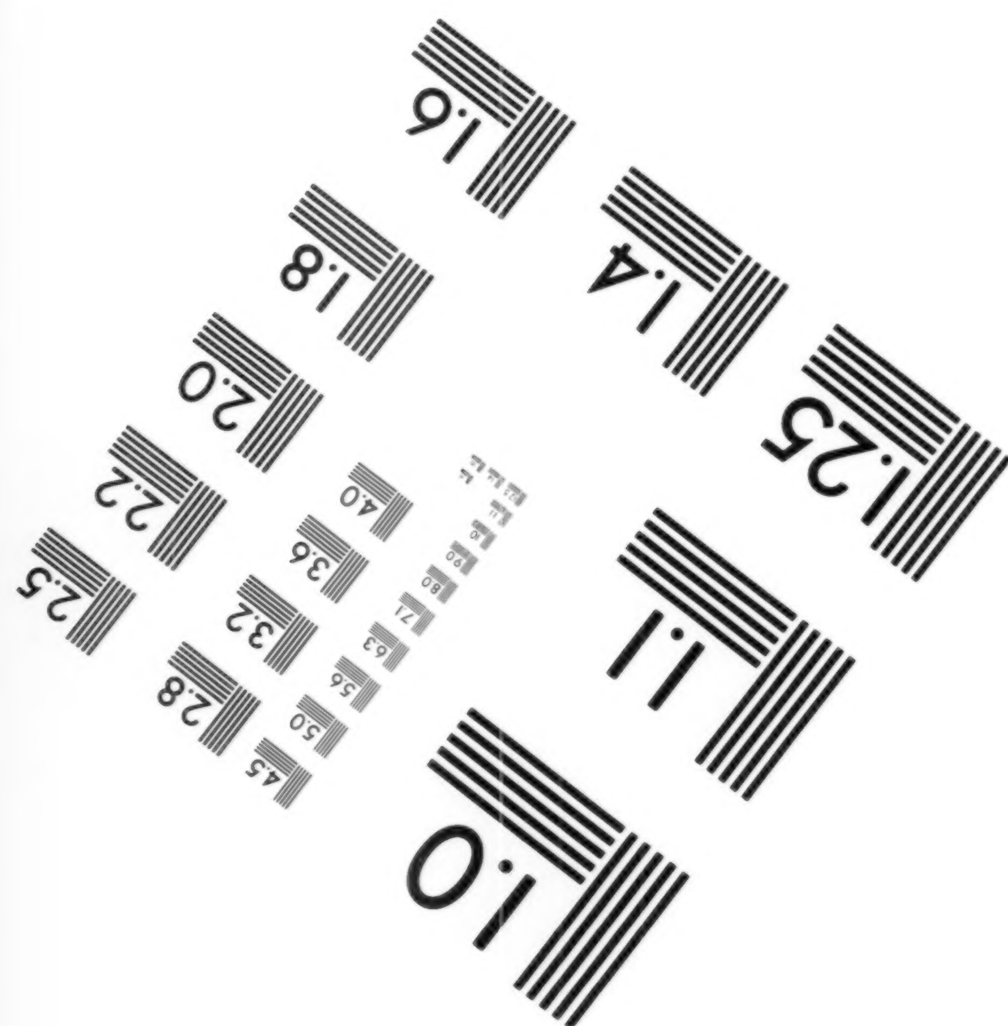
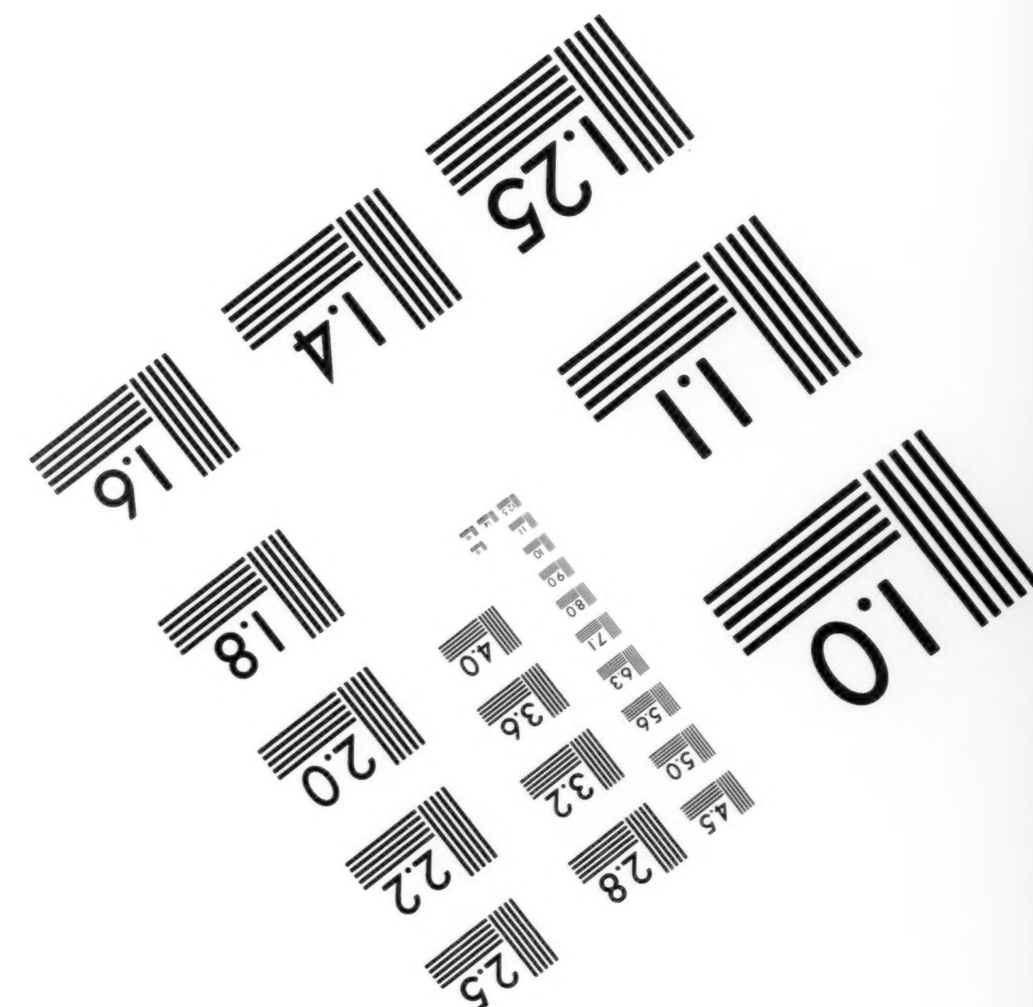

AIIM


1.0
1.1
1.25
1.4
1.6
1.8
2.0
2.2
2.5
2.8
3.2
3.6
4.0
4.5


1.0
1.1
1.25
1.4
1.6
1.8
2.0
2.2
2.5
2.8
3.2
3.6
4.0
4.5


Centimeter
1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm
1 2 3 4 5
Inches


1.0
1.1
1.25
1.4
1.6
1.8
2.0
2.2
2.5
2.8
3.2
3.6
4.0
4.5
5.0
5.6
6.3

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 56

(Richter-Bernburg No. 134)

Author: Moḥammad Mahdī b. ʿAlī Naqī

Title: Zādo l-mosāferīn

(Richter-Bernburg No. 19)

Author: Maḥmūd b. ʿUmar al-Jaghmīnī

Title: al-Qānūnja fī ṭ-ṭibb

129 fols., 210 x 122 mm

arab. + pers.) Autograph [245 S.

[u.] hebr. + pers.)

no! LR 36-16-72

Verf. [Moh. Mehdi abu ʿAli Naqi ash-sharif

"Res. dar hifz-e sehhat o mocâledjé-ye

2, 3: Erhaltung d. Gesundheit + Behandlung ohne Arzt

114 ff.: macdjun (Arten)

hebräisch: (1), (2), 78, 125, 230 – 236, 240, 241, 243–45

(pers.) (1) 174 Ende (1) dat. 1261 H. (= 1845)

vollständig

(arab.) (2) Anf. 175 Ende 229

(3) 237 ff.: pers. Anhang (andere Schrift) "nou'i mocâledjé-ye mâlikhuliâ

2: für Freund [Khalil-Mirzâ Moh. Esmacil

no. 33

1388
1261
127
1968
123
1845

(2)
ב

ימן כתאב אז מולא[illegible]



(1)

ג'הת נפך שכם

זירה סבז זירה כרמאני בורה ארמני
ה' מ' ה' מ' ה' מ'
פלפל עסל דו ברשבר אנג'א
א' מ'
זירה ואקדר סרכה בכוסאנד

ג'הת תב לרז וקת לרז
מיכך גולאב דר מיאן
הר דו בסק במאלנד
روز شب بنوشند گردن افشارند
עבר קודום

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس افزون از حوصلهٔ بیماران بشفاء و ثنا بیرون منجا
از شوق دردمندان بلقاء شافی بارگاه طبیبی است مهربان
که زبان حال خسته دلان بمقال و اذا مرضت فهو یشفین
گویا است و دل مستمندان نومید از دوا بسوی و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین مداوا فرموده است و درود نامحدود
و صلوات نامعدود بر نسخه نویس عطار خوان و ما ارسلناک
الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و دو شناس بیمارستان و کنتم
علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها سبیلا و نبیا
و ملائکه اهل ارض و سما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
علیهم التحیة و الثناء و بر سایر اوصیا و امام اتقیا و معجون مادهٔ
الحیوة اولیاء و تریاق فاروق سعداء و اشقیا قسیم جنت و لظی

مخدوم ملائکه

مخدوم ملائکه سما حضرت علی مرتضی علیه التحیة و الصلوة و السلام
و الثناء و بر ذریهٔ ابرار او و اهل بیت اطهار او دعا بی مقدار
صلوات الله الملک الغفار الستار الجبار اما بعد چنین گوید
گم کننده راه سرگردانی و مبتلای مراحل هیچ مدانی الواثق بالله
اللطیف محمد مهدی ابن علی نقی الشریف عفی عنهما که چون
دوست روحانی و برادر ایمانی صاحب نسب شریف و حسب
منیف مجمع کمالات صوری و معنوی الصدیق الخلیل میرزا
محمد اسمعیل حفظه الله العزیز الجلیل در ایامی او ان سفر و غربت
و حدثان و از وطن مالوف گریزان و کاله اتفاقا موصوف
بسر بلدان میسر شد و از فقیر خواهش نمود که رساله
ترتیب شود مشتمل بر ادویه مسافر و غیر از ضروریست
در حفظ صحت و اشعار بمعالجه بعضی امراض که بدون حضور
طبیب میسر و مقدور باشد بتخصیص بعضی امراض
که اکثر اوقات مزاج انسان را منحرف میسازد در سفر
و حضر لهذا این قلیل البضاعه امتثال امر ایشان را از
لوازم شمرده به تسوید این اوراق شروع نموده معیب
اگر علم من بهره نیست بر هر صورت که مشهور است المامور
معذور مامول از ناظرین این اوراق آنکه هر گاه بر غلطی
که لازمهٔ انسانست مطلع شوند ذیل عفو بر او بپوشند

و در اصلاح آن کوشیده اکثر آنها را ناشی از پریشانی حال
و اختلاف اوضاع دانند و این رساله مشتملست بر دو مطلب
مطلب اوّل در تدبیر مسافر و قوانین حفظ صحت ایشان مطلب اوّل
مطلب ۲ و تدابیر امور دیگر که مسافر را غالباً اتفاق می افتد مطلب دویم
در معالجه مرضی چند از بعضی امور و امراض بدون آنکه
رجوع بطبیب نماید بدانکه مسافر را باید قبل از حرکت
اگر در بدن خون غالب باشد فصد کند و اگر اخلاط دیگر
غالب باشد مسهلی بیاشامد و بدن را از اخلاط فاسده
پاک کند بجهت اینکه بسا باشد که حرکت سفر کردن تحریک
اخلاط فاسده نماید و در بین مسافت مرضی حادث
شود که محتاج بطبیب باشد و بدست نیاید لهذا
قبل از حرکت باید به تجویز طبیب بدن را از اخلاط فاسده
تنقیه نماید و دیگر باید که قبل از حرکت خود را عادة دهد
با غذیه که در راه سفر از برای او میسّر شود و همچنین قبل
از حرکت تبدیل رنج و زحمت سفر از بیخوابی و تعب حرکت و اگر
سفر در تابستانست بگرما و اگر در زمستانست بسرما
خود را عادت دهد تا آنکه هیچ یک از آنها دفعةً بر او وارد
نشود امّا تدبیر غذا میباید که غذای مسافر حسب المقدور
از اغذیه معتاده در حضر باشد و چیز چند که غذائیّت غالب با

از قبیل گوشت

از قبیل گوشت و تخم مرغ زیرا که تحلّل سفر قوی تنها را ضعیف
مینماید لهذا باید که بدن ما یتحلّل حسب الواقع رسید باشد
امّا تدبیر آشامیدن آب باید که آب هر منزلی را با خود داشته
باشد و با آب منزل دیگر ممزوج نموده بیاشامد که رفع ضرر آبها
با این نحو میشود و همچنین ممزوج نمودن قدری سرکه با آب
رفع ضرر او است و همچنین اگر مسافر قدری خاک خالص از
بلد خود همراه داشته باشد که در هر منزلی با آب آنجا بر هم زند
و بعد از آنکه ته نشین شود بیاشامد رفع مضرات آب
میشود و همچنین خوردن پیاز و سرکه و کاهو و سیر هر یک
کم باشد دفع مضرات آبهای ناگوار میکند و رفع ضرر آب شور
بمخالطه با سرکه میشود و تغییر طعم و رفع ضرر هر دو بسکنجبین
میشود و رفع ضرر و رفع طعم آب تلخ بمخالطه قدری شکر و اگر
آب غلیظ یا بدبو باشد رفع ضرر آن بجوشانیدن و مخالطه
با گل یا سرکه میتوان نمود امّا تدبیر کمی آب و رفع ضرر عطش
بدانکه در طریق بیم کمی آب باید غذائی که احداث تشنگی نماید
نخورد از قبیل چیزهای شور و تند و شیرینی و غیر از اینها
اغذیه را نیز بقدر اشتها نخورد و دیگر آنکه هر جا که آب کم داشته
باشد و مسافت بسیار باشد قدری سرکه با آب ممزوج نماید
در وقت حاجت قلیلی از آن بخورد رفع تشنگی بسیار بکند

و دوغ ترش و شیرهٔ خرفه کدو دوغ خیار سبز باشند
و شیرهٔ تخم خرفه با اندکی سرکه و در دهان داشتن بلور یا صدف
یا نقرهٔ خالص و لبها را بهم گذاشتن که هوای خارج داخل دهان
نشود بسیار نافع تشنگی است و بدانکه بعد از تشنگی مفرط چون
مسافر باب رسید دفعه دفعه تا انکه سیراب شود بیاشامد
بلکه اول قدری مضمضه کند و دست و پاها را در آب گذارد
و صبر نماید بشوید بعد از ان کم کم بیاشامد تا انکه عطش بتدریج
برطرف شود و اگر بعد از عطش دفعهٔ آب زیاد بیاشامد بیم
هلاک باشد اما تدبیر گرما زده مسافر البته باید که مسافر از گرما — اما تدبیر
تمام بدن خصوصا سر را از آفتاب بپوشد و در زمان
گرمی معتد حرکت نکند و اگر ناچار باشد غذائی بخورد و البته
ناشتا نباشد خصوصا اگر بدنش لاغر باشد یا مزاجش
حار باشد و اگر از آب سرد سر و بدن را بشوید و از میوها
و ترشیها انچه میسر شود بخورد و اگر یافت شود سینه
و سر را بروغن بنفشه بادام یا روغن تخم کدو چرب کند
و قبل از حرکت از منزل اگر قدری آرد جو بود انرا با قدری
نبات یا قند با آب سرد بیاشامد مناسب است یا بزرقطونا
با آب سرد با شیرهٔ جو هر یک باشد و بعد از نزول بمنزل از
میوهای بارده و غذاهای ترش یا دوغ انچه یافت شود میل نماید

ودر منزل

6
5

ودر منزل باید هر جا که مرتفع باشد و روی خیمه یا مسکن
بطرفی باشد که باد شمال بوزد و خیمها از هم دور باشد
ودواب و مراکب حسب المقدور در اطراف حوالی نباشد اما — اما تدبیر
تدبیر احتراز از سموم آنستکه در محلی که احتمال وزیدن
سموم باشد دهان و دماغ را بدستمالیکه بسیر و سرکه آلوده
باشد ببستد از انجا بگذرند و حسب المقدور استنشاق هوا نکند
و در ساعتی مضمضه باب سرد کنند و اگر آب سرد باشد
مکرر بیاشامند سر و سینه را بروغن تخم کدو یا بنفشه
بادام چرب نماید و سیر و سرکه بنوشند قدری و ببویند
و اگر قدری روغن تخم کدو بیاشامد رفع مضرت سموم
مینماید و طریق گرفتن روغن تخم کدو و بنفشه بادام در
صلوع مذکور میشود و اگر دوغ سرد بیاشامد نافع است
و اگر قدری پیاز با دوغ بخیسانند و قبل از حرکت
بیاشامند البته دفع اضرار سموم مینماید و اگر در طی مسافت
علامت سموم ظاهر شود و آن تیرگی هوا و شدت باد و بد
بوئی است چنانچه مسافران به تجربه معلوم نموده اند باید
که اگر در برابر باشد راه بگردانند و دهان و بینی را ببندند
و اگر آب نزدیک باشد خود را در آب افکند یا آنکه در روی
زمین برو بخوابند تا آنکه بگذرد و اگر هوای مذکور

بدماغ رسيد و ناخوشي بحال ظاهر شد اگر ترياق فاروق
يافت شود بقدر نيم مثقال يا قدري جدوار يا فادزهر معدني
فرو برد و مقداري سير و سركه با كافور بخورد و صندل سفيد
ببويد و بر سينه بمالد و دوغ سرد بياشامد و بآب سرد
فرو رود و روغن تخم كدو در دماغ چكاند و دستها را
و پايها را در آب سرد گذارد و در مكان سرد نزول كند
و غذاهاي بارد و ميوهاي رطب و ترش بخورد تا بحال آيد
اما تدبير سردي هوا و برف بايد قبل از حركت از منزل
غذاي حارتي بقدر اشتها بخورد بعد از آنكه حرارت غذا
در بدن منتشر شد حركت كند و دماغ و دهن را بپوشاند
و اگر سرما بسيار شدت كند قدري افيون فرو برد و اگر
قبل از حركت غذائيكه گردو و سير و پياز و روغن داشته
باشد بخورد محافظت سرما ميكند و خوردن قدري عسل
با فلفل نيز نافع است اما بعد از فرود آمدن بمنزل دفعةً
نزديك آتش نرود بلكه قدري در يورت يا خيمه سرد توقف
نمايد و بعد نزديك آتش رود و در ساير امور از مسكن
و غيره ليكن آنچه در تدبير گرما مذكور شد بعمل آورد اما
تدبير محافظت چشم از ضرر سرما و برف آنست كه پارچه
سياهي يا نقابيكه از دم اسب بافته باشند بر روي چشم كشد
حفظ ضرر سرما

حفظ ضرر سرما ميكند و سرمه سنگ در چشم كشيدن مانع از
ضرر برف ميشود اما تدبير وجعي كه باعث از سرما بچشم رسد
بايد كه كاه گندم را جوشانيده سر و چشم را در بخار آن بدارند
و بعد گرم بپوشانند و حب المقنوه در سرما حركت نكنند
اما تدبير محافظت دست و پاها از سرما چرب كردن بروغن
زيتون و روغن گردو و بادام تلخ و گرم پوشانيدن
مفيد است اما تدبيري در اين خصوص بدار پياده رفتن
نيست اما تدبير عضو سرما برده آنستكه در ميان آب
گرم گذارند و بمالند يا آنكه كاه گندم را جوشانند و عضو را
در ميان آن گذارند يا آنكه تخم شلجم را يا قمريت را يا بابونه را
يا تخم شنبليله را با نبيد كه با جند گرم باشد ضماد نمايند و مكرر در برابر
آتش بدارند يا آنكه قطران بمالند و اگر عضو ميل بسياهي
يا سبزي كرده بايد آن موضع را تيغ بزنند و در ميان آب
گرم بگذارند تا خون مرده دفع شود پس گل ارمني را با سركه
حل نموده طلا نمايند و اگر عضو سياه يا فاسد شده باشد
و نزديك بافتادن باشد بايد برگ كلم و برگ اسفناج را
در روغن گاو بجند ضماد نمايند تا گوشتهاي فاسد بيفتد
يا آنكه برگ خطمي خبازي با سركه و بجند ضماد نمايند يا گل
خطمي را با سركه و بجند ضماد كنند و اگر گوشتهاي فاسد شده

بضمادات نیفتد محتاج به بریدن خواهد بود و بعد از بریدن
گوشتهای فاسد مرهمی که مذکور خواهد شد بگذارند
تا مندمل شود و صفت مرهم مذکور اینست و این را سیاه
مرهم گویند مرداسنگ ۵ ۴ زفت رومی ۱۰ علک البطم ۴
موم ۲ روغن زیتون اجزا را در آتش حل نموده و مرداسنگ ۲۰
نرم سائیده داخل نمایند یا مرهم خل که صفت آن اینست
مرداسنگ موم روغن زیتون بدستور سابق ۱۰ ۱۰ ۲۰
مرهم نموده سرکه ۳ داخل نمایند و بعد از استعمال
چند یوم سیاه مرهم از مرهم خل نیز چند یوم استعمال نمایند
و بعد از آن مرهم سفید که صفت آن اینست که در سوختگی
آتش مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی خصوصاً کافور
قدری مرداسنگ نیز اضافه نمایند و بالجمله هر یک از این
مرهمها که مذکور شد نافع و مصلح اکثر جراحات است اما
بشرط آنکه مذکور استعمال نمایند صفت مرهم دیگر که در
جراحات دیگر و این جراحت نافع است و گوشت نو بر آرد
و قرحه را زود باصلاح می آورد و مشهور و معروف است
سفیداب قلع ۳ دم الاخوین انزروت که عبارت از
کنجد باشد صبر زرد مرمکی کندر روغن گل سرخ و اگر
نباشد روغن بادام یا کنجد مرهم نموده استعمال کنند

و بدانکه عضو را

بدانکه عضو را که یکدفعه سرما برده هرسال در وقت شدت
سرما آن عضو ورم میکند و وجع بهم میرسد باید که در
وقت ورم کردن مغز سر کلاغ زنگی را بر آن عضو طلا نمایند
که دیگر عود نمیکند اما تدبیر سفر دریا باید که مسافر دریا
قبل از آنکه بکشتی سوار شود چند روز تقلیل در غذا نماید
و روز اول که در کشتی سوار شد نگاه در آب دریا نکند
یا سیب یا انار یا ریباس با خود داشته باشد که مدام
بخوردن آنها بکند و خوردن آشهای ترش مثل آش غوره
و سماق و انار دان نافع است و اگر همچنان قی سخت
مانع نشده بگذارند که بعضی از اخلاط رویه پاک شود
و بعد از آن استفراغ اخلاط نیز مدت بخوردن ریباس
و آشهای ترش مناسبست و طریق این رب [illegible]
مذکور میشود اما تدبیر دفع تولید شپش از بدن و جامه
باید جامه که ملصق به بدن میباشد از کتون باشد
و اگر جیوه را با آب دهن یا حنا بکشند و بر ریسمانی بمالند
و بر گردن آویزند شپش را میکشد و دیگر تولید نمیکند
و اگر جامها را بدود کندش یا ترمس بدهند و بپوشند
یا آنکه برگ خرزهره را کوبیده با روغن بادام مخلوط نموده
بر بدن بمالند نافع تولد شپش میشود و مالیدن آب نمک

در حمام نیز همین فعل میکند و مجربست اما تدبیر آنکه بشره
از باد و افتاب سیاه شود ان است که در وقت حرکت
کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و لعاب بهدانه و لعاب
بزرقطونا مجموع یا بعضی را با سفیدهٔ تخم مرغ بر صورت مالند
و بعد از چهار ساعت بزلال بشویند اما تدبیر رفع آن اگر کهنه
شده باشد انست که پیه مرغ را با موم بگدازند و با آرد نخود
بر صورت مالند و با آب گرم بشویند اما تدبیر رفع ریش شدن
بدن از سواری انست که همین از ریش شدن ظاهر شد
بدانکه علامتش حرارت و سوزش و سرخی آن عضو است
اول باید که کتان را در آب بسیار سرد در گلاب سرد تر کنند
و بر عضو مکرر بگذارند تا آنکه حرقت و سوزش فرو نشیند
پس مرداسنگ را با گلاب و اگر نباشد با آب بسایند و بمالند
اما قضحا که از موزه و کفش و یا افزار رسد که از آن فارسی
تاول گویند باید که آنها را با خاری بشکافند تا آب آن بیرون
رود و آنگاه مازو را با آب سرد سائیده بمالند یا آنکه قدری گلنار
فارسی را نرم سائیده بر او بپاشند اما تدبیر رفع ترکیدن
دستها و پاها که بعلت اختلاف هوا و آبها و گرد و غبار حادث
میشود باید که اولا از چیزی خوب پاک کنند و ساعتی در آب
گرم گذارند بعد از آن کتیرا را نرم سائیده بر او بپاشند

وانکه وجوه شدن

و از گرد و چرک شدن محافظت نماید و اگر از این تدبیر بهتر نشد
پیه بز را بگدازند و مازو را نرم سائیده با پیه گداخته مخلوط نمایند
و گرم کرده بمالند و هرگاه مزمن شده باشد سندروس را نرم
با روغن بزرک بجوشانند تا غلیظ شود بمالند اما تدبیر
افتادن از کوه یا بلندی و صدمه بعضوی رسیدن مثل لگد
زدن چهارپایان یا صدمه سنگ یا چوب و امثال اینها بدانکه
یکی از آفات مذکوره بعضوی رسیده مثل سرخی گاه و بیضه
رسیده باشد و شدت داشته باشد فصد باید کرد که مواد
بدن میل بآن عضو ها نکند و مفسده عظیم نشود پس آن موضع را
باین ادویه ضماد نماید ماش مقشر گل ارمنی شاف مامیثا صندل سرخ
فوفل با گلاب ضماد نماید و اگر این ادویه یافت نشود بهر حال
برگ مورد را با زردهٔ تخم مرغ یا برگ سبز صبر سقوطری
مرهمکی با زردهٔ تخم مرغ یا گل ارمنی با زردهٔ تخم مرغ
و اگر هیچیک نباشد زردهٔ تخم و ماش مقشر و اگر یکی از این ادویه
به تنهائی یافت شود هم خوبست و اگر یافت نشود قدری سماق
مع لیف فرو بربندد و بر عضو مارف طلا کنند بعد آش برنج
یا آش عدس و بهتر ماش و آش بادام میل با رام نماید و اگر تب
بهم رسیده باشد از حیوانی احتراز کنند و بهر حال از ترشیها
و ماست و دوغ و آب سرد پرهیز کنند و عضو را از هوای سرد

محافظت نمایند و خاکستر گرم در کیسه کرده بر عضو مادف ببندند
و حب المفقعه نه شیر کذ کنند تا امر با صلاح آید و اگر بعد از این
تدابیر وجع باقی باشد زفت رومی گرم نموده بر کرباسی کشند
و بر عضو بچسبانند که تمام با صلاح می آید ان شاء الله تعالی
اما تدبیر جراحات که از آلات خارجه مثل کارد و شمشیر و امثال
آنها بر بدن واقع میشود این مرهم مفید و مجربست و التیام
جراحت ملایم میکند و حاجت بهیچ دوای دیگر نیست روغن زیت
بیست مثقال زرده تخم مرغ یکعدد مردار سنگ پنج مثقال دم الاخوین
سه مثقال همه را جزو جزو نرم کوبیده با روغن و زرده تخم مرغ مخلوط
نموده استعمال نمایند و دوای دیگر که سهل الاخذ است
و از اسهلهاست و در کتب طبیه مذکور نیست برگ درخت
سنجد را کوبیده بر جراحات ضماد نمایند جراحت را بجزئی آورده
و پاک میکند و ملتئم مینماید و بهیچ تدبیر دیگر احتیاج نیست
و مکرر بتجربه رسیده است و اگر برگ تازه نباشد برگ خشک
نیز مؤثر است اما تدبیر سوختگی عضو از آتش یا آب گرم
یا روغن گرم آنست که قبل از آنکه عضو آبله کند سفیده تخم
مرغ برابر مالند و لته را به آب یخ و برف سرد نموده بر عضو
نهند یا آنکه مرهم مالند یا عدس را بخته ضماد نمایند یا آنکه گل
ارمنی و سرکه و آب ضماد نمایند یا آنکه سفیداب قلعی و مرداسنگ

اما تدبیر

و سرکه بمالند

و سرکه بمالند یا سفیداب قلعی و گل ارمنی و سفیده تخم مرغ بمالند
و اگر آبله کند و مجروح شود و وجع و سوزش زیاد باشد
اگر امتلائی بنوعی باشد فصد کند و از خوردن شیرینی و روغن
اجتناب نماید و مرهم سفیداج که صفت آن اینست استعمال
نمایند سفیداب قلعی ۲ موم کافوری ۲ روغن گل سرخ
و اگر نباشد روغن بادام شیرین موم را در روغن بگدازند
و سفیداب نرم کرده کوبیده اضافه نمایند و استعمال نمایند
مرهمی دیگر که معروفست بمرهم نوره در سوختگی آتش مجربست
و بهترین همه مرهمهاست صفت آن اینست آهک را در میان
آب ریزند تا دو ساعت که خوب ته نشین شود پس آن
آب را بریزند و تجدید آب نمایند و باز بهم زنند و دو ساعت
دیگر بگذارند بعد از آن آب را بریزند و همچنین تجدید نمایند
تا هفت مرتبه پس از آن آهک را خشک کنند و با روغن گل سرخ
و اگر نباشد با روغن بادام شیرین مخلوط نموده استعمال نمایند
و اگر موم کافوری در این مرهم اضافه نمایند شاید و اگر مردار
سنگ را صلایه کرده با پیه بسرشند استعمال نمایند نافع است
و مجرب نهایت استعمال مرداسنگ در این صورت جایز نیست
زیرا که اثر سیاهی از آن در جلد میماند و بسا باشد که زایل نشود
اما تدبیر خستگی در سفر هرگاه مسافر از حرکت بسیار پای

اما تدبیر

روی خشکی عارض شود دیگر هادر بر حرکت نباشد ناخن
پاها را از هر عضوی که باشد چرب کردن بسیار نافع است
و رفع ان میکند و در هوای گرم پاها را تا زانو در آب کذاشتن
و شستن و در هوای سرد در آب گرم نافع است و رفع
خشکی مینماید مجملا بعد از آن برفتن که خواسته باشد
حرکت میتواند کرد اما زیبی مانند کی مرکوب هرچند خارج
از موضوع این رساله است نماید چون مسافر را بسیار ضرور
میشود ذکرش لازم است بدانکه اسب و استر هرگاه مانده
شوند مجملا یکی از حرکت بایستند قدری افیون که اقلش
یک مثقال و اکثرش سه مثقال نیم باشد بجو بدهند
که توانائی رفتار بهم میرساند و مسافت بسیار یکره قطع
مینماید و ناسازگار نیست و دانستن مسافر را بسیار اما مطلب دویم
فایده دارد اما مطلب دویم در معالجه صنف چند از بعضی
امراضی که بدون مراجعت بطبیب معالجه توان نمود از انجمله
صداع است هرگاه از اسباب سخنه خارجه از بدن باشد
مثل نشستن یا راه رفتن در آفتاب یا نزدیک آتش بسیار
مقام کردن یا دوا یا غذای گرم بالفعل یا بالقوه خوردن
یا در حمام بسیار ماندن و بالجمله الحذر از خارج سبب حرارت
زاید بر حرارت بدن باشد با اعتبار استعداد دماغ و

و اعضای سر

و اعضای سر سبب صداع گرم و علامتش وجود یکی از
اسباب مذکوره یا تقدم یکی از انها و حرارت بیشتر و خشکی
اندرون دماغ و تشنگی و صداع کردن کوشش و تخفیف یافتن
صداع از استعمال مبردات بالفعل و بالقوه و عدم سنگینی
علاج در سر و اعتدال در سایر احوالات بدن علاج بوئیدن
صندل و گلاب و گل بنفشه و گل نیلوفر و کافور و استنشاق
با گلاب و بوئیدن روغن گل سرخ با سرکه و تخم و روغن تخم
کدو و بنفشه بادام و روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش
و مالیدن تخم کاسنی کوبیده با گلاب و مخلوطه از گلاب و سرکه
و صندلین و آب کشنیز و آب خیار و تراشه کدو و خیار
زه و مالیدن هسته آلو بالو و هلیله زرد با گلاب و مالیدن
قرص مثلث با آب کشنیز و مالیدن پاها و پاشویه کردن
به آب گرم و آشامیدن آب انار پی و آب ریباس و آبغوره
و آب آلوچه و شربت قطونا یا عرق بید یا عرق کاسنی یا عرق نیلوفر
یا آلو بخارا و زرد آلوی خشک را خیسانیده و صاف نموده
با شیر خشت یا دوغ سرد کرده هر یک از این ادویه اشربه
مذکوره که یافت شود غذا انار و گلابی و هندوانه و مغز
خیار و آلوچه و گیلاس و آلوی زرد و از بقول کاهو
و اسفناج و خرفه و از حبوب ماش و عدس و از قلیها

قلیه زرشک و تمر و انار دانه و آلو و سماق و لیمو و ترنج
و نارنج و ریباس و قرا قروط و دوغ و قلیه کدو و
باجلو و بهی و ماش و جلاو و درهم کان هر یک از
اغذیه مذکوره که یافت شود و طریق ساختن روغن
گل سرخ اینست که روغن کنجد را بر ورق گل تازه ابیا
بریزند تا چهل روز در آفتاب بگذارند و طریق گرفتن
روغن تخم کدو و خشخاش و بادام و امثال اینها اینست
که هر یک از اینها را کوبیده نرم و اندک آب گرم بر آن
پاشیده بیفشارند تا روغن بیرون آید و روغن
بنفشه بادام اینست که مغز بادام مقشر را با گل بنفشه
در میان کیسه کرده مکرر بمالند و بعد از آن کوبیده بطریق
مذکوره روغن بگیرند صفت قرص مثلث اینست که
زعفران و افیون و مر مکی و تخم البنج و پوست بیخ لفاح اجزا
مساوی کوبیده با آب کاهو معجون نموده قرصهای مثلث
بسازند که با قرصهای دیگر مشتبه نشود و سائیدنش
آسان باشد و اگر به سبب صداع برودتی باشد که از
خارج رسیده باشد مثل هوای سرد و یا اغتسال به آب
سرد یا خوردن دوا یا غذای سرد و علامات متقدم یکی
از اسباب مذکوره است و کدورت حواس مثل بینی سرد

وسکون درد

و سکون درد از اسباب مقدمات و بسا باشد که این نوع
از صداع نزله باشد یا آنکه بعد از آن نزله بهم رسد علاج
آنست که سبوس گندم را با سیاه تخمه و نمک یا گل سرخ را
با خاکستر گرم در کیسه کرده بر سر بندند و بابونه و مرزنجوش
و اکلیل الملک و گل سرخ و اسطوخودوس یا بعضی اینها را یا مجموعا
جوشانیده و سر را بر بخار آن بدارند و بوئیدن مشک
و عنبر نافع است و غذایش را قلیه با دارچینی و هل و زیره
میل نماید اما کم بخورد و از هوای سرد و آب سرد و ماست
و ترشیها احتراز نمایند و اگر صداع غلبه خون باشد
علامتش سرخی و غلظت بول و آمدن خون از بینی و دندان
یا بواسیر و خواریدن جایهای فصد و حجامت و شیرینی
طعم دهان و جلوه کردن چیزهای سرخ در پیش چشم
بی آنکه از خارج وجود داشته باشد یا در خواب چیزهای
سرخ بسیار دیدن علاج فصد قیفال است یا حجامت
بین الکتفین است و از دواها و غذاهائیکه در نوع اول
صداع مذکور شد خصوص الخیارشنبر باشد میل نمایند
و بعد از فصد این ملین خورده شود عناب سپستان
آلو بخارائی تمر هندی شیر خشت ترنجبین پوست هلیله زرد
و اگر بتکرار ملین محتاج باشد یکروز فاصله باز همین

ملین را میل نماید و اگر بسبب صداع غلبهٔ صفرا باشد
علامتش مجموع آن علامت که در نوع اول مذکور شد
بعلاوهٔ زردی چشمها و صورت و تلخی دهان و التهاب
و خشونت زبان و عدم اشتها و بیخوابی و زردی و رقت
بول و تخیل چیزهای زرد و در خواب دیدن زردیها
و شعلهای آتش علاجش مجموع آنچه در نوع اول صداع
مذکور شد و این ملین را بخورد عناب سپستان پنج کاسنی
شاهتره تخم کاهو شربت بنفشه و نیلوفر از هر یک چهار
مثقال میتوان نمود طریق ساختن شربت بنفشه و نیلوفر
آنستکه گل هر یک از آنها را جوشانیده و صاف نموده باشد
برابر آن شکر صاف نموده بقوام آورند و چون سه روز
منضج مذکور خورده شود پس شروع بخوردن مسهل
نماید باین طریق که مذکور میشود صفت مسهل صفرا
گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره شکر سرخ کاسنی گل خبازی
عنب الثعلب عناب سپستان آلو بخارا پوست هلیله
زرد اجزا را جوشانیده صاف نموده با شیرخشت و ترنجبین
و مغز فلوس و روغن بادام میل نماید و اگر بیک مسهل
اکتفا نشود باز یکروز دیگر همین ملین را خورده و باز
مسهل باین طریق هر چند که ضرور باشد و با هر یک از انواع

صداع مذکوره

صداع مذکوره اگر تب باشد از خوردن روغن و گوشت
اجتناب نمایند و اگر صداع بلغمی باشد علامتش سنگینی
سر است و میل وجع به پیش سر و خفت وجع و سفیدی
رنگ و رخسار و بیمزگی دهان و عدم تشنگی و کسالت
و سفیدی و غلظت بول و بسیاری خواب و تخیل
چیزهای سفید و در خواب دیدن چیزهای سفید
و آبها و نهرها و باران و یخ و برف و سنگین شدن
اعضاء خصوصا زبان در خواب علاجش گلقند
آفتابی است بقدر چهار مثقال با هفت مثقال
سکنجبین ناشتا خورند و در آخر شب چهار م اطریفل
صغیر با ایارج فیقرا و اگر نباشد حب شبیار خورده
بخوابند و از عقب آن اندکی آب گرم بنوشند و اگر بیک
مسهل رفع نشود باز دو روز دیگر ایارج و حب شبیار
را بدستور میل نمایند تا رفع علت شود و غذا در
روز مسهل نخود آب و در سایر ایام نان و مربای
بالنگ با قیمه شوربا با اهل و دارچینی و غیره میل
نمایند صفت حب شبیار اینست صبر سقوطری
ده مثقال تربد هفت مثقال پوست هلیلهٔ زرد
پنج مثقال سقمونیا چهار مثقال مصطکی دو مثقال

درق گل سرخ دو مثقال زعفران نیم مثقال اجزا را نرم کوبیده
حب سازند و این را حب الذهبی گویند و در انواع
صداع نافعست و اگر به نهجی که در تبهای بلغمی مذکور
خواهد شد تنقیه نمایند نیز خوبست و باقی علاج
صداع بلغمی به نهجی است که در نوع مقیم صداع مذکور شد
و اگر سبب صداع غلبهٔ سودا باشد علامتش تیرگی رنگ
و رخسار است و بسیاری فکر و وحشت و خوف
بی سبب ظاهر و بیخوابی و خشکی دهان و تخیل چیزهای تیره
و سیاه و در خواب دیدن چیزهای سیاه و مهیب
و ترسیدن در خواب علاجش بنحویکه در صداع
بلغمی مذکور شد و اگر باین رفع نشود علاجش تنقیه
بدن و دماغ است از مواد سوداوی و بعد از آن اصلاح
مزاج و دماغ است و طریق بنحویست که در ضعف قلب
مفصلا مذکور خواهد شد و باید بنسقی که در تب ربع
مذکور است معالجه نمایند و جمعی کثیر که مبتلای بصداع
مزمن بودند و اکثر آنها سوداوی بودند و اطباء انواع
معالجات نموده بودند نافع نشده بود فقیر بعد و منضج
حب الشفا که در ربع مذکور میشود علاج کردم چنانکه
هر روز بقدر نخودی میدادم تا رفع علت شد و بعد از

الکه ایمن از عود

در سبب صداع غلبه سودا

از انکه ایمن از عود شد ترک کردم و در صداع بلغمی بنهجی
که مذکور شد اگر تنقیه شده باشد شربت اسطوخودوس
نافع است باین طریق که در روز اول پنج مثقال و دویم شش مثقال
و سیم هفت مثقال و بعد در یک روزی هفت مثقال از آن با شیره
تخم کاسنی و بادیان از هر یک ده مثقال بنوشد یا آنکه
عرق بید مشک و گلاب با عرق گاوزبان بنوشد تا
دوازده روز و اگر بیش از دوازده روز میل نماید شاید
و طریق ساختن شربت اسطوخودوس اینست عود صلیب
بادیان ریشه بادیان گاوزبان اصل السوس پر سیاوشان
از هر یک پنج مثقال پوست بیخ کرفس تخم کرفس تخم خطمی کلنبه
گل سرخ از هر یک چهار مثقال مویز منقی سپستان از هر یک
سی دانه اجزا را بخیسانند و بجوشانند و صاف نموده با
دویست مثقال شکر صاف یا قند سفید بقوام آورند و اگر
بعد از شش روز از خوردن شربت اسطوخودوس ایارج
فیقرا یا حب شبیار یا یکی از مسهلات که در تبهای بلغمی
مذکور خواهد شد هر یک بدستور مذکور میل نمایند هم شاید
و اگر سبب صداع بخارات معده باشد علامت آن اینست
که شدت و ضعف صداع تابع حال معده است و اگر قی تهای
معده الحال خوب است صداع تخفیف دارد و بالجمله هرگاه ناخوشی

و اگر سبب صد

13

در معده است صداع بهم میرسد شدت مینماید و هر گاه

حال معده بمجرای طبیعی است ساکن میباشد علاج آن

خوردن اطریفل صغیر است بقدر سه مثقال یا چهار

مثقال در آخر شب و خوردن آمله مربی با طباشیر یا

مصطکی بحسب مزاج و اگر هاضمه بسیار ضعیف باشد نقوع

یک مثقال انوشدارو هندی بروی غذا میل نمایند و هرگاه

حال معده نمایند و اگر خلط خلطی در معده باشد بقدر یک مثقال

نیم ایارج فیقرا یا چهار مثقال اطریفل صغیر میل نمایند

اگر محتاج تکرار باشد یک هفته در میان نیز همین دستور

میل نمایند طریق ساختن اطریفل صغیر پوست هلیله

زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر هلیله سیاه

اجزا متساوی کوبیده با روغن بادام شیرین چرب نموده

با دو برابر مجموع عسل کف گرفته معجون نمایند اما طریق

نوشدارو که اطبا آنرا معجون مفرح گویند اینست ورق

گل سرخ شش مثقال سعد کوفی بخمثال قرنفل مصطکی لسان

سنبل الطیب دارچینی از هر یک دو مثقال قاقله صغار و کبار

و تنبل جوزبوا یا قرنه زعفران از هر یک دو مثقال آمله مقشر

ده مثقال قند سفید هشتاد مثقال عسل هشتاد مثقال

آمله را در شیر کاملا خیسانند و در آب بجوشانند بجز شوند

بکشند

پس از پشت غربال بیرون کنند از جهت آنکه آمله را بطریق

ادویه دیگر نکوبند زیرا که مقوی آن از کوبیدن کم میشود

بلکه بجوشانند و بر پشت غربال بیرون کنند که بالودن

مخلوط توان کرد و قند و عسل را بقوام آورند و ادویه کوفته

و بیخته با آمله مخلوط نموده معجون نمایند اما طریق ساختن

ایارج فیقرا مصطکی سلیخه دارچینی سنبل الطیب عود بلسان

حب بلسان اسارون از هر یک یک مثقال صبر سقوطری

شانزده مثقال اجزا را نرم کوبیده مخلوط نموده معجون نمایند

اینست الحمد در معالجه بعضی از انواع صداع بیان میتوان

نمود و دیگر انواع را رجوع بطبیب باید نمود در بیان زکام

و نزله که عبارة از فرود آمدن فضول رطبه دماغ از راه

بینی تا حلق یا ریختن آن فضول با عضای مجاور مثل چشم

و گوش و غیر اینها اگر سبب آن یکی از اسباب محتمه خارجه

باشد از عالم نشستن در آفتاب یا نزدیک آتش یا غیر اینها

از الحمد در نوع اول صداع مذکور شد علاج متقدم یکی

از اسباب مذکوره است و خارش و سوزش لب و بینی

و حدت و حرقت الحمد سیلان مینماید و سرخی چشمها

و سایر علامات گرمی در نوع اول صداع مذکور شد علاج

اگر علامات غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد

فصد قیفال یا حجامت سیاه‌ساق باید کرد و اگر علامات غلبه
صفرا باشد چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد دو سه روز
این را میل نماید عناب سپستان از هر کدام ده دانه بهدانه شیره
تخم کاهو شیره تخم کشنیز از هر کدام دو مثقال خاکشیر سه مثقال
شکر بنفشه شش مثقال و اگر هیچ منضج را در موی میل نماید
نیز نافع است و ناشتا غذا از چربی و شیرینی و ترشی
و آب سرد احتراز نماید و اگر تب باشد از خوردن گوشت
نیز اجتناب نماید و غذا آش عدس یا ماش یا چلو
و زرده تخم مرغ تناول کند و اگر ماده باشد مسهلی از
بنفشه و نیلوفر و عنب الثعلب و خبازی و بیخ کاسنی
و شاهتره از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک
ده دانه ترنجبین شیرخشت از هر یک هفت مثقال مغز فلوس
ده مثقال روغن بادام دو مثقال میل نمایند و بعد از چهارم
شربت خشخاشی یا حب نزله یا حب الشفا یا افیون میل نمایند
و طریق ساختن شربت خشخاشی اینست که صد دانه خشخاش
با تخم و پوست در آب بخیسانند و بعد از دو روز بجوشانند
مصاف نموده با پنجاه درهم قند سفید بقوام آورند صفت
حب نزله مجرب اینست نشاسته صمغ عربی رب السوس
تخم خشخاش افیون از هر یک پنج مثقال کتیرا بهدانه از هر یک

دو مثقال

دو مثقال زعفران نیم مثقال با لعاب بزر قطونا حب سازند
نسخه دیگر که بسیار مجربست نشاسته رب السوس صمغ عربی بیخ لفاح
تخم کاهو بنفشه افیون زعفران بزر البنج اجزا مساوی کوبیده
با لعاب مذکور حب سازند نسخه دیگر نشاسته صمغ عربی
رب السوس تخم خشخاش افیون از هر یک پنج مثقال کتیرا بهدانه
بوداده از هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال حب سازند
نسخه معجون حب الشفا در ربع مذکور است و در نزله حار
بعد از چهارم خوردن ترشی جایز است و رفتن بحمام و ریختن
آب گرم و سر نافع است و چرب کردن مغز سر و اندرون
و بینی بروغن تخم کدو و روغن تخم کاهو و روغن خشخاش
و روغن بنفشه بادام هر یک باشد مناسبست و اگر علامات
خون و صفرا نباشد تدبیر بنحویست که مذکور شد سوای
فصد و خوردن مسهل و اگر سبب نزله برد خارجی باشد
مثل رسیدن هوای سرد یا اغتسال در آب سرد علامتش تقدم
یکی از اسباب مذکوره و کدورت حواس و انتفاع از سخونات
بالفعل و عدم حدت ماده و عدم سوزش اندرون
بینی علاج طبیعی که در نوع اول مذکور شد میل نمایند
و پرهیز مثل نوع اول نگاه دارند و سر را بیشتر بپوشانند
و اگر سبوس گندم گرم کرده در کیسه کرده بر سر بندند نافع است

و در این نوع اگر آنچه دفع می‌شود بسیار غلیظ باشد و باشکال
بوئیدن سیاه نخود در سرکه خیسانیده مناسب است و اگر این
نوع نزله بطول انجامد خوردن ایارج فیقرا مناسب است
با اطریفل خصوصاً علت رطوبت هرگاه به مزاج دماغ یا معده یا تمام
بدن بوده باشد و خوردن اطریفل صغیر در انواع نزله نافع است
درد چشم که آنرا در عرف اطبا رمد می‌نامند و آن عبارت است
از ورم طبقه ملتحمه که طبقه محسوسه از طبقات چشم است
یعنی آن گوشت سفیدی که در چشم مدرک می‌شود هرگاه ورم
کند آنرا رمد خوانند و غالباً پلکهای چشم بسبب آن ورم کند
سبب آن اگر خون باشد علامتش شدت سرخی چشمها و سرخی
و ورم و تیزی و جهندگی رگهای و بسیار چرک آمدن و سایر
علامات خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاج
فصد قیفال از جانب مخالف چشم علیل چنانچه در شرح اسباب
تصریح نموده حجامت ساقین و انداختن زلو در پشت اذنی
عند الضرورة و فصد شریانی که در شقیقه باشد تجویز در
علاج شده و حجامت میان شانه و خوردن مبرد است مثل
شیره تخم کاهو دو مثقال شیره تخم کشنیز یک مثقال شیره عناب
یک مثقال لعاب بزرقطونا یک مثقال خاکشیر شربت بنفشه با شراب
نیلوفر از هر یک سه مثقال و اگر وجع و ورم شدت داشته باشد

این ملین سود

۲۸
16

این ملین سود دارد شاهتره عنب الثعلب بنج کاسنی گل بنفشه
گل نیلوفر از هر یک سه مثقال عناب سپستان بیست دانه آلو بخارا
بیست دانه پوست هلیله زرد و شیرخشت و ترنجبین از هر کدام
ده مثقال اصل نمایند و اگر محتاج شکر باشد همین ملین را اصل
نمایند نیز و در یک شب در وقت خواب اطریفل صغیر
سه مثقال فرو برند و غذا آش عدس و یخنی ماش و چلاو
با زرده تخم مرغ نیمرشت و تسکین وجع و ورم سکون تمام پیدا کند
و در ابتدا صندل سرخ و پوست در هندی و حضض مکی و افیون
با آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و کوکنار و آب حنا هر یک
باشد بر دور چشمها بنحوی که در اندرون چشم نرود بمالند
و مالیدن قرصی که حقیر آن را قرص مبارک نام کرده با آب
کشنیز بر دور چشم بمالند مناسب و مجرب است و حقیر بسیاری
از رمد را که چندان شدتی نداشت بمالیدن این قرص
بدون معالجه دیگر علاج کرده‌ام و صفت قرص مبارک این است
صبر زرد اقاقیا حضض مکی شیاف مامیثا عدس مقشر از
هر یک یک مثقال گل ارمنی افیون صندل سرخ هلیله زرد
از هر یک سه مثقال ریوند چینی فوفل مر مکی کافور ق
گل سرخ از هر یک دو مثقال زعفران صبر سقوطری مر
مکی زعفران نیز اضافه نمایند و سفیده تخم مرغ بسرشت

چشم ضماد کنند و چیزی باید که در چشم داخل نکنند مگر سفیده تخم
مرغ بهدانه و زرده قطعا بایکدیگر بزنند و صاف آن را مگر در
چشم چکانند و اگر شیر دختر بهم رسد به تنهائی یا با سفیده
تخم مرغ و بهدانه در چشم چکانند و بعد از چهار روز بهدانه خیار
چشم هر روز ایمکو باقی مانده نشاسته مجموع را جوشانیده
صاف نموده با سفیده تخم مرغ در شیشه کرده بهم زنند و نیم گرم
در چشم چکانند که در تسکین وجع مجرب است و اگر وجع شدید
باشد شیاف ابیض اینوخی را با سفیده تخم مرغ یا شیر دختر
سائیده در چشم چکانند و طریق ساختن شیاف ابیض اینست
سفیداب قلعی بیست مثقال صمغ عربی پنج مثقال افیون یک مثقال کتیرا
یک مثقال اجزا را نرم کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله نموده
به اندازه که خواسته باشد با مقراض ببرند و بعد از سکون وجع
و کشیدن سرخی این زرور استعمال نمایند از زرورات چشم
مقشر نشاسته بزر قطونا اجزا را مساوی و بعضی بدل بزر قطونا
در زمستان نبات سفید میکنند و این زرور را زرور ابیض و زرور
چهار داروی سفید مینامند و طریق استعمال آن چنانست
که قدری زرور را بر انگشت سبابه یا ابهام بگیرند در
پلکهای چشم بپاشند و چشم را بر هم گذارند و بعد از آنکه آب
آمدن تمام شد چشمها را بگشایند علامتی که سبب ماده صفرا باشد علامتش

اینست که ورم

اینست که ورم و سرخی و حرکت آمدن و ریختن آب کمتر است
و درد و سوزش و التهاب بیشتر است و سایر علامات غلبه
صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد موجود است
علاج آن چنانست که در رمد دموی مذکور شد غیر آنکه در دموی
فصد را از جانب مخالف باید کرد و در صفراوی از جانب موافق
دیگر آنکه در دموی غالبا احتیاج بفصد دیگر میشود و آن فصد
دوم را از جانب وجع باید کرد و در صفراوی بیک فصد کافی است
و احتیاج در آشامیدن مسهل در صفراوی بیشتر است هم
چنین احتیاج در تبرید و اگر قرص بنفشه یافت شود
در رمد صفراوی با ده مثقال شیرخشت و آب گرم بعد از
خوردن یک مسهل که در دموی مذکور شد مناسب است
صفت قرص بنفشه مسهل اینست گل بنفشه یک مثقال و رب گل سرخ
پنج مثقال رب السوس یک مثقال کتیرا دو مثقال تربد پنج مثقال
پوست هلیله را ضم نموده و مغز سفید آنرا با روغن بادام چرب
کرده آنگاه تراشیده یا کوبیده باشند سقمونیا سه مثقال که
در میان برگذارند و بخمیر جو گرفته در خاکستر گرم یا آتش
ملایم پخته شده باشد و این را سقمونیای مشوی گویند
چون چنین کردند آنگاه سقمونیا را از میان بیرون
آورند اجزا را نرم کوبیده با او حب سازند و سایر تدابیر

و اگر سبب بلغم

بنحویست که در دموی مذکور شد و اگر سبب صداع بلغم باشد
علامتش شدت درد است با گرانی سر و خیرگی و بسیاری جهت
و نخوردن آب بسیار و طپیدن پلکها در وقت خواب
سنگینی و سایر علامات غلبهٔ بلغم که در صداع بلغمی مذکور شد
و سودن علامات دموی و صفراوی علاجش خوردن اطریفل
صغیر است با ایارج فیقرا بدستوری که در صداع بلغمی مذکور
شد یا خوردن حب شبیار بدستوری که مذکور است و لیکن
باشد که محتاج بفصد باشد پس به همین دستور فصد قیفال
باید کرد و حلبه را نصف درم در آب بجوشانند و خوب
بشویند و باده برابر آن آب صاف بجوشانند تا نصف مطبوخ
آنگاه صاف نموده و صافی آنرا با لعاب بزر کتان نیم گرم در
چشم بچکانند و چشم را با طبیخ اکلیل الملک در آب جوشیده
باشد بشویند و حضض مکی و صبر زرد و مر مکی و اقاقیا
و زعفران با آب عنب الثعلب بر دور چشم بمالند و بعد از تسکین
وجع و ورم زرور ابیض در چشم بکشند و پرهیز و سایر

و اگر سبب سودا

تدبیر به نحویست که در دموی گذشت و اگر سبب رمد
سودا باشد علامتش تیرگی رنگ چشم و خشکی و یبوست
حرکت با گرانی آنها و سایر علامات سوداوی چنانچه در صداع
سوداوی گذشت علاجش مثل علاج رمد صفراوی است

و ترطیب بینی باید کرد

و ترطیب بینی باید کرد و ماء الشعیر با شیره تمر بنفشه ربی
نافع است و سایر تدابیر از فصد و غیره مثل صفراوی است
در رمد گوشی اگر سبب از خون باشد علامتش مجموع علامات
که در صداع دموی مذکور شد علاجش فصد قیفال و حجامت
میان شانه و چکانیدن شیر دختر و سفیدهٔ تخم مرغ و لعاب
بهدانه و لعاب بزر قطونا و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض
افیونی با سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بچکانند و یا اندکی افیون را
با آب حل کرده فتیله کتان را بدو آلوده در گوش بگذارند و صندل
سرخ و حضض مکی و ریوند هندی و شیاف مامیثا و کافور را
با آب گشنیز سبز یا کاهو یا خیار یا گل کاسنی یا برگ کنار یا عنب
الثعلب یا هیئت بهار بر گرد گوش بمالند و اگر از صفرا باشد
علامتش آنچه در صفراوی مذکور شد و علاجش بدستور علاج
در رمد گوشی دموی است مگر اینجا احتیاج به تبریدات و مسهل
بیشتر است و اگر وجع بسیار شدید نباشد احتیاج بفصد
نیست و سایر تدابیر از چکانیدن و مالیدنیها به نحویست
که در رمد گوشی دموی مذکور شد و غذا و دوا بنحویکه در
رمد صفراوی مذکور شد و از انواع در رمد گوشی روغن
گل سرخ با شکر برابر آن صبر که باید اندکی بجوشانند تا آنکه
بر طرف شود و روغن بماند بچکانند خلاف روغن در گوش

بسیار نافع است و اگر سبب بلغم باشد علامتش عدم علامات
دموی است و صفراویست و خفت وجع و سنگینی سر
و سایر علاماتیکه در صداع بلغمی مذکور شد و علاجش
بدستور علاج صداع بلغمی است و در این نوع در گوش
چکانیدن آب مرزنجوش در گوش نافع است و مجرب و روغن
بادام تلخ با آب ترب نیز مجربست و اگر سبب از سودا
باشد علامتش همان علامت بلغمی است سوای سنگینی
سر و رطوبت دهان و علاج نیز همان علاج مکرر در
این نوع چکانیدن روغن بادام شیرین مناسب است
و شیرهای دیگر ریختن بسیار نافع است و اگر علامات غلبه
حرارت باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد یا صفراوی
و در معالجه ضعف قلب سوداوی نیز مذکور خواهد شد
در اینصورت فصد قیفال باید کرد رعاف یعنی خون آمدن
از بینی را اسکیجد افراط رسد متعرض نباید شد
و اگر از حد تجاوز نموده چنانچه احتمال ضعف بهم رسد
باید متوجه علاج شد پس اگر سبب آن حدت خون باشد
علامتش علامت غلبه صفراست چنانکه در صداع صفراوی
مذکور شد و حدت و حرارت مزاج و رقت خون علاجش
فصد قیفال و خوردن مبردات چنانچه در نوع اول

صداع مذکور شد

صداع مذکور شد و غذا نیز بهمان طریق است و بعد از
فصد و تدبیر هرگاه خون باز بافراط می آمده باشد
ریختن آب سرد بر سر و بستن بازوها و رانها و برف
و یخ بر سر نهادن بقدر طاقت نافع است و آب عنلع
تر یا آب سرگین الاغ را با کافور در بینی بچکانند یا آنکه
مازو و گرد آسیا و کندر و صبر و دم الاخوین و شب
یمانی مجموع را نرم کوبیده بیخته با قلم کرده در بینی دمند
یا کافور را با آب کشنیز تر در بینی بچکانند یا آب یخ و برف
در بینی چکانند یا گل خطمی را با سرکه بر سر ضماد نمایند و آشامیدن آب سرد بسیار سرد و نشستن در آب اگر هوا
سرد نباشد نافع است و اگر سبب رعاف بسیاری
خون در بدن باشد علاماتش علامات غلبه خون است
چنانچه در صداع دموی مذکور شد و بافراط آمدن خون
علاجش فصد قیفال است و حجامت میان شانه و ساق
تدابیریکه در نوع اول مذکور شد و خوردن روغن
ترشی بسیار نافع است و در این نوع احتیاج بفصد
و حجامت نیست و در نوع اول حاجت بتبرید و تسکین
در درد دندان بدانکه شخصیکه بخواهد محافظت دندان
و لثه نماید باید رعایت چند چیز بکند اول آنکه احتراز
نماید از آنکه غذا در دهن فاسد شود دویم از خاییدن

چیزهائیکه بدندان بچسبد خصوصا شیرینی مثل انجیر خشک
و غیره احتراز نماید سیم آنکه از هر چه دندان را کند کند مثل میوه‌های
نارس و از هر چه بسیار سرد باشد خصوصا بعد از آنکه چیزی
گرم خورده باشد و بالعکس احتراز نماید چهارم آنکه چیزهای
بسیار صلب را بدندان نشکند پنجم آنکه دندانها را همیشه
پاک داشته باشد چنانچه بعد از چیز خوردن فرو دی بشوید
و خلال نماید ششم آنکه مسواک کند خصوصا بعد از
خواب و در مسواک کردن مراعات کند که بشدت نباشد
چنانچه دندان حرکت کند یا بن دندان متألم شود و مبالغه
در مسواک نکند بحدی که آب دندان برطرف شود بلکه روزی
یکبار فقط بقدری که چرک دندان پاک شود کافی است و بهترین
چوبها برای مسواک چوب اراک است و اگر اراک فرنگی را
سوزانیده با عسل ضم نموده در اراک هر روز یا در بن دندان مالند
در حفظ صحت دندان بسیار نافع است پس بدانکه اگر بسبب درد
دندان حرارت باشد علامتش علامات غلبه خون و صفرا است
و سایر علامات غلبه حرارت است چنانچه در انواع صداع مذکور
شد و اگر اینکه وجع با آب سرد در دهان که مدتی ساکن میشود
و یا آنکه غالبا با ورم بن دندان باشد و اگر ورم نباشد سرخی
و شدت حرارت بن دندان باشد علاجش فصد قیفال و
حجامت میان شانه و بعد از آن فصد چهار رگ و تدبیر

بمبردات رعاتیه

بمبردات رعاتیه و غذائیه چنانچه در صداع مذکور شد و اگر
محتاج بمسهل باشد مسهلی که در صداع صفراوی مذکور شد
مناسب است و نگاه داشتن سرکه با گلاب در دهان نافع است
و اگر وجع با اینها تسکین نیابد و شدت داشته باشد اندک
کافور با سرکه و گلاب ضم نماید و اگر وجع با اینها تسکین نیابد
اندک افیون را نرم سائیده با روغن گل سرخ ضم نموده در دهان
نگاه دارند و اگر سبب درد دندان غلبه رطوبات بلغمیه باشد
علامتش خفت وجع است و تسکین یافتن از استعمال
اشیاء حاره و عدم سرخی گوشت بن دندانها و سایر علامات
غلبه حرارت مفقود باشد علاجش خوردن اطریفل صغیر است
یا ایارج فیقرا و مضمضه نمودن آبی که بوره و عاقرقرحا در آن
جوشیده باشد و صاف کرده باشند و اگر فلفل را جوشانند
و آب آن را در دهان نگاه دارند نافع میباشد و همچنین مویزج را
با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند یا آنکه پوست مار را با سرکه
بجوشانند و مضمضه کنند سود دارد و اگر بسبب درد دندان
سوراخ شدن و تهی شدن میان دندان باشد علاجش
اینست که عاقرقرحا و افیون و کندر با شیر مخلوط نموده میان
آن را پر کنند یا ضرفی سیاه را با عسل معجون کرده در ثقبه
دندان گذارند یا سوراخ از عفص یکی مزاج یا بمازو
و مصطکی و سعد یا کافور پر کنند و شیخ الرئیس کافور را مجرب

نقل کرده یا مویزج و حلتیت ملبوسا از هر یکی یا دو دم و بزر البنج
هر یک سه جز و عاقرقرحا و فلفل از هر یک جزوی و افیون
نیم جز و اجزا را نرم کوبیده با هم ضم نموده میان ثقبه دندان
پر کنند و مضمضه سرکه که پوست بیخ کبر در آن جوشیده باشد
بجد بکند سرکه ضعف شده باشد نافع است و مضمضه سرکه
که برگ مورد و گلنار و شب یمانی در آن جوشیده باشد منع
زیاد شدن آن میکند و گاه هست که در سوراخ دندان کرم
بهم میرسد و باعث شدت وجع میشود علاجش مضمضه
با آب برگ شفتالو که قدری زراوند طویل کوبیده در آن
ریخته باشند و اگر باین دفع کرم نشد بزر البنج تخم تره از هر یک
چهار مثقال تخم پیاز ده مثقال نیم اجزا را کوبیده با پیه بز سرشته
حبها سازند در وقت حاجت یکی در آتش انداخته با قیفی یا
بیچه برای نصب نمایند چنانچه دود آن به دندان کرم دار رسد
و داروئی که در سوراخ شدن مذکور شد برای کرم نافع است
اما کند شدن دندان که در عرف اطبا اضرس گویند
و اکثر آن است که از خوردن ترشیها بهم میرسد علاجش
خائیدن ساق و تخم خرفه یا مغز بادام یا مغز فندق و همچنین
خائیدن موم خیساند کرم و خوردن تخم مرغ کرم مجد بکند از
کرمی اینها اشک از چشم بیرون آید هر یک از اینها نافع
مجرب است و اقوی از همه گو تا صعتر و غله است و اگر با کل

ضم شود بهتر

ضم شود بهتر است و هم بی دندان اگر با علامات غلبه
خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد علاجش
فصد قیفال و حجامت میان شانه و فصد چهار رگ
و تبرید بمبردات دوائیه و غذائیه و خوردن مسهل صفرا
چنانچه در صداع مذکور شد و بجهت انفجار ورم کتیرا
تخم مرو مغز بادام شیرین مقشر از هر یک دو مثقال بیست
هو حوبه [illegible] خطمی بعضی مجموع را نرم سائیده
بپاشند و اگر هسته تمر هندی را با اینها ضم نمایند زود تر منفجر
میشود و بزر قطونا و کاغذ کبود را هر گاه نرم سائیده بپاشند
نیز نافع است اما رفتن گوشت بن دندان اگر با علامات
غلبه خون باشد چنانچه مکرر مذکور شد علاجش فصد
قیفال و حجامت میان شانه و فصد چهار رگ و تبرید
بمبردات دوائیه و غذائیه و خوردن مسهل صفراوی
چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و اگر علامات غلبه خون
و صفرا باشد و احتیاج بفصد و مسهل است سماق را در
گلاب خیسانیده مکرر مضمضه نمایند و پوست هلیله زرد
و عاقرقرحا و فوفل همه را نیم سوخته نرم سائیده و توتیا
هندی و گلنار جمیع این مجموع را با آب گشنیز تر یا آب کاسنی تر
یا آبکه سماق در آن خیسانیده باشند مکرر دندانها را
بشویند و شب در وقت خواب این دواها را بپاشند.

طباشیر تخم کشنیز کهنه ربع دیس ودم الاخوین کلنار صوفل تخم گل
پوست بیخ درخت زرشک تخم خرفه کرده سماق گل سرخ کات
کبود هندی مروارید سوخته واگر نباشد بیخ مرجان سوخته
واگر مجموع این ادویه یافت نشود بعضی از انها کافیست واگر
باینها علاج نشود گوشت بن دندان فاسد شده باشد
کندر زراوند مدحرج دم الاخوین کرسنه ایرسا کبر بیخ بنفشه
چینی باشد این اجزا را نرم کوبیده با سرکه عنصل خمیر نموده
قرصها ساخته در وقت حاجت بپای دندانها بپاشند
وطریق ساختن سرکه عنصل اینست که پیاز عنصل را
با کارد چوبی ریزه کرده باشد برابر سرکه خود در ظرفی
کرده تا دو ماه واما اقل تا چهل یوم در آفتاب گذارند پس
صاف نموده استعمال نمایند واگر سرکه عنصل بهم نرسد
همان ادویه را با سرکه که زیره کرمانی در او خیسانیده باشند
بخیسانند چرا که تصریح نموده اند که بهترین چیزی برای
سرشتن ادویه دندان سرکه ایست که زیره کرمانی در او
خیسانیده باشند و همین مضمضه باین سرکه بهترین
چیزهاست واگر فساد لحم تا کل رسیده باشد این سنونها
استعمال نمایند مجرب است بیخ سوسن کرده عرق بیخ بنفشه
کوبیده یک مثقال عاقرقرحا یک مثقال شب یمانی کلنار کرده سماق
مازو از هر کدام دو مثقال اجزا را نرم کوبیده در پای دندانها

بپاشند

بپاشند شخصی را گوشت بن دندان فاسد شده بود و دندانها
سیاه و باریک و ضعیف و اکثری مشرف بر افتادن بود
اطبا بسی معالجه کرده بودند سود نبخشیده بود بفقیر رجوع
کرد حقیر بعد از فصد و تنقیه باین سنون علاج کردم و صحت
کامل حاصل شد بلطف الله تعالی واگر عفونت و تاکل اثر
و تاثیر باشد و باین ادویه رفع نشود سنون سوختهای استعمال
نمایند و صفت آن اینست پوست انار ترش و شیرین از
هر یک شش مثقال مازو و کلنار شب یمانی کاغذ سوخته
عاقرقرحا از هر یک ده مثقال کرده سماق پانزده مثقال
نمک هندی پنج مثقال نشادر پنج مثقال اجزا را نرم کوبیده با سرکه
سرشته حب سازند و در وقت حاجت باز کوبیده بپای
دندانها بپاشند و بعد از لحظه با آب کشنیز یا سرکه مضمضه
کنند واگر باینها علاج نشود بقرص فلافیون معالجه نمایند
و صفت آن در بواسیر مذکور خواهد شد وطریق استعمال
آن چنانست که قدری از آن در پای دندان بپاشند و لحظه
صبر نمایند و بعد از آن با آب کشنیز یا سرکه بشویند و انگشت
محکم بمالند چنانچه گوشتهای فاسد رفع شود واگر بعد از
استعمال این وجع شدت نماید با روغن گل سرخ مضمضه
نماید تا وجع ساکن شود و بعد از بر طرف شدن گوشتهای
فاسد ادویه که جهت پاشیدن شب در وقت خواب مذکور شد

استعمال نمایند صاف که از آن در عرف اطبا درد کلام گویند و آن
عبارتست از ورم اجزای اندرون پایین و تحلیل پس اگر
بسبب آن خون باشد علامتش سرخی رنگ و بزرگی رگها
و شیرینی طعم دهان و سایر علاماتیکه در صداع مذکور شد
علاجش فصد قیفال از جانب مخالف و ترک شیرینی و حیوانی
و خوردن مبردات دوائیه و غذائیه چنانچه در سرسام دموی
مذکور شد و بعد از فصد منضج و مسهل چنانچه در صداع صفراوی
گذشت و اگر یک فصد کفایت نکند فصد ثانی از جانب موافق
بکنند یا حجامت میان شانه و اگر بعد از فصد ثانی بولغوئی
نخود اکتفائی بکنند انسب آنست خوردن سهل است عنب الثعلب
خبازی تخم کاسنی بنفشه نیلوفر بزرقطونا سفید گل خطمی از هر یک
دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه شیره جو مقشر آب برگ
چغندر از هر یک هفت مثقال شیرخشت ترنجبین مغز فلوس
از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال نمک طعام نیم
مثقال در سه دفعه بعمل آورند اول آب نمک با قدری روغن بادام
و دو دفعه دیگر با سایر اجزای مذکوره و در ابتدا غرغره لبن که
و گلاب یا آب کشنیز یا آب کاسنی سبز یا آب توت سیاه و عنب الثعلب
و عدس و جو مقشر گلنار فارسی پوست خشخاش تخم کاهو تخم کشنیز
و سماق هر یک که یافت شود مناسبست و بعد از فصد و اندک
سکون وجع و ورم تریاقها را از اجزای غرغره اخراج نماید

ومغز فلوس

و مغز فلوس اضافه نمایند و از خارج کشنیز سبز کوبیده ضماد نمایند
و اگر ورم از خارج ظاهر باشد و علامت انفجار داشته باشد بعد
از فصد غرغرهای مذکوره بعمل آورند و کشنیز سبز و اسفناج تازه
را پخته گرم ضماد نمایند یا آنکه گل خطمی را با گل بنفشه و بزر کتان سفید
و تخم مرو کتیرا ضمادی با شیره کاو یا آب اسفناج یا آب برگ هندبا
پخته نیم گرم ضماد نمایند و هر گاه قریب بانفجار شد هسته خرما
هندی را بر ضماد اضافه نمایند و بعد از انفجار بر همین ضماد را
استعمال نمایند تا از چرک پاک شود و ملتئم گردد و اگر بسبب
بلغم باشد علامتش کمی وجع است و بزرگی ورم و دشواری
چیزی فرو بردن و بسیاری لعاب در دهن و مشوهی آن
و سفیدی رنگ و تهیج در عروق یعنی کلکونی بشره و سایر
علامات بلغم علاجش آنست که اول حقنه کنند از عنب الثعلب
کاوزبان اکلیل الملک بابونه بنفشه بادیان تخم کاسنی سناء مکی
اصل السوس از هر یک ده مثقال عناب سپستان از هر یک ده
دانه انجیر زرد سه عدد مویز منقی از هر یک پانزده دانه کاسه پخته مثقال
آب چغندر یک پیاله صبوری کنند پنج مثقال ترنجبین ده مثقال
فلوس ده مثقال ایارج یک مثقال نمک طعام نیم مثقال روغن
بادام سه پنج و دفعه بعمل آورند و اگر چیزی بحلق فرو رود و
... باشند عنب الثعلب کاوزبان تخم خطمی تخم کاسنی
از هر یک ده مثقال عناب سپستان بیست دانه ترنجبین هفت مثقال

بلو شند و غرغره برای انواع از خناق بهم جوش بهترین
ادویه است وصفت آن اینست که پوست سبز گردوها یکوبند
و بیفشارند و آب آنرا بجوشانند تا بنصف رسد و با دو
برابر آن شکر کف گرفته بقوام بجوشانند و در وقت حاجت
استعمال نمایند ملا نفیس در شرح اسباب میگوید که غرغره برب
قوی تر و بهترین معالجات است جهة حلق و فقیر را گمان اینکه
در خناق دموی و صفراوی هر گاه بسیار شدید باشد
هم نافع است چنانکه کلام ملا نفیس هم دلالت میکند و اگر رب
جوز یافت نشود غرغره با آب ترب و سکنجبین عسلی یا اینکه
در آنها عاقرقرحا و زنجبیل و عسل و اندک زعفران جوشیده
باشد غرغره کند یا اینکه حلبه و راز یانه و عاقرقرحا در آب جوشیده
باشد غرغره نمایند و بعد از سه روز انجیر را بجوشانند
و اندک بوره ارمنی داخل ساخته غرغره نمایند و از ادویه
که در خناقهای بسیار صلب متفق علیه اطبا است خصوصا
بلغمی و بتجربه رسیده است سرگین سگ است و طریق اخذ
و استعمال آن اینست که سگ را سه روز سوای استخوان
چیزی دیگر ندهند و روز چهارم سرگین او را ضبط
نموده خشک کنند و در وقت حاجت کوبیده غرغره نمایند
و آلودن انگشت با مرغ بر آن و بر هم مالیدن نیز نافع است
و قدری از آنرا با آب سکنجبین مخلوط نمودن و اندک اندک

فرو بردن

فرو بردن تمامی این شقوق را نافع است و بعضی از خناقهای
صعب که بجهت یک علاج نشده باین دفع شده است و نیز انواع
خناقها از شکافتن شکم خروس و از خارج ضماد کردن بسیار
نافع و فقیر تجربه کرده ام بشرط آنکه گرم بوده باشد و شکافتن
شکم و مغز گرم ضماد کردن هم نافع است و یکی از اعاظم را خناق
شدید دموی عارض شده بود و بعد از فصد و غرغره
شبی را نفس بسته و دم شد بحدیکه بهلاکت مقرون بود
از نصف شب تا صبح ده خروس را کشته و شکافته و نصف
بر یک طرف گلو ضماد میکردم تا صبح بسر شد که مطلقا از زنجیر
آن نمانده بود و نفس استراحت میکشید نهایت رقابه بجز خوردن
نبود و بعد از آن باشیرکا و یک کل بنفشه بجهت او جوشیده
بود قدری مغز فلوس بر آن حل شد غرغره و روم بیش مانده
کلی کرده و بجوشاندن ماء الشعیر و بعضی تدابیر جزئیه بالمره رفع
شد و بستن رگها اینکه افعی را بدان خفه کرده باشند بر گردن
صاحب خناق نافع و مجرب است و در خناق بلغمی غرغره سرکه
و عسل بسیار نافع است و هم چنین غرغره سکنجبین عنصلی
و آب ترب و عاقرقرحا و مویزج و خردل نافع است و در آخر
که ماده نضج یافته باشد نشادر و بوره ارمنی را کوبیده و در
نیچه کرده در حلق بدمند زود منفجر میکند و صفت سکنجبین
عنصلی اینست که سرکه عنصل را با قدری عسل کف گرفته

کر چاشنی اندک ترش باشد بجوشانند تا بقوام آید و اگر سبب ضیق
سودا باشد علامتش تیرگی رنگ و صلابت ورم و خشکی دهان
و سایر علامات غلبه سودا چنانچه در بحث علاج سودا گذشت
علاجش تنقیه اخلاط سوداوی و صفراویست و غرغره بشیر جو
نیز نافع است غرغره دیگر جهت ضیق صفراوی و سوداوی بیست
آب انار ترش که با پیه قدری پخته باشند یا رب توت سیاه و آب
کشنیز و آب برگ بادرنگ و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ
سماق و بعد از چند روز که ماده نضج یافته باشد انجیر زرد
و حلبه و تمرهندی و اصل السوس بجوشانند و بآن غرغره کنند
غرغره نمایند و اگر با ورم کلو … باشد غرغره بعدس و تمرهندی
و کل سرخ و تخم مرو بجوشانند و … رب توت سیاه
نافع است و اگر سبب ضیق … باشد علامتش … و وجع و عطش
و خشکی دهان و سایر علامات غلبه صفراست چنانچه در بحث
صفراوی گفته شد علاجش همان علاج ضیق دموی است
سوای … فصد در این نوع کلی است و احتیاج … است
و مسهلات صفرا در این نوع بیشتر است و غرغره بسکنجبین
و ماء الشعیر با شربت نیلوفر مناسب است و طریق ساختن
ماء الشعیر این است که ده مثقال جو پوست کنده را با ده
مثقال آب با آتش ملایم بجوشانند تا شصت مثقال باقی بماند
بیست … ده … بیست مثقال از آن با ده مثقال

سکنجبین ساده

سکنجبین ساده و ده مثقال شربت نیلوفر با هشت مثقال
شیرخشت … شند و هر بامداد و منضج و مسهل و غرغره
سایر تدابیر … که در ضیق دموی مذکور شد معمول
کلو را اگر خواهند منفجر شود باید که غرغره بمغز فلوس … دهد
… نمایند … که … از استعمال خواهند
و الحاح کیفیت است در سینه و شش که بسبب آن دفع … نتوانند
خود کنند و سبب آن اگر ماده حاره باشد که از دماغ بشش یا غضروف
سینه میریزد باشد علامتش خشکی سرفه است یعنی اگر با سرفه
چیزی دفع نشود و اینکه سرفه در شب بیشتر باشد و سینه
و کلو را خارش و سوزش بود علاجش این است
که منع نزول ماده … شربت خشخاش نمایند …
و آب … شربت خشخاش با لعاب بهدانه
و بزر قطونا و شیره تخم کاهو و سفوف سعال … نمایند …
و طریق ساختن سفوف سعال این است تخم لسان … مثقال
شکر سفید … مثقال … مثقال …
السوس یک مثقال … یک مثقال اجزا را … کوبیده با لعاب بهدانه
حب … نمایند یا … در دهان … نگه دارند …
مثقال شربت خشخاش … یک مثقال از این سفوف با لعابها
و غیرها که مذکور شد میل نمایند و اگر شربت خشخاش …
… بقدر … اعتدال …

و هر شب وقت خواب این حب را در دهن گیرند و نگاه دارند
نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی از هر یک دو مثقال مغز بادام شیرین
باقلای مقشر تخم خشخاش پوست خشخاش از هر یک یک مثقال
اجزا را نرم کوبیده با لعاب بزر قطونا حبهای پهن ساخته
بقدر نخودی و مکرر در دهان نگاه دارد حتی دیگر که در نزله
مذکور شد اولاد را این نوع نافع است و مجربست حتی دیگر
که در این نوع و انواع سرفها نافع است و فقیر سرفهای مزمن
فرمن سبل را از این حب علاج کردم و صفت آن اینست
کتیرا نبات سفید نشاسته باقلای مقشر هر یک هسته بیرون
آورده تخم خشخاش سفید پوست خشخاش بهدانه گل ارمنی
از هر یک دو مثقال افیون سه مثقال اجزا را نرم کوبیده
با لعاب بهدانه حب نموده و بدستور در دهان نگاه دارند
و لعوق خشخاش در این نوع و سایر سرفها بیکر نیز نافع است
و صفت آن اینست پوست خشخاش پانزده مثقال بجوشانند آنگاه
جوشانیده صاف نموده باشند برابر پوست قند سفید بقوام
آورند و بعد از آن رب السوس مغز تخم کدو مغز بادام شیرین
کوفته بآن ممزوج نمایند قدر شربت تا دو مثقال هر روز آخر
روز میل نمایند که در انواع سرفها نافع و مجربست و شربت
و یافوخا در این نوع از سرفه بسیار نافع است و مجربست
و صفت آن اینست خشخاش سفید با پوست بیست عدد

تخم خطمی کتیرا

تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهدانه از هر یک پنج مثقال
اصل السوس بیست مثقال بزر قطونا ده مثقال اجزا را دو روز
در آب باران بخیسانند بعد جوشانیده صاف نموده با قند
دویست مثقال بقوام آورند قدر شربتی تا سه مثقال
در آخر روز میل کنند و اگر بسبب سرفه حرارت مزاج شش غلبه
خون باشد علامتش حرارت نفس است و تشنگی و سرخی
رنگ و سایر علامات غلبه حرارت مزاج چنانچه در انواع
صداع مذکور شد علاجش فصد باسلیق و خوردن هر
روز ماء الشعیر سی مثقال با شربت بنفشه سه مثقال و سفوف
سعال منکه و لعاب بهدانه و بزر قطونا و اگر بفصد
و تبرید رفع نشود دو روز این منضج را میل نمایند عناب
سپستان بیست دانه خبازی سه مثقال بهدانه دو مثقال
شیره تخم کدو دو مثقال و تخم کاهو دو مثقال با شربت بنفشه
دو مثقال و سفوف سعال منکه و روز سیم این مسهل را
میل نمایند عناب سپستان بیست دانه بنفشه نیلوفر خطمی
تخم خطمی عنب الثعلب از هر یک دو مثقال شیر خشت ترنجبین
از هر یک هفت مثقال مغز فلوس ده مثقال با روغن بادام شیرین
یک مثقال و اگر محتاج بتکرار مسهل باشد مکرر نمایند و اغذیه
آش تمیر شوربا و بزغاله چلاو و زرده تخم مرغ و بهی
ماش مقشر با شیره بادام و شیره خشخاش و بالجمله از نوع

سرفها که از حرارت مزاج باشد بعد از معالجه مذکوره اگر سرفه
باقی باشد خوردن شیر الاغ بنحوی که در تب دق گفته خواهد
شد نافع است و اگر هر روزه با شیر الاغ بقدر یک مثقال قرص
خشخاش ضم شود بهتر است و صفت قرص خشخاش اینست
گل سرخ چهار مثقال صمغ عربی چهار مثقال نشاسته کتیرا رب
السوس خشخاش سفید و سیاه از هر کدام دو مثقال طباشیر پنج
مثقال زعفران نیم مثقال با آب خیار قرص سازند قدر شربت
دو مثقال و اگر بعوض شیر الاغ ماء الشعیر میل نمایند هم نافع است
و ماء الشعیر با شربت بنفشه بدون قرص خشخاش هم نافع
و مجربست و اگر سبب سرفه ماده رطوبتی باشد که بلغمی پخته
باشد علامتش آنست که آخر سرفه رفع شود کمال غلظت
داشته باشد و عدم علامات غلبه حرارت علاجش خوردن
شربت زوفاست با لعاب حلبه و بزر کتان و بهدانه و طریق
ساختن شربت زوفا اینست زوفای یابس پرسیاوشان
اصل السوس از هر یک هفت مثقال بنفشه تخم خطمی خبازی
از هر یک چهار مثقال عناب سپستان سی دانه انجیر زرد
بیست دانه اجزا را جوشانیده صاف نموده با پنجاه درم شکر
سفید بقوام آورده هر روزه پنج مثقال تا هفت مثقال
از این شربت را با لعابهای مذکوره میل نمایند تا ماده پخته
رفع شود ذات الجنب و ذات الریه و شوصه و ذات الاضلاع

و در طرح غیرنا طوری بر خیر ذات الصدر

بدانکه ذات الجنب ورمی است در پرده که از اندرون کشیده است
بر استخوانها که آنرا بعرف عربی اضلاع و بفارسی دنده و بترکی
قبورغه گویند و آنها چهارده استخوانست در هر طرفی هفت
که آنها را اضلاع صور گویند یا پرده که فاصله است میان
اعضائیکه نفس کشیدن با آنهاست مثل شش و دل و ریه
سینه و میان اعضاء غذا مثل معده و جگر و غیر اینها
که این پرده حجاب فراید و قسمت نموده پس هرگاه ورم در
یکی از این دو پرده باشد آنرا ذات الجنب صحیح گویند
و اگر در پرده هائی باشد که مابین هر یک از دو دنده است
یا پرده که از بیرون بر استخوانهای دنده کشیده است
آنرا ذات الجنب مغالطه و غیر صحیح گویند و اگر ورم در پرده
باشد که کشیده است بر استخوانهای دنده ها که سر آنها
بهم نرسیده است و باصطلاح اطبا آنرا اضلاع خلف
گویند و آنها ده استخوانست از هر طرفی پنج آنرا شوصه
گویند و بعضی بر سبیل ترادف هر یک از اینها را ذات
الجنب و شوصه و برسام گویند و بعضی بر خلاف مذکوره
اصطلاحات کرده اند نهایت چون مناقشه در اصطلاح است
و ثمره نزاع ظاهر نیست که آنها در پرداخته بلکه از اصطلاح
مشهوره که گذشت و هرگاه ورم در پرده میباشد که سینه را
بدو قسمت کرده پس اگر در طرفی از پرده باشد که متصل است

باستخوانهای سینه از ذات الصدر گویند و اگر در طرفی
باشد که متصل است بمهرهای پشت آن را ذات العرض گویند
اما ذات الجنب خالص هرگاه سبب آن خون باشد علامتش تب
دائمی است و دردی از قبیل آنکه گویا چیزی در عضو میخلد و سرخی
رنگ رخسار و درد و جستن رگها و اکثر اینست که تشنگی
و خشکی دهان و خشونت زبان و بیخوابی و هذیان نیز میباشد
و اقوی علامات در ذات الجنب دموی اینست که اکثر بسرفه
دفع میشود الحباء از نفث میگویند مخلوط بخون میباشد
علاج فصد باسلیق از جانب مخالف وجع و اگر نبض شخص
قوی باشد خون بقدری که تغییر در رنگ بهم میرسد بگیرند
و الا کمتر و فصد باید که در ابتداء مرض بعمل آید زیرا که در فصد
انتظار نضج ماده ضرور نیست و صاحب کتاب خلاصة التجارب
میگوید که من فصد در روز دوم انفع از سایر ایام یافتم
و در سیم و چهارم نیز نافع است و اگر از اول تا چهارم فصد
فصد بعمل آمده باشد در پنجم مسهل باید داد و الا در پنجم
فصد کنند و ششم مسهل خورده شود چنانچه در پنجم
هم فصد نشده باشد البته فصد را از هفتم نگذارند بگذرد
و اگر از هفتم تجاوز کند دیگر فصد از جانب مخالف نباید کرد
بلکه از طرف وجع باید گرفت هر چند بعضی از اطباء بعد از
چهارم هم فصد از جانب موافق کرده اند نهایت حقیر هم

تا هفتم از جانب

تا هفتم از جانب مخالف انفع میدانم و اگر فصد طرف مخالف
قبل از هفتم بعمل آمده باشد نیز در هفتم یا نهم یا یازدهم فصد
باسلیق دیگر از جانب وجع باید کرد و اگر بعوض فصد ثانی
حجامت میان شانه بکنند شاید بهتر باشد و اگر بعد از فصد
ثانی باز مرض شدت داشته باشد هم حجامت میان شانه
میتوان کرد و شیخ الرئیس تجویز حجامت سینه کرده و اگر تا یازدهم
هیچ خون نگرفته یا آنکه یک خون گرفته باشند و باز شدت
مرض و تنگی نفس و خون آمدن در سینه باقی باشد در
سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم فصد باسلیق از جانب
موافق بکنند و حجامت میان شانه نیز خوب است و اگر ماده
میل بدماغ نموده باشد علامتش هذیان گفتن و بیخوابی
و بیهوشی باشد فصد صافن یا حجامت ساق از جانب
وجع بکنند هر چند ابن زکریا در حاوی کبیر منع از خون
گرفتن بعد از پانزدهم کرده نهایت شیخ در صورت احتیاج
تجویز نموده اما دواء در اول منضجی از عناب سپستان سی
دانه بهدانه دو مثقال جو نشاسته صاف نموده با شیره تخم کدو
دو مثقال شربت بنفشه چهار مثقال یا شربت نیلوفر از هر
یک که یافت شود یا قرص طباشیر ملین پنج مثقال بدهند
و در آخر هفته لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا خاکشیر و عرق
بید نیم گرم بدهند و در پنجم و ششم مسهلی باین دستور باید داد

عناب سپستان گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی از هر یک
دو مثقال ترنجبین ده مثقال شیرخشت ده مثقال مغز فلوس
ده مثقال روغن بادام شیرین دو مثقال و هم چنین در هشتم
و دهم و دوازدهم نیز همین دستور مسهلی بدهند و اگر تا
شانزدهم مرض باقی باشد نیز بدهند بلکه هر گاه احتیاج باشد
مادامیکه مرض باقی است باید داد و اگر نفس کشیدن مشکل باشد
و بصعوبت نفس کشد در مسهل و منضج بزرکتان دو مثقال
اضافه نمایند و بهترین دواها بعد از مسهل اول در این
مرض ماء الشعیر است حتی آنکه در هر وقت مریض گرسنه
شود بعوض آب میتوان داد و هر گاه بعوض منضج ماء الشعیر
سی مثقال با چهار مثقال شربت بنفشه و قرص طباشیر بدهند
شاید با آنکه منضج مذکور را بدستور بدهند و ماء الشعیر را
بعوض آب بدهند و غذا تا چهاردهم باید منحصر بشوربای
بی حیوانی باشد با کدو و اسفناج و ماء الشعیر را داخل
شوربا کنند بهتر است و شیره بادام در شوربا کنند و اگر
بیخوابی بسیار باشد بعوض شیره بادام شیره خشخاش بدهند
و طرف شب بهی دانه مقشر با شیره بادام بدهند و بعد از
چهاردهم اگر وجع تخفیف یافته باشد و تب نباشد خروس
بچه بدهند و اگر ضعف بسیار باشد بعد از چهاردهم با وجود
تب خروس بچه بدهند که مراعات بنیه بسیار ضرور است

وبعد از چهاردهم

و بعد از چهاردهم اگر وجع و سرفه و تب باقی باشد خصوصا هر گاه
در هشتم شدت داشته باشند مسهل و نیز یکروز منضج و بعد از مسهل
مزوره را اعاده نمایند و اگر تب تخفیف یافته اما وجع و سرفه باقی باشد
در منضج دو مثقال گاوزبان و دو مثقال اصل السوس اضافه نمایند
و قرص طباشیر موقوف دارند و مسهل را با اضافه اصل السوس
و گاوزبان و پر سیاوشان از هر یک دو مثقال مویز منقی پانزده
مثقال بدهند و احتراز از آب سرد و میوه نمایند تا وجع و سرفه
و تب بالمره رفع شود اما ضمادی باین طریق استعمال نمایند
که در ابتداء آرد جو گل بنفشه تخم خطمی با روغن بادام شیرین ضماد
نمایند و اگر قلیلی کتیرا و موم کافوری اضافه نمایند شاید و تخم
ترمس ضماد را در انتهاء آرد جو اکلیل الملک پوست خشخاش
معین نموده و بعد از هفتم تخم کتان و بعد از پانزدهم آرد باقلا و بابونه
نیز اضافه نموده و در اواخر بعوض روغن بادام روغن بابونه
کنند و صفت قرص طباشیر این است طباشیر سفید چهار مثقال
ترنجبین شش مثقال مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو نشاسته صمغ
عربی تخم خشخاش سفید کتیرا از هر یک یک درم با لعاب بهدانه قطونا
سرشته اقراص سازند و اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش زیادتی
تب دائمی باشد و سایر علامات دموی است با زردی رنگ و بول
و قلق و اضطراب و تشنگی و خشونت زبان و خشکی دهان
و بیخوابی و هذیان بیش از دموی میباشد و در دموی تنگی

نفس بیشتر است و زردی بول اقوی ای علامات صفراوی هست
علاج بدستوریست که در درد موی شد سوای الحجر در صفراوی
اول مسهل باید داد و در پنجم فصد باسلیق از جانب وجع
باید کرد و اگر وجع شدت داشته باشد و نفس تنگی نماید
در نهم حجامت میان شانه باید کرد و بسا باشد که احتیاج
بحجامت نشود و سایر تدابیر تمام بنحویست که در دموی مذکور شد
و تبرید در این نوع بیشتر باید کرد از دموی و مداومت بماء
الشعیر در این نوع از لوازم است و البته باید ترک نشود
و اگر سبب ورم بلغم باشد علامتش سبکی تب هست و خفت
وجع و سفیدی بول و غلظت و نبودن علامات دموی
و صفراوی و اقوی علامات بلغمی سفیدی خلطی هست که از سینه
دفع میشود و گاه باشد که رنگ سرخی هم با او باشد علاجش
قریب است بعلاج دو نوع سوای که در این نوع یک فصد کافیست
چنانچه در صفراوی مذکور شد و بسا باشد که حاجت به یک فصد
هم نشود چنانکه ابن خضر این نوع را مکرر بدون فصد معالجه
کرده ام و در منضج و مسهل این نوع نیز گاوزبان و اصل السوس
و پرسیاوشان اضافه نماید چنانچه در آن صفراوی مذکور شد
و تبرید بسیار ضرور نیست بلکه هرقدر کمتر بهتر هست و سایر
تدابیر مثل دموی هست و اگر سبب ورم سودا باشد و این بدترین انواع است
چنانچه اکثر اطبا گفته اند که این نوع قتال است علامتش شدت

همان علامت

همان علامات است که در صفراوی مذکور شد و سیاهی بلغم
و زبان و از اقوی علامات سیاهی نفث است و لکن آن
و بسیار بصعوبت دفع شدن آن علاجش به نحویست که
در دموی مذکور شد و صفراوی الا اینکه تبرید در این نوع
بیشتر از همه انواع باید کرد و فصد را ابتدا از جانب مخالف
و بعد از جانب وجع باید کرد چنانچه در دموی مذکور شد
و در این نوع بعوض مسهل مشروب احتقان باید کرد
باین دستور که در پنجم بابونه عنب الثعلب تخم خطمی خباز
گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی تخم کتان از هر یک ده مثقال
عناب سپستان سی دانه شیره جو مقشر ده مثقال شیر خشت
ده مثقال ترنجبین ده مثقال مغز فلوس ده مثقال روغن
بادام پنج مثقال آب برگ چغندر هفت مثقال نمک طعام
نیم مثقال اول نمک را با یک مثقال روغن بادام بریان کرده
و سایر اجزا را چهار بخش نموده چهار دفعه بریزند و آب
چغندر را در چهار دفعه داخل نماید و هم چنین در هشتم
نیز باین دستور حقنه نمایند و هر گاه در سایر انواع هم مسهل
بعنوان حقنه بعمل آورند بهتر است و مداومت بماء الشعیر
نیز در این نوع ضرور است و ضماد نیز بنحویکه در دموی
گذشت و فقیر در این ایام ذات الجنب سوداوی را باین نحو
معالجه کرده ام که در پنجم رجوع بحقنه کرده منضج را دادم

ودر ششم مسهل مشروب ودر هفتم فصد باسلیق از جانب
مخالف کردم نفث در اوّل بسیار زرد بود ودر هفتم سیاه
شد ودر هشتم حقنه فرمودم ودر نهم اعاده فصد از
جانب وجع نمودم ودر دهم وبعد از دهم باز حقنه فرمودم
ودر چهاردهم حجامت میان شانه کردم واکثر امراض تخفیف یافت
ومنضج وضماد منضجی که در دموی مذکور شد تا چهاردهم
بعوض آب ماء الشعیر میدادم وبعد از چهاردهم چون
اندک نضجی در صورت ولیت با ها ظاهر شد وسیاهی
نفث برطرف شد بود ماء الشعیر را قطع کردم وچون
اعراض ذات الجنب فی الجمله باقی بود در شانزدهم نیز
مسهل مشروب دادم وخود [illegible] را با انداختم
[illegible] منضج ودر بیستم نیز مسهل دیگر [illegible]
دادم تب ووجع وسرفه بالمرّة رفع شد وصحت حاصل
گردید باذن الله تعالی اما ذات الجنب غالط غیر صحیح
در اسباب ومعالجات وعلامات با ذات الجنب صحیح
متحد است مگر اینکه اعراضش از قبیل شدت وجع وحدت
تب وبیهوشی وسایر علاماتش از صحیح کمتر است وبسا
باشد که از غیر صحیح ورم در ظاهر باشد وانتفاع ضماد
در غیر صحیح بیشتر است ونفث در اینوع بسیار کم است
وعلاج هر یک از دموی وصفراوی وبلغمی وسوداوی

از این نوع

از این نوع بنحویست که در صحیح مذکور شد واما شوصه علامتش
علامتیست که در ذات الجنب مذکور شد سوای اینکه در شوصه
وجع در استخوانهای دنده است که سر انها بهم رسیده است
وعلامات دیگر صاحب این مرض از شدت وجع نمیتواند بخوابد
بهیچ وجه وحرکت کردن برای او مشکل باشد ونفث نیز بسیار کم
میباشد علاجش نیز در هر یک از دموی وصفراوی وبلغمی
وسوداوی با ذات الجنب متحد است مگر اینکه در شوصه ابتدا
فصد نباید کرد بلکه در چهارم یا پنجم یا ششم حقنه باید کرد که
در ذات الجنب سوداوی مذکور شد ومنضج را مشروب باید
داد واما مسهل را بعوض مشروب احتقان باید کرد وسایر
تدابیر از فصد وتبرید وضماد وغیر ان بطریقی است که در علاج
ذات الجنب مذکور شد ووقع اضمن در شوصه کمتر از ذات
الجنب است واما ذات الصدر وذات العرض نیز در علامات مثل ذات
الجنب است در جمیع اقسامش مگر اینکه در ذات الصدر وجع در ابتدا
کودی کردن میباشد تا آخر استخوانهای سینه وعلیل نظر بزمین
نمیتواند کرد وسر را بالا نمیتواند کشید وراحتش در این است
که بر پشت یا به پهلوها بخوابد ودر ذات العرض وجع در مهره
پشت میباشد وعلیل بر پشت نمیتواند خوابید وبچپ وراست
نظر نمیتواند کرد وهرگاه سرفه کند از شدت وجع مضطرب
میشود وعلاج هر یک از اینها بعینه همان علاج انواع ذات

الجنب است سوای اینکه ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض
بر پشت باید کرد و چون وجع از هر یک از ذات الصدر و ذات العرض
در وسط میباشد و جانب مخالف و موافق برابر و فصد باید در
ابتدا از طرف راست و بعد از آن از طرف چپ باید کرد و هرگاه
بعد از هفتم در هر یک از امراض مذکوره سرفه و آمدن غلیظ بلغمی
باشد و تب نهایت تخفیف داشته باشد خصوصا در بلغمی هر یک
از امراض مذکوره باشد شربت زوفا که در سرفه مذکور شد با شیره
تخم کدو و لعاب بهدانه از چهار مثقال تا هفت مثقال بدهند
و اگر از لعوق سعال که با سرفه مذکور شد بقدر نیم مثقال
با شربت زوفا ضم نمایند شاید و اگر بعد از هفتم هنوز تخفیف
نیافته باشد خصوصا در صفراوی و خلط چندان غلیظ نباشد
اکتفا بشیره تخم خیار سه مثقال و شربت بنفشه سه مثقال با لعاب
بهدانه سه مثقال و نیم مثقال از لعوق سعال مذکور کرده تا تب
نهایت تخفیف بیابد و بعد از آن اگر محتاج بشربت زوفا باشد
بنحویکه مذکور شد بدهند و بدانکه آنچه مذکور شد بسایط
امراض مذکوره بود و امراض مرکبه نیز میباشد که بسبب اجتماع
دو مرض یا سه مرض یا بیشتر اینها حاصل میشود مثل جمع شدن
ذات الجنب و ذات الصدر و غیر ذلک از ترکیب و هرگاه مجموع
یا اکثر اینها جمع شوند علامتش اجتماع وجع اکثر یا مجموع اینها
از مواضع مختلفه مختصه بهر یک میباشد و علاجش بسیار

مشکل است

مشکل است چنانچه اکثر اطبا تصریح نموده اند بهر حال علاج هر یک
همان علاج مفرد است با نهایت اهتمام و استعمال ضماد بر جمیع
مواضع اوجاع ذات الریه ورم ریه است حاره که در شش بهم میرسد
از خون یا صفرا یا بلغم متعفن و گاه هست که بسبب نزله
حاره نیست که از دماغ نازل میشود و اکثر از انتقال ماده خناق
میباشد و گاه از انتقال ذات الجنب و گاه از انتقال سرسام بهمرسد
بهر حال یا دموی است یا صفراوی است یا بلغمی پس اگر دموی باشد
علامتش تب دائمی و سرفه و ضیق النفس شدید و درد در
سینه یا آنکه گویا چیزی سنگینی بر سینه اش گذارده اند و اکثر
اینست که مدد از استخوان چنبر گردن کشیده است تا آخر استخوانهای
سینه و گاه تا زیر کتف بلکه تا زیر پستانها نیز می آید و علامت دیگر
سرخی رنگ است چنانکه گویا گونها از چیزی سرخ رنگ کرده اند
و سرخی چشمها و ورم و درآمدگی تمام صورت خصوصا پلکها
و سنگینی حرکت چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و گرمی نفس
و سرخی زبان در ابتدا و سیاهی آن بعد از آن و سرخی و غلظت
بول و بالجمله مجموع آنچه از علامات در صداع دموی و ذات
الجنب دموی مذکور شد و اگر بسبب صفرا باشد علامتش
نیز تب دائمی است در نهایت حدت و تنگی نفس و وجع اشد از
دموی باشد و سرخی رنگ و گونها و ریه و سرخی چشمها
کمتر از دموی است و خشکی زبان و تلخی دهان و گرمی نفس

قلق و اضطراب و افروختگی و عطش بیش از همه میباشد
و زردی یا سرخی بول و رقت آن و بالجمله مجموع آنچه در علامات ضلع
و ذات الجنب صفراوی مذکور شد و اگر بسبب بلغم باشد علامتش
دوام تب باشد اما باخفت و علاماتیکه در تب لازم بلغمی مذکور شد
و سرفه و وجع خفیف و شدت تنگی نفس و رطوبت زبان
و بی رنگی بول و غلظت آن و بودن علاماتیکه در مرض صفراوی
مذکور شد اما فرق میان انواع ذات الجنب و ذات الصدر و ذات
الریه بچند چیز است اول کیفیت وجع در ذات الجنب و ذات
الصدر چنانست که گویا سوزن در عضو فرو میرود و در ذات
الریه چنین است که گویا چیزی سنگینی بر سینه گذاشته‌اند و دیگر
آنکه در ذات الجنب و ذات الصدر صاحب مرض کم بجواب میرود
و در ذات الریه بسیار و از علامات خاصه ذات الریه سرخی بسیار
شدید است بعضی بر عقیده که هم در گونها و این در ذات الجنب
نمیباشد علاج شیخ الرئیس میگوید که علاج ذات الریه جاری مجرای
علاج ذات الجنب است مگر اینکه ضمادات ذات الریه قوی باشد
و اهتمام در تنقیه نفث بیشتر باید کرد و بالجمله علاجات
هر یک از مرض صفراوی و بلغمی را به نهجی که در ذات الجنب
مذکور شد بعمل آورند و در ذات الریه ابتدا صندل سرخ
و آرد جو و آب برگ خرفه و قلیله و روغن بنفشه بادام و اگر نباشد
روغن بادام ضماد نمایند و بعد از چهارم آرد جو گل بنفشه تخم خطمی

۴۲
33

روغن بادام سوم کافوری و اگر ابتدای آن کثیرا اضافه نمایند شاید
و بعد از هفتم اکلیل الملک تخم خطمی آرد باقلا بابونه روغن بادام
و شیخ الرئیس پیه مرغ خانگی و پیه اردک در ضماد ذات الجنب
و ذات الریه بعد از هفتم تجویز کرده و سایر معالجات از دوا و غذا
و فصد به نهجی است که در اقسام ذات الجنب مذکور شد و تشخیص
اینکه معموره کدام جانب بیشتر است که فصد از جانب مخالف
اول بچند چیز معلوم میشود اول بلغم شدن سرخی
رخساره و ثانی سنگینی بسیار و ثالث و عدم ... شدت
ضماد در طرف وجع و اگر از اینها هیچ فرقی در جانبین ظاهر
نباشد باید که اول از جانب راست و دوم از جانب چپ بگشایند بلکه
در ذات الصدر مذکور شد فصد نمایند و ذات الریه سوداوی
کم اتفاق میافتد مگر اینکه اول سبب ماده دیگر باشد و بعد از
آن ماده منقلب شود بسودا و علامات سوداوی شدن ماده
ذات الریه اینست که تنگی نفس روز بروز زیاد میشود و نفث کم
گردد و حرارت بسیار کم شود و استنشاق هوا بسیار مشکل گردد
و علاجش اینست که لعاب بزر قطونا و بهدانه و حلبه و روغن
بادام بنوشند و پیه مرغ و پیه اردک و لعاب ریشه خطمی
و حلبه و بزر قطونا ضماد نمایند ضعف قلب و سبب آن رسیدن بخار
سوداویست بر قلب بر وجهی که باعث ... مزاج و احتراق صفرا
باشد علامتش علامت غلبه صفرا است چنانچه در علاج صفراوی

گذشت علاج آن خوردن شربت سیب و شربت ترنج و شربت بهی
و شربت ریباس و شربت انار و شربت غوره و دوغ گاو و طریق
ساختن اشربه مذکوره اینست که آب هر یک از اینها را گرفته با ثلث
آن قند یا نبات یا شکر صاف نموده بقوام آورند و در غوره و ترنج باید
شیرینی بیش از ثلث کنند و مالیدن صندل سفید با گلاب بر موضع
قلب و خوردن مفرحات بارده مثل مفرحی که صفت آن اینست قلیل
الدوا و کثیر النفع است تخم خرفه ده مثقال تخم کشنیز گل گاوزبان از هر کدام
پنج مثقال صندل سفید سوده طباشیر گل سرخ از هر یک پنج مثقال بادر
برابر اجزا آب سیب و اگر نباشد با نبات سفید یا قند یا شکر صاف
نموده معجون نمایند و از یک مثقال تا چهار مثقال با عرق بید مشک
یا تخم ریحان یا قند و میل نمایند و طریق ساختن شربت سیب و شربت
شربت به استعمال در ... مذکور خواهد شد و مفرحی دیگر
اقوی از مفرح اول همان اجزا را که در مفرح اول مذکور شد با اضافه
مروارید ناسفته کهربا ابریشم مقرض زرشک بیدانه تخم خشخاش
سفید از هر یک سه مثقال مغز هل قودری سرخ عود قماری بهمن
سرخ و سفید از هر یک یکمثقال عنبر ورق نقره بدستور سابق
با دو برابر اجزا شربت سیب یا نبات یا قند بقوام آورده و از
یکمثقال تا سه مثقال میل نماید نوعی دیگر اقوی از دو مفرح مذکور
مشهور بمفرح یاقوتی که اکثر اطبا اتفاق دارند که در تقویت قلب
و دماغ که با حرارت مزاج بوده باشد نظیر ندارد و صفت آن اینست

مروارید ناسفته

مروارید ناسفته بسد چهار مثقال یاقوت دو مثقال ورق طلا
یکمثقال لاجورد ده مثقال نیم لعل سه مثقال عقیق یمنی یکمثقال بسد
یکمثقال کهربا سه مثقال طباشیر هفت مثقال ورق گل سرخ چهار مثقال
گل مختوم اگر نباشد گل داغستان دو مثقال کشنیز خشک سه مثقال تخم گل
سرخ سه مثقال ساذج هندی یکمثقال زرنبا یکمثقال و درونج عقربی
یکمثقال عود هندی سه مثقال پوست ترنج سه مثقال گاوزبان گیلانی
سه مثقال بادرنجبویه بهمن سفید از هر کدام یکمثقال تخم ... دو نیم مثقال
ابریشم مقرض سه مثقال آمله مقشر بیست مثقال هلیله کابلی بیست
مثقال قند سفید دو برابر اجزا و گلاب و شربت سیب شربت به
آب انار شیرین از هر یک بیست مثقال قند و شربتها و آب انار را
بقوام آورند اجزا را سائیده و بجینه باهم ... بسرشند و از یک
مثقال تا دو مثقال میل نمایند و اگر بدون تنقیه بدن این دوا میل
نفعی نکند اول بدن را تنقیه کنند از صفرا و بعد مداومت باین مفرحات
نمایند اما تنقیه بدن بطریقی باید نمود که شیره منضجی از گاوزبان
بادرنجبویه تخم کاسنی گل نیلوفر سپستان شاهتره هر کدام از هر یک
دو مثقال شیرخشت ترنجبین از هر یک ده مثقال میل نمایند و بعد از سیم
قرص بنفشه یکمثقال نیم سقمونیا ... ریوند حب کرده فرو برند و از عقب
آن همان منضج را با سه مثقال پوست هلیله زرد و دو مثقال گل
بنفشه و دو مثقال افتیمون با زده مثقال تمر هندی طبخ داده میل
نمایند و اگر با حرارت مزاج غلبه خون نیز ظاهر باشد علامتش همانست

کمده نوع صداع دموی مذکور شد فصد باسلیق از دست راست بکنند
واگر کفایت نکند فصد اسیلم از دست چپ بکنند سحرگاه بعد از فصد
احتیاج بمسهل باشد منضجی که در اول مذکور شد منضج و مسهل را مکرر
نمایند و بعد از آن از مفرحات مذکوره میل نمایند و اگر ضعف قلب با برودت
مزاج باشد علامتش بیاض قاروره و بیاض لون بشره و انتفاع از مسخنات
یا نفس و سایر علامتها آنکه از غلبه برودت ظاهر میشود علاجش آن شربت
گاوزبان و عرق بید مشک و تخم فرنجمشک است و مفرحاتیکه با عتدال
باشند مثل مفرح یاقوتی که در قسم اول مذکور شد و مفرح دواء المسک
اما طریق ساختن شربت گاوزبان این است گاوزبان کیلانی بیست
مثقال گل گاوزبان ده مثقال بادرنجبویه ده مثقال در عرق بید
مشک و اگر نباشد در آب بجوشانند و صاف نمایند و با قند
بقوام آورند و اگر خواهند قدری ورق طلا و نقره و عنبر نیز اضافه
نمایند و اگر اجزا را در آب سیب بجوشانند بهتر است اما طریق
ساختن دواء المسک حلو زرنباد یکمثقال نیم درونج یکمثقال مروارید
یکمثقال نیم بسد کهربا ابریشم از هر کدام یکمثقال نیم بهمن سرخ و سفید
چهار دانگ ساذج هندی چهار دانگ سنبل الطیب قاقله قرنفل
جند بید ستر از هر کدام چهار دانگ آمله زنجبیل دارفلفل از هر
کدام دو دانگ مشک یکدانگ نیم اجزا را کوبیده و بیخته با دو برابر اجزاء
عسل شهد آتش ندیده سرشته قدر شربتی از یکمثقال تا دو
مثقال و دواء المسک مخصوص هر کاه ضعف قلب با رطوبت معده

باشد بی نافع

35

باشد بی نافع است صفت آن اینست افسنتین رومی صبر
سقوطری از هر کدام هفت مثقال ریوند چینی شش مثقال زعفران
نانخواه تخم کرفس از هر کدام چهار مثقال نارمشک سانج مشک خشک
مکی از هر کدام دو مثقال جند بید ستر یکمثقال نیم اجزا را نرم کوبیده
با دو برابر عسل صاف کرده سرشته قدر شربت دو درهم بعضی نسخه عوض
نارمشک سنبل است و هر یک باشد مناسب است و در نسخه بعضی
مثل خربق هم دو مثقال اضافه نمایند و در نسخه اصل نیست
و اگر در این نوع احتیاج بمسهل باشد منضجی که در نوع اول مذکور
شد بعوض نیلوفر اسطوخودوس و پرسیاوشان کنند و بعد از
شربت بدهند و مسهل ایارج فیقرا یکمثقال نیم غاریقون
نیم مثقال حب نموده فرو برند و عقب آن همین منضج را باضافه
افتیمون میل نمایند و اگر احتیاج بتکرار باشد مکرر نمایند تا قلع
اخلاط فاسده شود و مفرحات تاثیر بلیغ در تقویت دارند و اگر معجون
نجاح یافت شود در قلع امراض سوداویه خصوصا تنقیه قلب و دماغ
بی عدیل است و اکثر امزجه را نافع است باید که در روز مسهل نقوع
سنا مثقال تا پنج مثقال از این بجوشانند و صاف کرده آب گرم
از عقب آن بنوشند و صفت معجون نجاح اینست هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی املج مقشر افتیمون از هر کدام ده مثقال بسفایج
اسطوخودوس تربد از هر کدام پنج مثقال غاریقون لاجورد از هر
کدام شش مثقال حجر ارمنی ده مثقال سقمونیا شش مثقال اجزا را کوبیده

و بختند با سه برابر عسل صاف بقوام آورده نبر شند و بعد از تنقیه
شربت بادرنجبویه که صفت این است تخم گل تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه
از هر یک یک مثقال گاوزبان گیلکی گاوزبان زرانی ریزه بیخ بنفشه اصل
السوس از هر یک سه مثقال پر سیاوشان بسفایج افتیمون از هر یک
پنج مثقال بادرنجبویه سه مثقال در گلاب و عرق بید مشک و آب
سیب بخیسانند آنگاه جوشانیده صاف نموده با قند یا شکر صاف
نبات یکصد چهل مثقال بقوام آورند و هر روزه نبات ده مثقال با عرق
گاوزبان تا دو از ده روز میل کنند بسیار نافع و مجربست و بالجمله شربت
بادرنجبویه و معجون نجاح و مفرح یاقوتی نسخه آخر که در نوع اول
ضعف قلب مذکور شد در اکثر اقسام و انواع ضعف قلب و دماغ
نافع است بدانکه ماء الجبن عبارتست از زرداب که از شیر بریده
گیرند و جهة دفع مواد محترقه و امراض سوداویه و ترطیب اعضاء
و تفتیح سددها بغایت نافع است و النفیسی در شرح اسباب میگوید
که منافع این ماء الجبن زیاده از ادویه مسهل دیگر نداریم بجهة یکی آنکه بسبب
رقت قوام و لطافتی که دارد نفوذ باطراف و اعماق عضو یکه مقصود
میرسد و رفع مواد یکه باید بکند میکند دویم آنکه فضلی که از او
در بدن میماند غذای بدن میشود و بر طبیعت بار نمیشود سیم آنکه
شیر مرکب است از سه جزو آب و چربی و پنیر و هر گاه پنیر از
او جدا شود باقی همی ماند دو جزو دیگر که یکی دهنی است که آن مواد را
نرم میکند و نضج میدهد و بهمای دفع میکند دیگر مائی است

که بقوة مسهله

ماء الجبن

که بقوة مسهله دفع میکند و این دو خاصیت در هیچ یک از مسهلات
نمیباشد تمام شد کلام النفیسی لهذا در این امراض سوداویه قلب
و دماغ بعد از آنکه تنقیه شده باشد اگر ماء الجبن بنوشند بنحویکه
مذکور خواهد شد بسی نافع است و مکرر بتجربه رسیده است
و طریق استعمال آن چنانچه ابن زکریای رازی در فاخر بیان فرموده است
و معمول به اکثر متاخرین است و الحق بهترین طرق است این است
که بز سرخ جوان صحیح المزاج که چهل روز از زائیدن او گذشته
باشد او را علوفه از اسفناج و کاهو و خیار و علف کشنیز و شاهتره
و امثال اینها بدهند و در وقت غروب آفتاب نبات یکصد
هشتاد مثقال شیر او را بدوشند و در دیگ سنگ اگر نباشد
مس سفید بجوشانند بعد از چند جوش از بار برداشته و نرم نرم
مثقال سکنجبین ساده که خوب ترش باشد و یک مثقال سرکه
در آن ریزند با چوب انجیر تر که سر از پوست کنده باشد راسته کرده
باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه در کرباس تنکی ریخته تا
مجموع آب آن پالوده شود و صبح زود آن آب را از چند جوش داده
کف آن را بگیرند و از بار برداشته یک ثلث آن را با سه مثقال شربت
افتیمون که سبق مذکور میشود میل نمایند و اندک تامل نماید بقدر
نیم ساعت و بعد نبات صد قدم راه روند و چون یک ساعت از خوردن
اول گذشت یک ثلث دیگر را نیز با سه مثقال سکنجبین حکمی بنوشند
و باز قدری راه بروند بفاصله یکساعت دیگر ثلث اخیر را بنوشند

نفع کلی میل کند واگر حرارت در مزاج باشد بهمان علامات که در
صداع صفراوی ودموی گذشت بعوض سکنجبین افتیمونی
با سکنجبین ساده بنوشند وفقیر مکرر با سکنجبین بزوری
موافق نسخه که در حمیات مذکور خواهد شد داده‌ام وبسیار نافع
یافتم وبعد از آنکه شش روز از خوردن ماء الجبن بگذرد یکی
از مسهلاتیکه در ضعف قلب مذکور شد باید خورده شود وهم
چنین هرگاه در مدت شرب الماء الجبن بفاصله هر شش روز مسهلی
بحسب مزاج خورده شود انفع وابلغ است واگر حرارت بسیار
در مزاج نباشد خوردن حب افتیمون نافع است واگر تمر هندی وافتیمون
از هر یک سه مثقال شب در ماء الجبن خیسانند وصبح قبل از مسهل
بنوشند در اسهال سوداوی تعطیل است وبدل اسهال تسکین میشود
ومدت شرب ماء الجبن بیست وچهار روز است واگر بکمتر از این
دفع مرض بالکلیه شود بکمتر از آن اکتفا میتوان نمود وقدر شربه
چنانچه مذکور شد یکصد وهشتاد مثقال است موافق مشهور وبعضی
نود مثقال نیز گفته‌اند وبعضی تعیین آب چکیده از نود مثقال کرده‌اند
وبگمان فقیر این اختلاف بنا بر اختلاف امزجه است واگر بعضی
تحمل یکصد وهشتاد مثقال چکیده نیز نداشته باشند میتوان کم داد
بهر حال ملاحظه نماید هر قدر که خورده شود اگر بعضی کم کرده
باشد وترشی شود البته بکمتر از آن اکتفا نموده وغذا طرف چاشت
قید شود باو نخود آب در اخر چاره قلیه تمر وقلیه زرشک

وطرف شب تر پلاو

37

وطرف شب تر پلاو وقلیه چلاو وازلبنیات وترشیها اجتناب
ضرورت است واگر شیر بز یافت نشود شیر گاو وشیر شتر وشیر گوسفند
نیز جایز است لیکن شیر بز انفع است وبالجمله ماء الجبن دوای عظیم
النفع است ودر امراض سوداویه ومواد محترقه مفید است
اما صفت سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن خورده میشود یکی
اینست که معمول بیمارستان است ومکرر فقیر تجربه رسانیده‌ام
وبسی نافع است افتیمون سناء مکی بیخ کاسنی بسفایج از هر یک
ده مثقال بهیلا وشادانه زراوند اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال
شاه‌تره خشک بادرنجبویه از هر یک هفت مثقال شکر چهل دو مثقال
سرکه سفید هشتاد مثقال اجزا را خیسانیده جوشانیده صاف نموده
با شکر بقوام آورند واگر بدون شیر بز بعد از تنقیه از بیست مثقال
تا هفت مثقال بنوشند هم نافع است واگر حرارت در مزاج غالب
باشد با آب کاسنی یا آب شاهتره هر روز بنوشند وبعد از هر یک
روز یکی از مسهلاتیکه مذکور شد بخورند وحکیم ارزانی ترکیب شیخ الرئیس
که در رساله الادویه القلبیه ذکر کرده وثمر هندی در قرابادین علی ترتیب
العلل نقل کرده است وشیخ فرموده است که در امراض سوداویه قلب
ودماغ هرگاه ماده بسیار باشد نافع است هر روز قدر ده روز که
خورده شود رفع علت مینماید وفرموده که اگر ماده قلیل باشد
بادرنجبویه منفعل از این میشود تمام شد کلام شیخ فقیر میگوید که
شربت بادرنجبویه که شیخ فرموده همین است که در این امراض مذکور شد

وبالجمله شیخ فرموده در امراض غلیظه و مواد کثیره این شربت بسیار
نافع است و نسخه اول که تتمه اول است در اکثر امزجه و غالب
احوال و امراض سوداویه بتجربه رسیده است و نسخه شیخ در امزجه
حاره مناسب نیست سکنجبین افتیمونی دیگر صفت آن افتیمون
ده مثقال بسفایج تربد از هر یک شش مثقال گاوزبان پانزده مثقال
حاشا زوفا کافیطوس از هر یک چهار مثقال پرسیاوشان تخم بادرنجبویه
تخم بادروج تخم فرنجمشک زرنباد درونج بهمن سفید و سرخ ساذج
هندی سنبل الطیب قاقله از هر یک سه مثقال نیم تخم کشوث
تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی از هر یک ده مثقال کلقند
شکری مساوی مجموع اجزا هرکه تند مجیاتند و با یکمن
تبریزی آب بجوشانند تا بنصف رسد آنگاه صاف نموده بجوشند
و اگر بسیار ترش باشد قدری چاشنی قند اضافه نمایند و
بقوام آورند و این سکنجبین را نیز بدون ماء الجبن استعمال
میتوان نمود بنحوی که در نسخه اول مذکور شد صفت حب
موافق نسخه که صاحب حاوی صغیر ذکر کرده و فی الواقع ترکیب
خوبیست افتیمون ده مثقال ایارج فیقرا بسفایج از هر یک
پنجمثقال اسطوخودوس سه مثقال نیم غاریقون دو مثقال
نیم نمک هندی یکمثقال نیم اجزا را کوبیده حب نمایند قدر شربت
تا دو مثقال با آب گرم بنوشند و چون بنحویکه معروف است
چوب چینی در معالجه امراض قلب و دماغ خصوصا هرگاه سوداوی

باشد بسیار نافع است

چینی

باشد بسیار نافع است و از جمله بادست و ذکر منافع و طریق استعمال
آن در این مقام مناسب است پس بدانکه چوب چینی چندی قبل از این
معروف نبود و در کتب طبیه ذکر آن نشده تا در زمان اوایل طلوع
نیر اقبال بی زوال سلاطین صفویه ادام الله ظلال جلالهم الی یوم القیمه
مردم را اطلاعی حاصل شده به التحقیق افکار و فنون التجارب بسیار
بمنافع آن پی بردند و از غرایب اینکه مرضی که معروف است باتشک
این دوا را ازاله آن بی عدیل است و نیز غالب سبب شدن این دوا
در میان مردم شایع شده بهرحال چوب چینی چنانچه قیاس و تجربه
شاهد است مایل الحراره است و در رطوبت و یبوست آن خلاف
بسیار است و قوی آنست که یابس است و بجهة آنکه آب بنحویکه الحال
شربت آن متعارف است کسب رطوبت میکند و رطوبت فضلی
نیز به جوهر آن هست در نزد فقیر اقوی از سایر اقوالست
و اما منافع آن مقوی حرارت غریزیه و مقوی قلب و دماغ و کبد
و معده و مقوی باه و پاک کننده روح و خون از کثافات
و سریع النفوذ در اعماق بدن و در ازاله قروح مزمنه و خبیثه
سوداویه خصوصا آتشک بی عدیل و در رفع آکله مجربست
و در جمیع اورام صلبه و امراض سوداویه مثل تب ربع و اوجاع
مفاصل و داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص سیاه و مالیخولیا
نافع و در رفع مواد نزلی و فربه کردن بدن و برودت فرموده
مواد از داخل بدن بظاهر جلد و رفع سمیت اخلاط و مواد

وقطع عادت افيون وخمر وازاله امراض واوجاع مزمنه مجرب است
ودر مجموع الجمد مذكور شد بعد از ياس از انها بر معالجات از استعمال
ان نجاح تمام حاصل وبتجارب كثيره رسيده واز اينست كه ميگويند
بمنزله آب حيوان است ومؤيد اين معنى است الجمد مشهور است
كه اين بيخ را از بحر الظلمات ميا ورند وبالجمله دواى عزيزيست باين عموم
نفع من البدء الى الان مشاهده نشده وخالى از احوال نمى باشد كه قسمى
از اقسام استعمال ان در اين نافع نباشد واينكه در بعضى از امزجه
يا بعضى از امراض ضررى از او مشاهده شده مستند بعدم مراعات
طريقه استعمال ان وعدم ادراك مناسبت با امزاج خواهد بود و
بهترين ان اينست كه متصف باوصاف عشره بوده باشد اول اينكه
ابلق بوده باشد يعنى منقش وتعبير از اين وصف در عرف بخوشنمائى
ميكنند دوم اينكه سرخ وبنفش رنگ باشد ودر وزن سبك باشد
چه سنگينى ان وسفيدى ان دليل بر خلقى وكمى نفع آن است
سيم آنكه كم گره باشد وسطح ظاهر ان مستوى باشد وازهر طرف
شاخها جهانيده باشد چه اگر خلاف ان باشد معلوم است كه
در زمين كم رطوبت نشو ونما يافته ويبس بر او غالب شده يا اينكه
كه هنوز بكمال نشو نرسيده بيرون آورده اند چهارم آنكه در
بزرگى وكوچكى متوسط باشد اما اگر در ساير اوصاف خوب
باشد افراط در بزرگى ان چندان مذموم نيست پنجم آنكه رنگ
ظاهر وباطن ان چندان مخالف نباشد وظاهر سرخ وباطن سفيد

باشد دليل است

باشد دليل است كه رنگ كرده اند ششم آنكه سنگين باشد ونه بحدى
كه سبك از كهنه شده وقوتش برطرف شده است اما زياده سنگينى
ان هم خوب نيست چنانچه در اول اشاره شد زيرا كه در او اجزاء
ارضيه غلبه نموده خوب نيست هفتم آنكه كرم زده نباشد
كه اورا نيز قوتى نمى باشد هشتم آنكه ورم نداشته باشد نهم آنكه
پوست نداشته باشد دهم آنكه از تغيرات ومفسدات از آنها محفوظ
كرده باشند مثل آب وباد ونم باران وگرمى آتش وآفتاب وامثاله
مجاورت چيزهائيكه مفسد مزاج است مثل كافور وفرفيون وچند
ومشك وشرط اخير شرطى است كه در عموم ادويه رعايتش بايد
نمود ووقت استعمال ان فصل بهار است وپائيز ودر فصل تابستان
وزمستان جايز نيست اما تابستان با امزاج حاره فى الجمله مناسبت
وليكن در زمستان در مزاج حاره وبارده هيچ ان مناسبت نيست
والجمد مشهور است كه مزاج طفل وپير موافق نيست اين هم
كليه مسلم نيست بلكه اگر ضررى ديده باشند مستند بعدم مراعات
طريقه استعمال ان خواهد بود چنانچه مذكور شد اما شرايط
استعمال آن اول اينكه تنقيه بدن از اخلاط فاسده خصوصا
خلطى كه سبب مرض شده باشد والا محتمل كه باعتبار لطيف ونفع
ان مواد غليظ شود وبيشتر باعث فساد گردد وان شرط در اكثر
ادويه كليه جارى است دويم آنكه در ايام استعمال ان آب ننوشد
بلكه بعوض آب طبيخ چينى را بدستوريكه مذكور شد مينوشيده باشد

و بعد از فراق نیز چند روز آب بخورند و بعضی اطباء در چند روز
بعد از فراق بعوض آب عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان
و عرق رازیانه بحسب مزاج فرموده اند و بعضی دیگر چوب چینی غره
نموده اند که چوب چینی جوشیده هر روز را جدا جدا ضبط نمایند
و در سایه خشک کنند و در کیسه علاحده نگاه دارند و بر روی
کیسها بنویسند که از روز اول و دویم و سیم و هم چنین تا آخر
و بعد از آنکه فارغ شد باز همین ترتیب بجوشانند و بعوض
آب بنوشند و بکار نفعی بهیچ یک از این دو طریق ضرور نیست
زیرا که خوردن عرقها خصوصا بعد از غذا موجب مفسدات است
و بهمان ترتیب و عدد ایام خوردن بار دیگر هم تحمل پرهیزات
امریست بسیار مشکل و مع هذا نفع چندانی ندارد بلکه بهتر
آنست که جوشیده او را هر چه سیاه و مضمحل نشده باشد
ضبط نموده در سایه خشک کنند که از فساد محفوظ بماند و
همه را با هم جمع نموده مبتخیر نمایند و هر روز حصه از آن را
با قدری آب که کفایت مرهمی کند بدستوری که در اصل مذکور
خواهد شد بجوشانند و بعوض آب بنوشند سیم آنکه در
ایام استعمال و تا یک هفته بعد از فراق بحمام نروند و تجدید لباس
نکنند و اگر ضرورت شوهی شوند بپوشند و بی توقف بیرون
آیند و جامه را اگر ناچار باشد از تبدیل باید جامه ملاصق
بدن را با آب چینی تر کنند و بخشکانند و موضی نمایند چهارم

انکه در مدت

انکه در مدت استعمال و تا ده یوم بعد از آن از جماع اجتناب نمایند
پنجم انکه از حرکات عنیفه و تحمل شاق بهر نوع که بوده باشد احتراز
نمایند ششم انکه از عامه اعراض نفسانیه مثل هموم و غموم و آنچه باعث
غضب و تألم نفس شود برحذر باشند بلکه باید مجموع اوقات را
بعیش و عشرت و صحبت ظرفا و آنچه موجب سرور و فرح و انبساط
نفس گردد بگذرانند و اگر در این مدت امری که موجب کلال بدن
و ملال نفس گردد اتفاق افتد ترک خوردن اولی است و خوردن
چوب چینی از نفع نخورد دست اهر چند در این زمان توقع
خلاف این داشتن غلط است چنانچه مضمون این بیت است
که لیس البلیة فی ایامنا عجبا   بل السلامة فیها اعجب العجبا
هفتم انکه در مدت استعمال آن ترک خوردن نمک نماید مخفی
نماند که در این سنوات ظهور و انتشار این بیخ فی عظیم در این بلاد که
این بیخ را در انجا یافته اند پیدا شد و مردم صحراها رفته اعتناء
باصول نباتات مینمودند و چون این بیخ طعم و رایحه که موجب
تنفر طبع شود نداشت مردم بیشتر میل بخوردن این میکردند
اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه خصوصا سوداویه
و قروح کهنه بودند و از خوردن این بیخ شفای کامل یافتند
چون اینحال مشاهده شد از آن زمین سایر بلاد بردند و منفعت
همان فایده بخشید چون این مطلب بر عامه ناس ظاهر شد بستند
کمال جهد بمرتبه بودن آن چاره کنند لهذا جمعی با نمک از خوردند

رفته گل لاله عباسی
تخم این گل را شخ
عباس از فرنگ
آورده اند

وقفع کامل ازان نیافتند بنا بر این بتجربه و امتحان معلوم شد که باید
بی نمک استعمال شود نهایت خوردن انجیر با نمک عادی و مالوف
طبایع گردیده و قرب معتاد و فقد مضر است در بعضی امراض مزمنه و قروح
کهنه عفنه خصوصا هرگاه بطریق قهوه خورده شود تقلیل کنند
و در مواد کثیره و امراض مزمنه خصوصا هرگاه بطریق قهوه خورده شود
والبته ترک نمک باید کرد هشتم آنکه ترک لبنیات کنند سوای روغن
لیکن در امزجه حاره تقلیل روغن نیز ضرور است نهم آنکه از میوها
و سبزیها تا ترو تر اجتناب نماید مگر نعناع دهم آنکه ترشیها نخورد
مگر صاحبان امزجه حاره که ایشان را استعمال ترشیهای ملایم چاشنی
دار جایز است بلکه باعث تعدیل مزاج ایشان میشود خصوصا
هرگاه بطریق قهوه خورده شود و مرضی هم مزمن و کهنه نباشد
نهایت هرگاه چندان حرارتی در مزاج نباشد البته ترک ترشی
اولی است و خوردن شیرینی که بحد افراط نرسد در غیر مزاج
حار مناسب و در مزاج حار مناسب نیست یازدهم آنکه بعد
از رسیدن هوای سرد محافظت نماید خصوصا هرگاه بتعریق بعمل
آمده باشد که در اینوقت نهایت احتیاط باید کرد زیرا که بدن را
بواسطه استعمال این دوا نهایت لطافت بهم رسد و بعد از عرق
مسامات نیز منفتح شود پس در اینحال و رسیدن هوای سرد به بدن
موجب خلل عظیم میشود و قیاس بمعنی از این باید کرد که هر جسم
صلب که خواهند نرم کنند یا گداخته شود چنین و فوراً آتش کرده

میکنند

میکنند و بلا فاصله در آب می اندازند قابل ادویه و سحق میشود پس
هرگاه که در احجار و اجسام صلبه این اثر کند در بدن انسان
چه خواهد کرد دوازدهم آنکه احتیاط نماید از امور یکه حدوث مرضی
شود که معالجه آن ضد خوردن چینی باشد زیرا که هرگاه چینی
مرضی دیگر بین عارض شود اولا باید سعی در معالجه و رفع آن مرض
نموده و بعد مجددا خوردن چینی کشیده بیفایده و عبث خواهد شد
اما طریق استعمال آن الجذر انسیم و مکرر بتجربه رسیده است دو قسم
یکی بتعریق دیگری بطریق قهوه اما الجذر بتعریق است در امزجه
قویه و امراض مزمنه و مواد غلیظه کثیره و قروح ردیه مستعمل است
و استعمال این طریق در شدت سرما و گرما هیچیک مناسب نیست
و بکار فقیر صاحبان امزجه حاره را مضر است و الجذر بطریق قهوه
با کثر امزجه موافق و هرگاه رعایت شرایط الجذر باید بعمل
آید در جمیع امزجه نافع است و در تعدیل و اصلاح امزجه نظیر
ندارد و آماده ساختن استعمال آن بتعریق چنانست که بعد از تنقیه
مناسب مرضی هر روز شش مثقال تا هشت مثقال از آن بسیار
باریک و نازک بدم کارد ورق کنند و بعد از آن الجذر مانده از
امشده باشد جدا کنند که آنها داخل مره وه نشوند و شب آنرا
در یک پیاله عرق گاوزبان و گلاب و بید مشک و شاهتره بجوشب
هر مزاج مناسب باشد نقع و دیگر با یک من نیم تبریزی شاه آب در
دیگ سنگی یا سفالی یا مس قلع که سرپوش آن یکی از ننگوه

بوده باشد و اطراف ازار چینی که هیچ باشند با آتش ملایم بجوشانند تا
بنصف رسد و معلوم کردن اینکه آب بنصف رسیده یا نه آنست
که چوبی راست که سوراخی در وسط سرپوش قرار دهند و بنصف ازار چینی نزدیک
کنند و چوب را یکجا از سوراخ سرپوش داخل دیگ نمایند
چنانچه سر چوب به آب رسیده چوب را نشان کنند و بعد بنصف دیگر
آب را در دیگ ریخته بجوشانند چندانکه باز چوب بموضع نشان
برسد و در حینی جوشیدن سوراخ سرپوش را بگیرند و چون
بقدر یکه وقت امتحان رسیده باشد چوب شید آنگاه سوراخ را
بگشایند و امتحان کنند و چون آب بنصف رسید مریض بر روی
کرسی بنشیند و اطراف خود را بلحاف بپوشاند آنگاه دیگر او را زیر
لحاف برده سرش را بگشایند چنانچه تمام بخار آن بجمیع اعضای مریض
رسد و اگر مرض در عضو مخصوص بوده باشد سعی نمایند که آن عضو را
محاذی در دیگ بدارند تا بیشتر بخار بهمان عضو رسد و در همان وقت
از آن آب گرم بقدر دو پیاله بنوشد و چون همه اعضاء عرق
کامل کرده خود را بلحاف بپیچد تا وقتیکه مجموع عرق خشک شود
و اگر بنیه و مزاج طاقت عرق هر روزه نداشته باشد بقدر طاقت
بعمل آورند نهایت اگر مرض در عضو خاصی بوده باشد همه روزه
آن عضو را بخور نمایند و بعرق تمام بدن را هر چند روز یکدفعه
بعمل آورند پس آب چینی را صاف نموده ضبط نمایند و ثقل آن را
هرچه مضمحل و سیاه نشده باشد در سایه خشک کنند بنحویکه

مذکور شد

مذکور شد بعد از فراغ بعوض آب میل نمایند و آب صاف را در هر صبح
و عصر بقدر نیم نشسته فنجان گرم کرده با دو مثقال نبات بنوشند و تتمه را
بعوض آب میل نمایند و قدری در نان و قدری در طعام داخل کنند
تا مجموع آب در ظرف شبانه روزی بمصرف برسد و اگر با وجود
اینها مجموع آب را صرف نتوانند نمود باید آتش دیگ را بیشتر بسوزانند
تا آب از نصف کمتر نماند بلکه بثلث رسد و اگر ثلث آب هم بمصرف
نرسد آب را از یکمن نیم کمتر بگیرند و بجوشانند تا به ثلث
رسد و در مزاج حار هشت مثقال چینی کمتر از یکمن نیم آب جایز
نیست مگر آنکه چینی را از هشت مثقال کمتر کنند و بدانکه در بعضی
امراض ادویه مناسب آن علت با چینی ضم میتوان نمود چنانچه در امراض بارده
و امراض رطبه مثل فالج و بعضی مفاصلها از چینی با زنجبیل از هر
یک دو مثقال تا که با سمن بری بوده باشد تا چهار مثقال و در امراض عشبه
معده عود قماری یکمثقال هر یکی از اصل چینی ریزه کرده داخل نمایند
و در این طریق آنچه مذکور شد از شرایط همگی را باید بعمل آورد
و البته در این طریق ترتیب و عمل ضرور است و بخوبی خوردن
اینها بنحوی که مذکور شد در شرب بطریق قهوه است اما
استعمال آن بطریق قهوه چنانست که از ده مثقال تا شش مثقال
آن را با یمن یا نیم یکی پنجاه درم آب بجوشانند و چون بنصف رسد
صاف نموده ضبط کنند و طرف صبح و عصر دو فنجان او را صاف
نموده گرم کرده با نبات سفید از یکمثقال تا سه مثقال بنوشند و باقی

بعوض آب در طرف و در تصرف نمایند و ضابطه در تعیین مقدار
چوب چینی اینست که حار المزاج و نحیف چینی را از شش مثقال کمتر نکند
و بارد المزاج و مرطوب المزاج اگر کمتر بهتر است و در هر یک از این اقسام
باشد آب چینی را بدون عطش خوردن یا بر تشنگی صبر نمودن
هر دو مضر است پس ضابطه تعیین مقدار آب کفایت تشنگی است
و تعیین مقدار چینی تابع مزاج و حال مریض است بدانکه در اینجا
منافات کلی از کلام ظاهر است و خلاصه تحقیق اینست که محرور
المزاج و نحیف را لازم است که چینی را کمتر و آب را بیشتر کنند
و مبرود المزاج و مرطوب را باید آب کمتر و چینی را بیشتر کنند
و در مزاج مرطوب و بارد گاه باشد که بعضی ادویه مناسب علاوه مثل [illegible]
مقدار چینی و عود و غیره چنانکه در طریق تعریق مذکور شد
در این طریق ضم توان نمود چنانچه بعضی مردم جدوار و نحو آن خسانیده
چینی و مثل عرق نیلوفر و بید و غیر ذلک کرده اند بلکه دیدم
که بعضی گرم او را طرفه جمع با طباشیر میدادند و بگمان فقیر در این
طریق ضم ادویه دیگر خوب نیست و چینی خالص بهمین طریق
که مذکور شد منافع بسیار دارد و هر گاه چیزی دیگر با او ضم شود
او را از کیفیت مزاج خود بیرون می برد و چندان فایده بر شرب او
مترتب نمیشود بلی در امراض مزمنه و مواد غلیظه که استعمال او بطریق
تعریق نمایند هر گاه رطوبات با کثرت سبب آن مرض مقتضی شود
ضم او با چیز دیگر چنانچه مذکور شد مناسب است و غذای شارب

این دوا نیز بحسب

این دوا نیز بحسب هر مزاج مختلف است چنانچه در ضمن شربت چای اشارتی شد
و پرهیز آنچه لازم است پیشتر مذکور شد اما کیفیت غذا اینکه مبرود المزاج
اگر مطبوخ خواهد طرف چاشت چلاو یا کباب یا قورمه چلاو و یا زیره بلاو
و اگر رغبت بنان باشد یا از مطبوخ در وقت مقتضی میشود نان
و مربای بالنگ و مربای پوست پسته و فالوده و شربت قند که از آب
چینی ساخته باشند میتوان خورد و محرور المزاج چنانچه مذکور شد
از میوه‌ها بعضی چاشنی مثل انار و مربای آلو و امثال اینها
میتوان خورد و هرگاه استعمال چینی بطریق قهوه باشد غذا طرف
شام مزعفر پلاو و غیره قلیه چلاو و چلو کباب باید داد و اگر هوا گرم باشد
باید آب چینی را در ظرف مس سفید کرده بر روی یخ و برف بگذارند
که از تبخیر گرم بودن بیرون رود و میل نمایند و بدانکه مدت خوردن
چینی در هر یک از این طریق نسبت با امراض و امزجه و احوال مختلف
میباید شد و آنچه در این زمان متعارف شد چهل روز است
و کمتر و بیشتر هم جایز است چه اگر در کمتر از چهل روز صحت حاصل
شود کافی است و اگر در چهل روز اثر نفع ظاهر شود و صحت کامل
نشده باشد بیشتر باید خورد و بالجمله نظر بر واقع یا مزاج باید کرد
و از آن قرار عدد ایام خوردن منظور باید داشت و در بعضی امراض
یکروز بلکه یک دفعه یا دو دفعه اکتفا باید نمود بسی از احوال هست
که یک دفعه و دو دفعه طبخ چینی بقدر یک مثقال که تخمیناً بیست مثقال از چوب
باشند بایسته در اینها تعیین مدت استعمال او نمیتوان نمود

هیضه عبارتست از حرکت مواد فاسده در بدن بعضی بطریق قی
و بعضی بطریق اسهال شدت و ضعف بیشتر فاسد شدن غذا است
در معده باعتبار فساد غذا مواد فاسده که در بدن است نیز حرکت مینماید
و میل بدفع میکند و لهذا بشدت و ضعف میباشد علامتش قی و اسهال
باهم و دل برهم زدن و تشنگی و گاه باشد که درد معده و کرب و قلق
و اضطراب نیز باشد و گاه باشد که دست و پا سرد شود و کبودی
ناخنها در صورت بهم رسد و بینی کشیده شود و شقیقها فرو رود
و بسا باشد که بجهت غشی برسد و نبض ساقط شود علاجش آنست
که آب گرم بجهت [illegible] آب دهان و کلوخ سوزن مکرر بیاشامد
تا جمیع آن فاسده بقی و اسهال دفع شود بعد از آن بقدر سه چهار
مثقال خاکشی با گلاب سرد بیاشامد و غذا نخورد تا وقتیکه خاطر جمع
شود که معده پاک شده است و بعد از آن شربت رب انار ترش که
قدری نعناع در آن ریخته باشند یا شربت به یا رب انار ترش با
گلاب بیاشامد و اگر اینها یافت نشود انار دانه را با گلاب خمیر کنند
بالطباشیر یا بی طباشیر بنوشند یا آب به یا آب سیب و آب انار ترش
با طباشیر بنوشند و بجهت غشی و سردی اطراف و سقوط نبض
نبض باید مشروب یطوس یا تریاق فاروق هر یک که باشد بقدر
دو دانگ با گلاب بدهند و این ضمادها را استعمال نمایند عصاره لحیه
التیس اقاقیا سماق گلنار گل ارمنی صندل سفید پوست انار
آرد عدس آرد جو اجزا را کوبیده با آب برگ مورد یا آب به یا آب سیب

وبر روی معده

وبر روی معده ضماد نمایند و طریق ساختن شربت انار منفع اینست که آب
انار ترش و شیرین را بگیرند و از هر یک بیست مثقال و آب نعناع تا هشت
مثقال با قدری قند که چاشنی او زیاد نشود بقوام آورند و طریق ساختن
ساختن شربت به آنست که آب به ترش و شیرین را مساوی گرفته و با نصف
مجموع قند سفید بقوام آورند و رب انار و رب سیب و هر یک از میوه‌ها
آنستکه آب هر یک از اینها بجوشانند تا بربع برسد بدون آنکه شربت
داخل کنند و غذا بعد از فرو نشستن قی و اسهال کباب با چلاو یا بی
چلاو مجمر نمایند و اگر غشی و سرد شدن دستها و پاها و سایر اعراض صعبه
که مذکور شد بهم رسد مرغ بجهت کباب کرده آب از آن بگیرند [illegible]
معده که از آن در عرف عام درد دل گویند محل آن ما بین استخوانهای سینه ست
تا ناف سبب آن اکثر ریختن صفرا بمعده باشد علامتش خشکی و تلخی دهن
و تشنگی و تهوع و قی صفراوی و زردی با سیرغی و تلخی الخبر بقی دفع
میشود و عدم اشتها و سایر علاماتیکه در صداع صفراوی مذکور شد
علاجش که دل برهم زدن و قی کردن شدید نیست باید اعانت بر قی نمایند
که مواد صفراوی باین طریق دفع شود باین نحو که سکنجبین ساده با آب
گرم و نمک بیاشامند و انگشت یا پر مرغ بزنند تا قی کامل شود و مواد دفع
شود و بعد از پاک شدن معده و سکون وجع شربت انار با لیمو
یا ریباس یا رب یکی از اینها را با عرق کاسنی یا بید یا نیلوفر یا بنفشه
میل نمایند و اگر اشربه مرقوم مذکوره نباشد سکنجبین و بزرقطونا
با عرقهای مذکوره و اگر نباشد با آب و اگر نباشد با یخ یا برف سرد کرده

بنوشند واگر ابتدا پیچش نباشد آب زرشک یا آب غوره یا آب لیمو
چاشنی کرده بنوشند واگر هیچ یک ازینها یافت نشود بزر قطونا
با عرقهای مذکوره یا با آب بخورند و غذا آش زرشک یا تمر یا غوره یا سماق
یا قره قروط یا دوغ یا سرکه و چند روز باین طریق دوا و غذا بخورند
تا مزاج باصلاح آید واگر نفع ننماید سکنجبین و بزر قطونا با عرق گل
یا بید سرد کرده بنوشند واگر ازینها وجع ساکن نشود ملین یا مسهل
باید خورد پس اگر وجع بسیار شدید نباشد خوردن اطریفل
صغیر چهار مثقال با آب دفع ماده میکند واگر وجع بسیار شدید باشد
دو مثقال قرص بنفشه را کوبیده و حب نموده فرو برند و اندکی آب گرم
در عقب آن بنوشند واگر قرص بنفشه یافت نشود تمر هندی پانزده
مثقال گل بنفشه گل سرخ پوست هلیله زرد سناء مکی از هر یک دو
مثقال الوبخارا بیخ جوشانیده صاف نموده با هفت مثقال شیرخشت و هفت
مثقال ترنجبین بنوشند و بعد از فراغ از مسهل و سکون وجع غذا
بنهجی که مذکور شد میل نمایند واگر سبب وجع معده حصول بلغم
معده باشد علامتش رطوبت دهان و عدم التهاب و آروغ ترش
و عدم علامات مذکوره در صفراوی و دموی و بلغمی و سفیدی رنگ و روی
و ضعف هاضمه علاج آن خوردن گلقند گل سرخ آفتابی با سکنجبین
عسلی بقدر هفت مثقال یا گلقند یا مصطکی بقدر نیم مثقال و بعد
از سه روز دو مثقال ایارج فیقرا را حب کرده فرو برند و از عقب
آن اندکی آب گرم بنوشند واگر محتاج بتکرار باشد مکرر ایارج

فیقرا یکروز

٨٧ 45

فیقرا را یک روز در میان بخورند تا بالمره قلع ماده شود واگر ایارج فیقرا
نباشد ازین سفوف بقدر سه مثقال با آب گرم بنوشند ترید دو مثقال
مصطکی یک مثقال زنجبیل نبات چهار مثقال اگر اجزای این سفوف یافت
نشود دو مثقال ترید را کوبیده حب نموده فرو برند و اندکی آب
گرم از عقب آن بنوشند یا ترید را با گلقند مخلوط نموده بخورند واگر
گلقند یافت نشود قهوه زنجبیل بخورند واگر باین دفع نشود ایارج فیقرا
واگر نباشد ترید را بنهجی که مذکور شد بخورند واگر هیچ یافت نشود
تخم شبت و تخم ترب را جوشانیده صاف نموده نیم گرم با نمک بیاشامد
و قی کند تا بلغم دفع شود و بعد از مسهل تا چند روز مداومت
بخوردن گلقند یا مصطکی یا معجون نوشدارو یا آمله و مصطکی
یا مصطکی بتنهائی بکنند و غذا نخود آب و تیهو و دراج و غیره و
سهل نان و ترنای با نمک یا مرباهای پوست پسته یا شربت قند
واگر سبب وجع معده نفخ باشد علامتش حرکت ریح است در معده
و آروغ و نفخ شکم و حرکت وجع از محلی بمحلی بنهجی که در وجع معده بلغمی
مذکور شد و خوردن معجون کمونی که صفتش اینست کمون پنج مثقال زیره
کرمانی در سرکه خیسانیده پانزده دانه فلفل سیاه سداب بیست مثقال
زنجبیل نیم درم ادویه را کوبیده با سه وزن عسل صاف کرده سرشته
قدر شربت دو مثقال و خاییدن کندر و زنیان و آب انار فرو بردن
بسیار نافع است و درین نوع ضعف معده اگر سبب ضعف قوت هاضمه
معده یکی از اسباب وجع معده مذکوره علامت و علاج هر یک مذکور شد

واگر بعد از اسباب مذکوره ضعف قوتهای معده باشد علاج خوردن
آمله پرورده و هلیله پرورده است با مصطکی یا طباشیر بحسب مزاج
واگر با حرارت مزاج باشد بنحو سابق در اول وجع معده مذکور شد و رب به
و شربت به و شربت فواکه و شربت لیمو با طباشیر یا بی طباشیر و شربت
فواکه اینست آب انار ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین آب به
ترش و شیرین از هر یک یک جزو آب زرشک نصف یکی از اینها با ثلث
مجموع شکر صاف یا قند بقوام آورند و طریق ساختن شربت لیمو به
شیرین و ترش سه جزو آب لیمو یکجزو با قند بقدری که چاشنی شود
بقوام آورند و اگر با برودت مزاج باشد بنحوی که در وجع بلغمی مذکور شد
معجون نوش دارو و جوارش عود بکار برند صفت آن اینست عود قماری
سنبل الطیب قاقله کبار زعفران پوست ترنج قرنفل بادرنجبویه مصطکی
از هر یک سه مثقال آب سیب ترش پنج مثقال گلاب پنج مثقال آب لیمو سی مثقال
نبات پنجاه مثقال یا قند صد مثقال ادویه را کوبیده و بیخته با تمام آبها
و گلاب بقوام آورده بسرشند و تا دو مثقال میل نمایند جوارش عود نسخه
دیگر سهل المأخذ عود قماری پنج مثقال پوست ترنج ده مثقال مصطکی پنج
مثقال نبات سی مثقال اجزا را کوبیده با نبات بقوام آورده بسرشند
و قدر شربت تا چهار مثقال و ضماد اطریفل صغیر و مداومت بآب
در انواع وجع معده و ضعف آن مجربست که اگر از برودت و رطوبت
معده و مزاج باشد علامتش همانست که در وجع معده بلغمی مذکور شد
خوردن شربت افسنتین صفت آن اینست افسنتین پانزده مثقال

وابن طبیعة

٨٨
46

شربت افسنتین

و اینست گل سرخ سلیخه اسارون از هر یک ده مثقال سنبل الطیب مصطکی
از هر یک هشت مثقال اجزا را بغیر از مصطکی بجوشانند و صاف نمایند و با سیصد
مثقال قند بقوام آورند و بعد از آن مصطکی را صلایه کرده با آن ممزوج سازند
قدر شربت از پنج مثقال تا هفت مثقال است با گلاب بنوشند و اگر نیم مثقال
تخم خرفه را با گلاب شیره کشیده با شربت بنوشند نافع است و تا دوازده روز
میل نمایند و غذا طرف چاشت نخود آب یا کباب و طرف شام ته پلو و دبلکه
سفوف ارسطو لادویه کثیر النفع است و بجهت ضعف معده و فساد آن
و سوء الهضم بسیار نافع است و مقوی قلب و دماغ و مفرح است بالجمله
در تقویت معده و قلب و دماغ بی نظیر است قدر شربت آن از نیم مثقال
تا یک مثقال نیم و بجهت هضم غذا بعد از طعام باید خورد و صفت آن اینست
قرنفل سادج هل عود قماری اسارون مصطکی پوست هلیله کابلی
اشنه و بسباسه زرشک زیره کرمانی دارچینی فلفل دار فلفل زنجبیل
قرنفل ناردان جوز بوا اقاقیا از هر یک دو مثقال مشک عنبر کافور از
هر یک مثقال نبات شش برابر مجموع اجزا را نرم کوبیده با هم مخلوط نموده
دار قیصر که در این زمان یافت نمیشود از اجزای این سفوف است
و چون الحال مفقود است بدون آن استعمال نمایند مغص پیچ
عبارتست از درد روده‌ها و سبب آن احتباس ریح و ریاح است در روده‌ها
و محل این وجع از بالای ناف است تا پشت ظهار و بطرف چپ و راست
نیز میل نماید بجهت آنکه روده‌ها باین نحو است و سبب آن بلغمی غلیظ است
که در روده‌ها مخلوط با ثقال شده و باعث حبس آنها که ریحیه یا ریحی است

غلیظ که در روده‌ها محبوس شده یا ثفلی است که خشک و غلیظ شده
و در روده‌ها محبوس مانده است علاج آن اینست که منضج از عنب الثعلب
بابونه رازیانه از هریک دو مثقال پرسیاوشان ده دانه ترنجبین هفت مثقال
روغن بادام تلخ دو مثقال بنوشند و اگر دو مثقال معجون کمونی یافت
شود قبل از منضج بنوشند و شیافی از شکر و نمک و بوره ارمنی
استعمال نمایند یا شیافی از صابون و نمک و شکر و شحم حنظل یا بنفشه
و شکر و نمک یا بوره ارمنی و شحم حنظل هریک که باشد و اگر حبیلا و سنا
نمک ترکی بس اگر طبیعت گشوده شود و وجع ساکن شود فبها و الا
محتاج بحقنه است باین طریق عنب الثعلب رازیانه بسفایج بابونه تخم کرفس
سناء مکی اکلیل الملک تخم شنبلیله اصل السوس گاوزبان از هریک دو
مثقال پرسیاوشان بیست دانه ترنجبین ده مثقال مغز فلوس ده مثقال
شیره کافشه ده مثقال سبوس گندم ده مثقال آب برگ چغندر یک پیاله
روغن زیتی یکمثقال و اگر نباشد بوره ارمنی نیم مثقال نمک طعام یک
مثقال روغن بادام تلخ و اگر نباشد شیره اول نمک را با یکمثقال
روغن بادام بریزند و بعد از آن سایر اجزا را جهار بخش کرده از جها
دفعه بریزند و اگر تمام اجزای این حقنه یافت نشود هرچه بهم رسد
کافیست و غذا را تا طبیعت گشوده نشود البته نخورد و بعد از آن
نخود آبی با دارچینی و زیره و زعفران میل نماید از آب بسیار
سرد البته احتراز نمایند و اگر بعد از حقنه بقیه وجع باشد روز
دیگر باز منضج داده بعد باز حقنه نمایند تا ماده بالتمام رفع شود

واگر سبب قولنج

واگر سبب قولنج غیر از اسباب مذکوره باشد از عالم ورم و سایر
انواع که مذکور شد رجوع بطبیب حاذق نمایند ریحی یکدرم عام
از انجمله زحیر کویند حرکتی است از روده که متصل بمقعد است و آن را
معای مستقیم کویند از برای دفع براز و با تحرکه رفع میشود و سبب آن
زیادتی رطوبت حاره است در این روده که باعث ظهور این حالت میشود
علامتش خروج این رطوبتست گاه با خون گاه بیخون با پیچش و زور
در در کمرگاه و زیر شکم علاجش خوردن لعاب ریشه خطمی با یک
روغن بادام است یا سفوف ابن ماسویه اگر یافت شود و اگر
یافت نشود بعد وزن آن وصفه آن اینست تخم خطمی مقشر تخم خبازی
مقشر از هریک نیم مثقال نشاسته بو داده سه مثقال صمغ عربی دو مثقال
گل ارمنی دو مثقال اجزا را کوبیده و بیخته ممزوج نمایند و این سفوف
هریک از انواع زحیر که مذکور شد نافع است و در روز غیر مسهل
با دویه که مذکور میشود بدهند که در تسکین شدت پیچش بسیار
نافع است و غذا شوربای برنج با شیره بادام و طرف شب حلوا و
با زرده تخم مرغ و اگر باین علاج رفع شد فبها و الا عنب الثعلب
بیست مثقال ریشه خطمی دو مثقال سپستان ده دانه جوشانیده صاف
نموده با ده مثقال مغز فلوس و دو مثقال روغن بادام بنوشند تا نفع
علت شود و اگر سبب این زحیر صفرا باین روده باشد علامتش خروج
صفراست با پیچش و سوختن مقعد و تشنگی و تلخی دهان و سایر علامات
غلبه صفرا چنانچه در مداوای صفراوی مذکور شد علاجش بزر قطونا

بارهنگ با لعاب ریشه خطمی و عرق بید بنوشند واگر باین علاج رفع
نشود مسهلی که در نوع اول مذکور شد با اضافه گل نیلوفر بنوشند
واگر محتاج بتنقیه از مسهل باشند بدستور نوع اول تنقیه نمایند و غذا
درین نوع شوربای برنج یا شیره جو میل نمایند وبعد از تنقیه از مسهل
اگر باز زحیر باقی باشد و صفرا با خون باید و دخون مدفوع میشود
سفوف الطین با شیره تخم خرفه و شیره تخم کشنیز میل نمایند واگر پیچش
بسیار شدید باشد با خون سفوف الطین را با روغن بادام چرب
نموده با لعاب بهدانه و عرق بید بنوشند وبعد از کم شدن خون
و پیچش با شیرهای مذکوره وصفت سفوف الطین اینست تخم ریحان
بو داده تخم مرو بو داده بزرقطونا بو داده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی
اجزا را مساوی کوبیده باهم ممزوج نموده از یکمثقال تا دو مثقال بدستور
مذکور میل نمایند وبعد از برطرف شدن و بنهایت تخفیف پیچش اگر باز
ترقه د باقی باشد سفوف حب الرمان با رب به و اگر هنوز از آثار
غلبه صفراء باشد چنانچه مذکور شد مکرر با رب به و شیره تخم خرفه
و شیره تخم کشنیز بو داده میل نمایند وصفت حب الرمان اینستکه
انار دانه بو داده بلوط کرده سماق زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده
باشند وخشک کرده باشند تخم مورد آرد سنجد کشنیز خشک بو داده
خرنوب آرد کنار از هر یک نیم مثقال عود املهٔ مقشر اجزا را کوبیده
و نیم حصه شربت از یکمثقال تا دو مثقال حمه سهایه انواع زحیر
که مذکور شد بعد از چند مسهل خطر یعنی که در این نوع مذکور شد

علاج کنند

علاج کنند واگر بعد از این مرتبه از معالجات اسهال مذکوره میشود
بعد از مسهلات مذکوره در زحیر نافع است سفوف دیگر هست مسمی
بسفوف لؤلؤی که بعد از معالجات مذکوره در اسهال نافع و مجربست
و خون را برطرف و طبیعت را قبض میکند و در اسهال صفراوی نظیر
ندارد وصفت آن اینست مروارید ناسفته تبد سوخته گلنار
طباشیر خرنوب گل ارمنی گل قرشتی تخم گل صندل سفید بارهنگ بو
داده تخم حماض بو داده تخم خرفه بو داده تخم مورد و آرد کنار آرد سنجد
منقی کشنیز خشک بو داده صمغ عربی بو داده جو مقشر بو داده طرثوث
بزر قطونای بو داده از هر یک سه مثقال کهربا گل داغستانی مصطکی
اقاقیا از هر یک دو مثقال انار دانه نیم مثقال مجموع اجزا را سوای بزر قطونا
و بارهنگ نرم سائیده سفوف سازند قدر شربت از نیم مثقال
تا دو مثقال با رب به و شیره تخم خرفه بو داده دو مثقال واگر سبب
احتباس ثقل یا بیی در امعا باشد یعنی سده از اثقال در امعا حادث
حادث شده باشد که طبیعت متوجه دفع آن شده و این حرکت را میکرده
باشد سنگینی شکم و زور و پیچش و الم و خروج اثقال یا بسته یا
پیچش بعضی اوقات و فرق واضح ظاهر میان این نوع و سایر انواع
باین نحو میشود که هشت فلوس با سماق از چند دانه مغز بدهند اگر
بزودی دفع شد این نوع نیست واگر دفع نشد یا بعد از چند
دفعه اجابت دفع شد این نوع است علاجش عنب الثعلب را شسته
خطمی را جوشانیده با اضافه بارهنگ روغن بادام بنوشند واگر

محتاج بمسهل شوند بنحوی که در نوع اول مذکور شد مسهلی بخورند
و هم چنین اگر محتاج تکرار شوند بدستور یکه مذکور شد تکرار نمایند
و غذا نیز بدستور نوع اول است و اگر سبب این سرمایی باشد که بمقعد
رسیده باشد از عالم نشستن بر سنگ سردی یا فرش متعفن در آب سردی
یا موضعی دیگر علامتش تقدم سبب مذکور علاجش نشستن بر سنگ
گرم یا نمک گرم یا خاکستر گرم در کیسه کرده و بر او نشینند و هم گرم بر بندند
مقعد و کمرگاه و زیر شکم را بروغن بادام گرم چرب کنند و بار هم
بروغن بادام چرب کرده با لعاب بزر خطمی بنوشند و غذا بخورند
در نوع اول مذکور شد میل نمایند و اگر باین علاج نشود بنحوی که
در نوع اول مذکور شد [illegible] علاج نمایند خلاصه اینکه در معالجه این
انواع زحیری که مذکور شد تفاوت چندان نیست از دوا و غذا و بیکدیگر
نزدیک است بواسیر دانه چند است که در مقعد پدید آید گاه در ظاهر
و گاه در داخل و گاه هم در داخل و هم در خارج و بهر تقدیر یا در بیست
که خون از اینها می آید یا عمیا نیست یعنی کور است که خون از او نمی
آید و یا با ورم و وجع هست یا نه و یا ورم ندارد اما وجع و آزار و آن
دانها خالی از این سه شکل نیست یا دانه چند است بشکل ثآلیل
کوچک در نهایت صلابت و از ثآلیلیه گویند و این در خارج مقعد شود
و این بدترین انواع است زیرا که ماده آن سودای صرف است و
یکی دیگر دانهای پهن کرده است ارغوانی رنگ شبیه بدانهای
انگور سرخ و از عنبیه گویند و ماده این نوع مابین دموی [illegible]

وسوداویست

وسوداویه است و یکی دیگر دانهای نرم و سرخ رنگ بشکل توت
و از توتیه گویند و سبب این نوع خونی است قریب بصفراویت و بالجمله
سبب مطلق بواسیر خون سوداویست که باین محل میریزد و باعث
حصول این دانها و ورم و وجع میشود هر چند سوداویست
در او بیشتر و قبولش از برای علاج کمتر است و برخلاف بواسیر
دار نشستن سبب حصول و حدوث این علت میشود و علامت مطلق
بواسیر اینست که رنگ صاحب بواسیر بزردی و سبزی میل دارد
و اکثر اینست که بر ملک قلع میباشد و صورت و چشمها منتفخ میباشد
و قوت جماع وی بسیار کم و هاضمه ضعیف میباشد و دندانها ضعیف
و باریک و بدرنگ میشود و بسا باشد که بیفتند و در حلق درد
سست میشود و گاه باشد بجا [illegible] بواسیر سبب دوار و صداع شود
علاج بچند وجه باید که اولا تنقیه بدن و اصلاح مزاج کند طحال
و معده کنند که مولد خلط است فاسد نشود دوم تدبیر گشودن خون
آن هر گاه بند شود سیم تدبیر تسکین وجع و ورم آن چهارم
تدبیر بند کردن خون هر گاه بحد افراط برسد پنجم تدبیر قطع و اسقاط
دانها که بالمره دفع شود اما اول بدانکه فصد باسلیق و صافن
در تنقیه ماده بواسیر بسیار نافع است فصد اسیلم از دست چپ
در اصلاح طحال که از نیز آبل علاج بواسیر میشود نیز نافع است
و شیخ الرئیس فصد خالص را که محل آن زیر کاسه زانو است قوی تر
از فصد های دیگر فرموده است و حجامت مابین کتفین نیز فرموده است

و بعد از فصد اگر تنقیه شود بنهجی که در ضعف قلب مذکور شد
و بنحوی که در ربع مذکور خواهد شد با علامات غلبهٔ هر خلطی موافق
انچه مذکور شد بکنند هم شاید و بعد از تنقیه مداومت بمقویات
معده چنانچه در ضعف معده مذکور شد بکنند و اگر اصلاح کنند شربت
ماء الحیوة با سکنجبین بزوری بنهجی که در هر یک از حمیات مذکور
خواهد شد بکنند هم شاید و اگر بعوض مسهلاتی که در ضعف
قلب مذکور شد اطریفل مقل ملین از سه مثقال تا شش مثقال
با آب گرم بخورند بسیار نافع است و صفت آن اینست پوست
هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله مقشر افتیمون
اسطوخودوس از هر یک ده مثقال تربد سفید پنج مثقال مغز فلوس
سی مثقال مقل سی مثقال فلوس و مقل را در آب حل کنند و سایر ادویه را
کوبیده و بیخته با روغن بادام چرب کرده با دویست و پنجاه مثقال عسل
بقوام آورده و نزدیک بقوام مقل و فلوس را داخل کنند و از روی
آتش برداشته و با سایر ادویه بسرشند و مداومت بخوردن
اطریفل صغیر در آزار بواسیر مجربست و بسا باشد که مداومت
بخوردن اطریفل صغیر کاهی در آزار بی بخوردن اطریفل ملین مقل
مستغنی از تنقیه های دیگر شود خصوصا بعد از فصد و در اصلاح
مزاج صاحب بواسیر مداومت بخوردن شربت زرشک بسی نافع است
و مجربست و تحقیق مکرر بعد از فصد چند دفعه اطریفل صغیر
مداومت بخوردن زرشک عرصه دم بسی نافع بود و صفت شربت

زرشک اینست

زرشک اینست زرشک خوب و انار خوب جدا جدا بجوشانند
صاف کرده با نبات یا شکر صاف بقوام آورده و نبات یا شکر بقدری
باید که شربت بحسب چاشنی مایل بترشی باشد و اگر بعد از قوام آمدن شکر
در پنجاه مثقال آن یک مثقال طباشیر سائیده اضافه کنند انفع است
خصوصا هرگاه آثار حرارت ظاهر باشد و این شربت را از پنج مثقال تا ده
مثقال با عرق کاسنی یا تنها میل نمایند و بعضی اوقات حب مقل
یا معجون خبث الحدید هر یک که باشد بسی نافع است و صفت حب
مقل اینست پوست هلیله کابلی آمله مقشر پوست هلیله زرد تخم
گندنا تخم ترهٔ تیزک تخم ریحان از هر یک پنج مثقال مقل پنج مثقال را در آب
حل کرده و سایر ادویه را کوبیده و بیخته با هم بسرشند و حبها بقدر
نخودی سازند و از هفت دانه تا ده دانه و زیاده به نحوی که اجزاء(?)
حب را با دو برابر مجموع با عسل بقوام آورده بسرشند معروف است
بمعجون مقل و قدر شربت این معجون دو مثقال است و صفت اطریفل
مقل اینست پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله از هر یک
ده مثقال مقل ازرق(?) سی مثقال مقل را در آب حل کرده و سایر اجزا را
کوبیده با دو برابر مجموع عسل بقوام آورده بسرشند و اگر به وجه کل(?)
بطریق حب استعمال نمایند هم نوعی از حب مقل است قدر شربت
از حب تا دوازده دانه و از معجون تا سه مثقال و صفت معجون خبث
الحدید که معروف است بتعجیلش اینست موافق نسخهٔ کانون پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل سعد کوفی زنجبیل

شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده مثقال تخم شبت تخم کندنا
از هر یک چهار مثقال خبث الحدید مدبر صد مثقال اجزا را نرم صلایه
کرده بدو مثقال روغن گاو چرب کرده با دو برابر مجموع عسل بقوام
آورده لبریز کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یک
مثقال و اگر دو مثقال مشک هم اضافه نمایند شاید و این معجون را
صاحب مزاج حار چنانچه علامت مزاج حار را مذکور شد بخورد
اولی است و طریق تدبیر خبث الحدید که چرک آهن است نرم
صلایه کرده تا چهار روز در سرکه بسیار تند بخیسانند و در
سحق مبالغه بسیار باید نمود که هر چه سحق بیشتر شود بهتر است
و بدانکه نرم داشتن طبیعت صاحب بواسیر را لازم است
و هر گاه یبس در طبیعت باشد گاهی تمر هندی و آلو بخارا نیز
و زردالوی خشک را بخیسانند و طرف صبح آب آن را با شیرخشت
یا بدون شیرخشت بنوشند و اگر قدری الحبیر هم با سایر اجزا
بخیسانند بهتر است و اگر شربت تمر هندی با شربت آلو بخارا اکثر اوقات
هم بنوشند شاید و در نرم شدن طبع و هم در تسکین حرارت
مزاج نافع است و طریق ساختن شربت تمر و آلو بخارا مثل شربت
نارنگ است و قدر شربت هم مثل اوست و غذاهائی که ملین طبع
باشد صاحب بواسیر را نافع است و پرهیز از غذاهای غلیظه هم
چه مولد سودا باشد مثل بادنجان و عدس و چیزهای شور
خصوصا ماهی که نمک سود باشد و گوشت قدید و سبزیهای

تند لازم است

تند لازم است و شیخ الرئیس لبنیات را منع کرده و خاگینه با زرده
تخم مرغ و کندنا با اندک پیاز مناسب دانسته و دیگر الحمد در باب
غذای صاحب ربع مذکور شود و اصحاب بواسیر را نیز نافع است
و سایر تدابیر ربع و بواسیر بهم نزدیک است اما در تدبیر
گشودن خون وقتی باید کرد که دفع معاد آن باز ایستاده باشد
و در آنها ممتلی گشته باشد و دردی یا ورمی یا فسادی دیگر از
بخارات آن در آن حادث شده باشد پس باید که مریض
بحمام برود و ساعتی در میان آب نیم گرم بنشیند و مجموع یا بعضی
از اینها موضع را چرب کند روغن هلو یا شفتالو و روغن
هسته زردآلوی تلخ و روغن کوهان شتر و مغز ساق گاو و مغز
ساق بز هر یک از اینها با مقل یا بدون مقل و اگر با اینها گشوده نشود
پیاز را با روغن گاو بجوشانند ضماد نمایند و اگر با این نیز گشوده نشود
آب پیاز را با زهره گاو استعمال نمایند و اگر بخور مریم اضافه نمایند
اقوی است و اگر باز مفتح نشود هسته تمر هندی و سرکین کبوتر
اضافه نمایند و شیخ الرئیس مویز جرکین با اینها تجویز نموده و فصد
صافن یا فصد خالص در گشودن خون بواسیر بسیار نافع است
و بسا باشد که بعد از فصد صافن احتیاج بادویه مذکوره نشود
لهذا اول باید فصد کرد و بعد از فصد ادویه مذکوره را بهمان
ترتیب استعمال نموده و اگر از استعمال ادویه وجع بهم رسد
باید شود ادویه را که بعد از این در تسکین وجع و

مذکور خواهد شد استعمال نماید ستیم نه ببر تسکین وجع و ورم بواسیر
خواه ابتدا حادث شده باشد خواه بعد از استعمال دوای حار و قطع
حادث شود هرگاه وجع بواسیر شدت کند و خون آمدن محتبس شده باشد
اولا تنقیه که مذکور شد در گشودن آن سعی کنند و فصد باسلیق یا
صافن بکنند و اگر به یک فصد کفایت نکند مکرر نمایند و بعد از فصد
نشانیدن زلو بر مقعد بسیار نافع است و اگر به یک مرتبه کفایت
نکند مکرر نمایند و در هر مرتبه زیاده از پنج عدد تا ده عدد زلو بیندازند
و با شدت وجع بواسیر احتراز از حیوانی و شیرینی لازم است
و تبرید بمبردات دوائیه و غذائیه چنانچه در علاج حار و در ورم حشیم
و در درد گوش و خناق مذکور شد بعمل آورند و استعمال روغنهای
کنند تفتیح خون بواسیر مذکور شد در تسکین وجع نیز نافع است
و مرهمهای مسکن اوجاع بواسیر اینها است اکلیل الملک علک
مقشر مساوی کوبیده با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ استعمال نمایند
مرهم دیگر اکلیل الملک گل خطمی بزرکتان از هر یک یک جزو مقل سعد
سایله از هر یک نصف جزو افیون زعفران پیاز از هر یک
سدس پیه مرغ مغز ساق گاو با روغن کوهان شتر زرده تخم
مرغ از هر یک جزوی با روغن گاو گداخته هم نموده استعمال نمایند
که هم خون را بگشاید و هم تسکین وجع میکند مرهم دیگر کندنا
برشته پخته در زیر خاکستر گرم بهم نند در روغن گاو کهنه
یا روغن مغز زرد آلوی تلخ بریان کنند و در هاون سرب یا مس

صلابه کنند

52

صلابه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر قلیلی حل اضافه نمایند بهتر است
یا آنکه کندنای مذکور را با سفیداب قلعی و پیه مرغ ابی و موم کافوری هم
نموده استعمال کنند مرهم دیگر سفیده تخم مرغ با روغن گل سرخ در هاون
سرب چندان صلایه کنند که رنگ سیاهی بر دارد استعمال نمایند مرهم دیگر
پیه مرغ ابی روغن گل سرخ موم کافوری همه را با هم بگدازند و با قلیلی
افیون استعمال نمایند و اگر پیه مرغ ابی نباشد سایر اجزا کافی است
و اگر بعوض پیه مرغ ابی پیه مرغ کنند هم شاید لکن شیخ الرئیس در یک
موضع فرموده که پیه مرغ ابی در این باب شدید النفع است مرهم دیگر
کنجد نرم کوبیده با روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ استعمال نمایند
هر یک از مرهمهای مذکوره را که خواهند استعمال نمایند اگر بواسیر برون
باشد باید مرهم را بر پنبه گذارند و بر موضع آن نشیند و اگر در اندرون
اندرون باشد باید پنبه را فتیله کرده و در مرهم بگردانند که خوب مرهم
بردارد و بجوف مقعد رسانند چنانچه بدان نهار رسد و مدتی توقف نموده بر
نجد بد نماید اما ضمادات نافعه کاکنج را با آب کشنیز تا مرهم شود
ضماد نماید نوعی دیگر بعید بسیار نافع است پیه غاز پیه مرغ خانگی مغز ساق
گاو کوهان شتر روغن بنفشه بادام روغن تخم کدو اجزا را مساوی
بگدازند و کشته او گل خطمی را نرم کوبیده با هم مخلوط نموده استعمال نمایند
و کتیرا و صمغ عربی یافت شود هم بعضی هم کافی است و اگر وجع بسیار
شدید باشد آب برگ تره تیزک را بگیرند و با قدری افیون مخلوط نموده
با حنا و سفیده تخم مرغ و روغن گل سرخ ضم نموده ضماد نمایند

و از جمله آب زنهای مسکن اوجاع تخم کتان تخم خبازی تخم کدو خطمی
نیم کوب جوشانیده صاف نموده و با لعاب کندم بجنند ضم نموده در طرفی
کند و مریض را در ان بنشانند آب زن دیگر اکلیل الملک بابونه خطمی
خبازی شبت بجوشانند در میان ان بنشینند آب زن دیگر
اکلیل الملک بابونه حلبه تخم کتان باقلا تخم خطمی گل خطمی و خبازی بنفشه
پوست خشخاش خام خشک اجزا را نیم کوب جوشانیده در آب نیم گرم
به نشینند و اگر مجموع اجزا یافت نشود بعضی هم کافیست اما چهار
تدبیر بستن خون بواسیر هرگاه بحد افراط برسد بدانکه حبس خون
بواسیر گاهی باید کرد که خون صالح بافراط دفع شود زیرا که
دفع خون بافراط موجب ضعف بدن و زردی رنگ و سقوط
اشتها میشود پس در این صورت قطع ان لازم است اما ادویه
مشروبه طرف صبح شیره تخم خرفه بوداده سه مثقال شیره تخم کشنیز
بوداده سه مثقال با دو دانگ طباشیر آب به چهار مثقال و اگر یافت
شود قرص کهربا ضم نمایند و بنوشند صفت قرص کهربا بجمعت سلیمانی
کهربا سه مثقال جلنار سه مثقال عرق گل سرخ هفت مثقال صمغ عربی
هفت مثقال نشاسته گل ارمنی طراثیث طباشیر کلنار تخم مورد از هر کدام
پنج مثقال رب السوس اقاقیا از هر کدام سه مثقال اجزا را نرم کوبیده
اقراص سازند قرص کهربا موافق نسخه قدما کهربا بسد مروارید
تخم خرفه از هر یک پنج مثقال شاخ بز کوهی پوست تخم مرغ هر دو سوخته
صمغ عربی از هر یک سه درم کشنیز خشک بوداده خشخاش سفید و سیاه

از هر یک دو مثقال

از هر یک دو مثقال و دع سوخته بزرالبنج از هر یک دو مثقال کوبیده
و بیخته با لعاب بزر قطونا قرص سازند بهر یک از این دو نسخه میتوان
عمل نمود و شیخ الرئیس اطریفل صغیر را با خبث الحدید ذکر کرده و طریق
ساختن ان چنانست که خبث الحدید را چهار روز در سرکه
بخیسانند و بعد از ان مثل غبار صلایه نمایند و مساوی اجزا اطریفل
با عسل سه برابر مجموع ضم کنند و سه مثقال از ان میل نمایند و اطریفل
بدون خبث الحدید نیز نافع است صفت حب دیگر که در بستن
خون بواسیر نافع است بسد کهربا و دع سوخته گل ارمنی از هر
یک دو مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله املج مقشر آق از هر یک
پنج مثقال تخم کندنا سه مثقال مقل ده مثقال اجزا را کوبیده و مقل را در آب
حل کنند و مجموع را با هم بسرشند و سه مثقال از ان را با آبکینه آهن
نا فشرده با خاموش کرده باشند بنوشند و طریق ساختن
و دع که هندی کویی و در اصفهان اکوکه بسیکویند و شاخ بز کوهی
و پوست تخم مرغ هر یک که باشد در کوزه کرده سر انرا محکم ببندند
در تنور خبازی یا تون حمام گذارند تا از هم بپاشد و خون دان
فلونیای رومی و برشعثا از هر یک نیز بقدر نخودی بسیار نافع است
اما دواهائیکه استعمال ان خون را بند میکنند اینهاست صبر کندر
دم الاخوین شیاف مامیثا کلنار اجزا را مثل غبار سائیده و تار عنکبوت
با سفیده تخم مرغ با اینها آلوده استعمال نمایند دیگر انکه پوست انار رومانی
با خمیر بجوشانند و صاف نموده و مقعد را بآن بشویند و دیگر انکه

سفید آب قلعی و مرداسنگ و شادنج عدسی و اقلیمیای نقره با روغن
گل سرخ و موم سفید مرهم نموده استعمال نمایند دیگر آنکه برگ مورد و کلنار
سماق و مرداسنگ سبز یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا را مساوی نرم ساییده شده
با هم مخلوط نموده شیاف سازند و مداومت نقی در این باب نافع است و
هرگاه بعد از این تدابیر باز خون بافراط آید فصد باسلیق بکنند
و بقدر سی مثقال خون بگیرند و بستن بازوها و رانها را محکم و محجمه را
بر کرگاه و سینه نصب کردن و مکیدن خون را باز میدارد و غذا آش
سماق و ناردان مناسب است و هرگاه ضعف زیادتی بهم رسد آخر
ماورد مروارید ناسفته مقدار هر صبحی کل داغستان از هریک دو مثقال
با آب سیب و آب به هر روز بدهند اما بخوبی بعد از اسقاط دانها
که بالمره برطرف شود و آن بچند وجه است یکی آنکه ادویه چند استعمال
نمایند که دانها بمرور ایام خشک شود و بریزد دیگر آنکه دانها را قطع
کنند هرچند در این معالجه خطر عظیم است زیرا که در استعمال دوای
حاد و بریدن اکثر این است که وجع شدید و ورم عارض میشود
و سبب مفاسد میشود و دیگر آنکه مواد مفاسد که در بدن جمع
میشود از این طریق مندفع میشود و بعد از سد این طریق در بدن
منتشر میشود و مفسد میکند بهر حال ترک علاج اولی است و اگر
هم علاج کنند ملکتنند را بحال خود بگذارند که سد طریق دفع بالمره نشود
حاجی حسین جراح که در فن جراحی و کحالی بی نظیر است در این زمان
از آزار بواسیر در رنج و تعب بود و مکرر اراده قطع از آزار آنها میکرد

و فقیر مانع میشدم

و فقیر مانع میشدم آخر الامر به تنگ آمد و بیخ دانها را محکم بست و بمقراض
قطع کرد از شدت وجع و ورم مشرف بهلاکت شد و بعد از استعمال مسکنات
و ملینات بسیار به شد و از تحریق بواسیر فارغ شد نهایت جوی سیلان
خون فاسدی که از بواسیر دفع میشد برطرف شد و بعد از یکسال فقیر را
ماده سرطانی بهم رسید و بحرکت آمد و بعد از آنکه مشرف بهلاکت شد هر دو چشم
باطل شد لهذا قلع و قطع جمیع دانهای بواسیر مناسب نیست و موجب
مفاسد عظیمه است چنانچه دانستی اما تدبیر استعمال ادویه که دانها
بمرور ایام خشک شود از انجمله بخور است اول تخم تره مقل ازرق
پوست بیخ کبر اجزا را مساوی بخور نمایند بخور دیگر برگ مورد و پوست
بیخ کبر جوز السرو که بار درخت سرو است و پیاله بادنجان که در عرف
کلاه بادنجان گویند و اطباء اقماع بادنجان گویند مر مکی مقل ازرق پوست
مار تخم الحنظل و اگر مجموع اجزا نباشد بعضی هم کافیست و دستور بخور
کردن این است که دیگ سفالین را اندرون را سوراخ کنند و بشکل ستره را
سوزانند و این ادویه را در آن بریزند و دیگ را در بالای آن نگون
کنند و دانها را برآن سوراخ گذارند چنانچه دود و بخار آن بخوبی به آنها
رسد و اگر دانها اندرون باشد بعد از فراغ از قضاء حاجت که دانها
بیرون آمده باشد عمل آورند و اقوای بخورات در این باب بخور بلادر است
و شیخ الرئیس میفرماید که هرگاه بخور خوب و مکرر کنند بسا باشد که قطع آن
کند از سایر ادویه ابن زکریا ملکی بد که هرنوب قسر انگور بند و آب
آنرا بگیرند و پنبه را بآن بیالایند و استعمال نمایند او را خشک میکند

و بر طرف میشود صاحب ذخیره و نیلانی و دیگران میگویند که این شافها
معتمد بی آزموده اند که بواسیر را خشک میکند و می افکند و صفت این است
که بگیرند عشقه را در یک من آب بدیند با آب بجوشانند که بیک غلیظ
شود پس در طاس مس سرخ آب بدیند کنند و تا چهل روز در آفتاب
گذارند و هر روز برهم زنند و شب روی ان را بپوشانند و بعد از
چهل روز یک جزو از ان با یک جزو از زرنیخ و صبر سقوطری و حرف که بفارسی
تره تیزک گویند اجزا را مساوی و مساوی مجموع آب عشقه مذکور با هم بیامیزند
و یک شب در میان بعنوان شیاف استعمال نمایند و غذا شوربا دهند
بسیار احتیاج بقضاء حاجت نشود دیگری مالیدنیها است از انجمله یکی
زرنیخ یکمثقال عصاره الحیه الطلیس کنده اجزا را نرم کوبیده و باهم مخلوط
نموده و بر بواسیر بطریق مرهم استعمال نمایند دیگر جوز السرو و
حنظل جفت بلوط را سوزانند و بعد از انکه بواسیر را با خمیر شسته
باشند بران بپاشند دیگر زرده چوبه و مرداسنگ نرم سائیده با
روغن گل سرخ و موم کافوری مرهم نموده استعمال نمایند دیگر پوست
انار و عصاره الحیه الطلیس جفت بلوط جوز السرو کندر اجزا را مساوی
نرم کوبیده و با خمیر ترشی استعمال نمایند و در بعضی نسخ بعوض خمیر ترشی
آب عنب الثعلب است و هر گاه بواسیر در اندرون باشد لنتربایی
ادویه مذکوره بعنوان شیاف استعمال نمایند اما استعمال ادویه حاده
که وانها را بجوره بر طرف شود هرچند در این عمل بسی خطر است
زیرا که استعمال دوای تند سبب وجع شدید میشود و گاه باشد

که باین تقریب

که باین تقریب مفاسد دیگر حادث شود محققین کتبها میگویند که شهید بن بوآب
بهمنی و باسلامت ترست از استعمال دوای تند هرگاه خواهند باید که
اول فصد باسلیق کنند و بعد از ان شروع باین عمل شوند و طریق استعمال
ادویه حاده اینست که تلیلی زرده تخم مرغ بر روی پنبه کهنه و اندکی
قرص فلافیون یا قرص دیگر بر دیک هر یک که باشد نرم سائیده بر
میان زرده تخم بریزند چنانچه باطراف زرده نرسد یا آنکه همه
زنگار را بهمین طریق بر روی زرده تخم کرده بر روی دانه بچسبانند
چنانچه بعضوی دیگر غیر از دانه نرسد و اگر از استعمال انها وجع شدت
کند بمرتبه که طاقت نیاورد نصف روز یا یکروز مهلت دهند
یکی از مرهمها یا ضمادات که در باب مسکنات وجع مذکور شد
استعمال نمایند و باز این دوا را استعمال نمایند تا آنکه دانه سیاه شود
بعد از ان برگ کهنه را که در اصفهان برگ کلم گویند خوب مهرا
پخته با روغن گاو کهنه مرهم نموده استعمال نمایند که هم درد را تسکین
میدهد و هم دانه را می افگند و بعد از افتادن دانه مرهم سفیداب
تا چند روز و بعد از ان مرهم کافوری استعمال نمایند که جراحت ملتئم
گردد و اگر برگ کلم نباشد هر یک از مرهمها و ضمادها که در باب مسکنات
وجع مذکور شد و مرهم سفیداب و مرهم کافوری نافع است
و اگر دانه بواسیر ظاهر نباشد محجمه در روی مقعده بیرون باید
کشید و ساعتی بیرون باید گذاشت تا فی الجمله توی پیدا کند
و نمودار بود و آنگاه محجمه را باید برداشت و دوا را استعمال نمود

وبعضها از لخلخه باحتیاط بروغن هسته زردآلو چرب کرده بجای خود گذارند
و صفت فلافیون اینست اقاقیا دوازده مثقال زرنیخ دو مثقال سرخ زرد
دوازده مثقال قیر چهار مثقال آهک آب ندیده هشت مثقال شب یمانی اجزا را
کوبیده و بیخته با سرکه قرص سازند و در وقت حاجت قرص را نرم کوبیده
بطریقیکه مذکور شد استعمال نمایند و صفت دیک بردیک اینست زرنیخ
سرخ و زرد از هریک شش مثقال ترمکی دو مثقال آهک آب ندیده یازده
مثقال زنگار اجزا را کوبیده و بیخته با سرکه قرص نمایند و بطریق مذکور
استعمال نمایند صفت مرهم زنگار اینست زنگار دو مثقال از موم
یکمثقال موم زرد علک البطم راتینج که صمغ صنوبر است از هریک پنج مثقال
روغن زیتون سی مثقال اجزا را باهم بگدازند و با زنگار و اثر روغن سرشته
نام مرهم بشود و صفت مرهم سفیداب در فصل کتاب در علاج سوختگی
آتش مذکور شد و صفت مرهم کافوری اینست مرداسنگ سفیداب
قلع موم کافوری از هریک پنج مثقال روغن گل سرخ موم و روغن را
بگدازند و ادویه را کوبیده و بیخته اضافه نمایند و در هاون چند ساعت بسایند
که مرهم شود و اگر فلافیون و دیک بردیک و مرهم زنگار نباشد
بعضی ادویه حاده را خوب نرم سائیده و بر روی زرده تخم مرغ
پاشیده بدستوریکه مذکور شد استعمال نمایند و ادویه حاده
اینها است فرفیون نشادر زراریح که در اصفهان ان جانور را
سن میگویند و بعضی گندم را بخورد قثاء الحمار و بیخ آهک
آب ندیده زرنیخ سرخ و زرد که همه مجموع یا بعضی اجزا را با قطران

بابول الاطفال

یا بول الاطفال یا بتنهائی استعمال نمایند و صاحب کامل الصناعه میگوید
که اگر آهک و زرنیخ بطریقیکه نوره میسازند ترتیب دهند و در حمام
قدری از آن را بر بواسیر گذارند و بعد از ساعتی با خمیر بشویند
و پوست حنظل سوخته و ترمس که باقلای مصریست کوبیده بر ادویه
پاشند که محیا خشک کنند و برطرف میکند فقیر میگویم که اولی اینست
که این علاج از علاج سابق ملایم تر است بعمل آورند اگر باین معالجه ازاله
نشود بعلاج سابق معالجه نمایند و بهر تقدیر بعد از استعمال ادویه
حاده یا دربین ان هرگاه وجع بهم رسد آنچه در باب مسکنات وجع
مذکور شد بعمل آورند که قطع نظر از اینکه مریض تحمل نمیکند شدتهای
دیگر و ضررهای دیگر مثل شدت ورم و غیره حادث میشود و بیله
عظیم نمیشود اما تدبیر قطع بدانکه این عمل کاهی باید کرد که مریض طاقت
وجع آن داشته باشد و هرگاه عازم بر قطع باشد باید اول فصد باسلیق
کرده و اگر مریض را مخدر کرده حس او را کم کنند و منع سیلان خون لبسا
کنند بدهند و بعد از آن قطع کنند اولی است و مخدره مناسب معجون حب
الشفا است که در ربع مذکور میشود یا افیون و زعفران را باهم سرشته
با فلونیای رومی یا بر شیر عنا هر یک از اینها نقده بیکه حس مریض کم
شود و طریق قطع اینست که جراح ماهری که دانها را بر موشیکه دره
استعمال ادویه حاده مذکور شد بیرون آورده یا مقراض بسیار
تند یا آلت قطعی دیگر ببرد و سعی نماید که چیزی از گوشت صحیح
بریده نشود که موجب مفاسد عظیمه است و بعد از بریدن

نکند از آنکه بسیار خون رود پس اگر ورم کند و وجع شدید حادث شود
بیکی از مرهمها که در تسکین وجع مذکور شد استعمال نماید و مرهم
سفیداب وکافوری بکار برند که ملتئم شود و طریق دیگر آنکه بیخ
دانه‌ها را با ابریشم یا دم اسب یا غیر محکم بربندند و یکی از مرهمهای
مسکن وجع را بر او بکار برند تا خود بریده شود و بیفتد و بعد از
افتادن مرهم سفیداب وکافوری استعمال نمایند تا ملتئم شود
و این طریق بهتر است بیان روغنیکه جهت بواسیر از ترکیب یکی
از اطبای فقیر است و از اسرار است و مکرر بتجربه رسیده است
اکثر را قلع و بعضی را تخفیف میدهد بلکه احتیاج بدوای دیگر
نیست هرگاه بی سیلان خون باشد و صفت آن اینست پیه بز
سرخ صد و پنجاه مثقال کافور دو مثقال زیبق دو مثقال حنا شش
مثقال پیه بز را بگدازند و صاف کنند و زیبق را با حنا و آب دهن
در ظرف سفالی بمالند تا کشته شود چندان بمالند که اثری از او نماند
وکافور را نرم صلایه کرده مجموع را باهم مخلوط نمایند و چندان برهم
زنند که مرهم شود و بطریق سایر مرهمها استعمال نمایند و هرگاه
با سیلان خون باشد نیز پیه بز سرخ یکصد و پنجاه مثقال و کف دریا
و سفیداب قلع از هر یک دو مثقال سرنج یک مثقال کافور دو مثقال
پیه بز را بدستور اول بگدازند و سایر ادویه را نرم صلایه کرده
باهم مخلوط نمایند که خوب مرهم و استعمال نمایند حرقة البول
سوختن مجرای بول است در وقت بول کردن سبب آن اگر حدت

وغالط صفرا

وغالط صفرا باشد یا بول علامتش تندی و تیزی بول است و سایر علامات
غلبه صفرا چنانچه در علاج حرقت صفراوی مذکور شد و بین علامت دیگر آنکه
چیزی از قبیل خاک مثل بول دفع شود علاجش حقنه بشیره تخم خیار
شیره تخم خرفه شیره تخم کدو از هر یک دو مثقال با لعاب بزرقطونا
~~و شربت بنفشه یا بنادق البزور و اگر قرص مذکور بیابد~~
و اگر یافت شود قرص که معروف است بقرص بنادق البزور و با
سی مثقال ماء الشعیر یا دو مثقال شربت بنفشه یا بنادق البزور و اگر
قرص مذکور یافت نشود ماء الشعیر بتنهائی کافیست و صفت
بنادق البزور اینست ده مثقال مغز تخم خربزه کدوک مغز تخم خیار مغز تخم
کدو از هر یک پنج تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر کتیرا نشاسته رب
السوس خشخاش سفید تخم کرفس کاکنج از هر یک دو مثقال کوفته
قرص سازند و غذا آش ماهیچه و آش زرشک و بهی و ماش
و چلو با زرده تخم مرغ و بالجمله جمیع مبردات و ادویه و اغذیه
نافع است و اگر سبب آن قرحه مثانه باشد علامتش بد بوئی بول
و آمدن چرک با سوزش و آمدن چیزی چند با بول مثل پوست
گندم بعضی لیفات و خارش و وجع در مجرای بول از قضیب و از
زهار و تمام قضیب وگاه باشد که قرحه از این مجری باشد و
علامتش شدت خارش و سوزش و وجع موضع خاصی است
از این مجری و گاه باشد که ورم در قضیب حادث شود و اگر سبب
آن جوششی باشد در مثانه یا مجری بول گران را معروف الطبا جرب المثانه

گویند علامتی هان علامت قرحه مثانه است سوای آنکه در قرحه
دفع شدن چرک بیشتر است و در جرب المثانه گاه باشد که مکرر
رطوبتی که سیلان میکرده باشد و گاه باشد که قلیل خونی دفع
میشده باشد و بالجمله چرک بحسب و مختص قرحه است و در سایر
علامات قرحه و جرب با هم شریکند و معالجه هر یک علاج آن دیگر
میتواند شد سوای انچه بعد مذکور خواهد شد اگر علامات
غلبه خون هم با نچه در صداع دموی مذکور شده باشد و مریض شده
باشد فصد باسلیق کنند یا حجامت میان شانه و اگر فصد ممانعی
باشد تبرید ببردات بنحویکه در نوع اول حرقة البول مذکور شد
بکنند و در حرقه تریاک حیوانی ضرور است و ضرور بن ماء الشعیر
با بنادق البزور و بالجمله انچه در نوع اول مذکور شد در حرقه
و جرب و چکانیدن شیر دختر و سفیده تخم مرغ با شیاف ابیض یا بدون
آن و چکانیدن گلاب شوی و سفیده تخم مرغ و غسیله را با بینها
آورده و در قضیب گذاشتن و استعمال شیاف که در دفع سوزش
نظیر ندارد و از اسرار مکتومه است و صفت آن اینست فضله
موش غضله ملح از هر یک دو مثقال شیر خشت یکمثقال دم الاخوین
دو مثقال انزروت دو مثقال صمغ عربی دو مثقال نشاسته دو مثقال
از هر یک نیم مثقال اجزا را نرم کوبیده با شیر دختر یا شیر الاغ خمیر
کرده شافهای بلند و باریک ساخته و مکرر در مجرای بول گذارند
و مالیدن گل سرشوی یا شیر دختر یا با عرق بید یا با آب قضیب نافع است

وسکن سوزش

و مسکن سوزش و خارش است و در حرقه و جرب مثانه مداومت
بحقنه کردن دفع مرض بالکلیه میکند و در اواخر که حدت ماده کم شده
باشد برای اصلاح قرحه قرص کاکنج که صفت آن اینست مناسب است
کاکنج خشخاش از هر یک ده مثقال مغز تخم خیار مغز بادام مقشر
السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا دم الاخوین کندر از هر یک پنج مثقال
تخم کرفس بزر البنج گل ارمنی از هر یک سه مثقال افیون یکمثقال اجزا
را کوبیده قرص سازند و بقدر یکمثقال آنرا با ماء الشعیر و شیره
تخم خیار و شیره تخم کدو و شربت بنفشه میخورده باشند تا قرحه باصلاح
آمده رفع علت شود و در اواخر حمام بی در پی رفتن بسیار نافع است
و شیر الاغ خوردن بدستوریکه در تب دق مذکور میشود در اصلاح
قرحه و مثانه نافع و مجربست و آنچه برای رفع سوزش بول در همه
انواع مکرر قضیب را در آب گرم گذاشتن و در آب گرم بول کردن
بسیار نافع است و شربت خشخاش با لعاب بهدانه بسیار نافع است
و در اواخر مداومت بافیون بینی نافع است و مجامعت در اول مرض
و در اواخر نافع است و هرگاه بعد از فصد تبرید کامل و سکون
وجع و سوزش بار چرکی آمده باشد و قرحه باقی باشد شیاف
که صفت آن اینست استعمال نمایند سفیداب قلعی کندر انزروت
دم الاخوین نشاسته صمغ عربی اجزا را مساوی نرم کوبیده با شیر
الاغ یا با آب خمیر کرده شیاف باریک استعمال نمایند که نافع است
ضعف باه در عدم قدرت بر جماع اگر بسبب ضعف باه ضعف

قلب و دماغ باشد علامتش وجود ضعف شدید است در قلب و دماغ
و ناخوشی احوالی علاجش اول باید تقویت قلب و دماغ بنحوی که در ضعف
قلب مذکور شد و بعد از آن بادویه و اغذیه و تدابیری که بعد از این
مذکور شد تقویت باه باید شیخ الرئیس میگوید که اگر سبب ضعف باه
ضعف قلب باشد در علاج آن چیزی بهتر از مثرودیطوس نیست مثلکه در ضعف
باهیکه منشاء حرارت مزاج باشد انفع از آن دوائی نیست و اگر سبب آن
حرارت مزاج باشد علامتش غلبه حرارت است چنانکه در صداع دموی
و صفراوی گذشت و علامتی دیگر انتفاخ از مبردات و تضرر از
مسخنات علاجش تبرید بمبردات است مثل شیره تخم خرفه با سکنجبین
ساده و سایر مبردات بحسب مزاج و از غذاها آنچه از مرغ و انار
و گوشت بره و بزغاله و مغز کله هر یک از اینها و ماهی تازه که بخته کرده
تناول نمایند و هندوانه و شفتالو و خیار و امرود و آب غوره و
نعنع و ماست و باقلا و عدس و زرشک بوداده و زیره و سفیده تخم
مرغ و اگر حرارت با فراط نباشد شیره نار با شکر و دواء الترنجبین
که صفت آن اینست شیره نار ترش و شیرین با ثلث آن ترنجبین پاک
بجوشانند تا منعقد شود و با نیم مثقال میل نمایند و از اغذیه
که بعد از این مذکور میشود هر یک که چندان حرارتی نداشته باشد
مناسب است و بالجمله هرگاه ضعف باه مستند بحرارت مزاج باشد
معالجه بمعاجین و سایر مقویات حاره مضر است بلکه اعتماد بر این نوع
بر اغذیه است که بعد از این مذکور میشود که چندان حرارتی نداشته باشد

وهمچنین انجیر

114
59

و همچنین انجیر از تدابیر غیر دوائیه و غذائیه مذکوره خواهد شد
نافع است و اگر سبب آن حرارت مزاج نباشد بلکه قلت منی در بدن
با قلت نعظ یا استرخای آلت باشد علامت آنها عدم حرارت مفرط است
و انتفاع بمقویات دوائیه و غذائیه و سایر علاجش بامور آتیه است
که مذکور میشود اما معاجین یکی معجونی است که در تقویت قلب و دماغ
بی نظیر است و بغایت مقوی باه است صفت آن اینست بهمن
سرخ و سفید تودری سرخ زرد سورنجان و ابریشم مغز گردو مغز
نارجیل مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز تخم خربزه مغز قصب خولنجان
که انجدان باشد تخم سمکه صید از هر یک پنج مثقال تخم شلغم تخم گندنا
تخم پیاز خولنجان مصطکی از هر یک دو مثقال نیم مثقال و عنبر عسل
دو برابر مجموع معجون سازند معجون لبوب که مقوی باه قریب بآن است
مغز پسته مغز فندق مغز حلغوزه بادام کنجد مقشر تخم خشخاش سفید
مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مغز صنوبر مغز تخم خیار از هر یک یک مثقال نیم
شقاقل بوزیدان بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر خولنجان دارچینی
از هر یک یک مثقال پانزده مثقال شکر سفید با عرق بید مشک حل کرده
با دو برابر اجزا عسل بقوام آورده اجزا را کوبیده و بیخته با هم سرشته
شربت سه مثقال معجون لبوب کبیر که بغایت مقوی باه است و قلب
و دماغ است و کرده و منی را میافزاید و قضیب را سخت میکند صفت
آن اینست مغز بادام مغز فندق مغز گردو و مغز حلغوزه نارجیل
مغز انجدان مغز تخم خربزه مغز تخم کنگر کنجد مقشر تخم خشخاش سفید

ثعلب مصری مغز پسته جلغوزه فندق کرده از هر یک پنج مثقال کبابه قرنفل
خولنجان قرنفل شقاقل از هر یک دو درم نیم مصطکی نیم شهر لسان العصافیر
سنبل الطیب زعفران زنجبیل ماهی سقنقور تخم ترب از هر یک یک مثقال نیم
بهمن سرخ و سفید تودری سرخ زرد تخم انجره حب بوزیدان مغاث
تخم ترب دارچینی شلغم تخم پیاز تخم جرجیر از هر یک سه مثقال خایه ثعلب
کاو جوان سوهان کرده تخم انجره از هر یک ده مثقال با دو برابر
اجزا عسل صاف کرده بقوام آورده معجون سازند قدر شربت دو مثقال
و اگر یاقوت و مروارید و عنبر و ورق طلا و نقره بسیار اضافه نمایند هم در
تقویت قلب و دماغ و هم در تقویت باه اقوی میشود معجون فلاسفه
که لذة الحیوة گویند و شیخ الرئیس در رساله باهیه ذکر کرده و غیر
تقویت باه منافع دیگر هم دارد و تقویت حافظه میکند و دافع نسیان
و درد پشت و سلسل البول و اوجاع مفاصل بالجمله اکثر امراض بارده را
نافع است و استعمال آن صاحب مزاج حار را چندان نمیشاید قدر شربت
از یک مثقال تا دو مثقال و صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی بلیله
مقشر بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز
جلغوزه بیخ بابونه از هر یک ده مثقال تخم بابونه و سنگ کرده عسل
صاف کرده دو برابر اجزا بطریق معجون سازند معجون دیگر قلیل الاجزاء
کثیر النفع ثعلب مصری تخم مثقال نخود خام شقاقل خولنجان زنجبیل دار
چینی تخم زردک تخم ترتیزک تخم کرفس اسارون از هر یک سه مثقال اجزا
کوبیده با زرده تخم مرغ نیم برشت نقل کنند مجموع اجزا هر شب

بادویه ابراز کند

بادویه ابراز عسل کرده معجون نمایند و هر صبح ناشتا بقدر دو مثقال میل
نمایند و اگر از عقب هر یک از معجون سبهقیسیه تمام زرده شیر بخورند
انفع است اما اغذیه مبهیه نخود با قلاقند با دارچینی لوبیا
کلم پیاز ترب نعناع زردک شیر گاو و شیر گوسفند گوشت بره گوشت
مرغ خروس جوان گوشت مرغ الخیو گوشت کنجشک مغز سر هر یک
از اینها تخم مرغ و کنجشک الحجر و الکرمه جزر شیر برنج و لوز مزاج دموی
هلیون شغنا اوضیار گوشت ماهی تازه که در کم تناول غالب
اما اغذیه مرغوبات چه از گوشت تمام آن خوب باید که فربه باشد
و از حیوان جوان باشد و با نخود و پیاز بدون آنکه بریان کنند
و روغن زیاده بریزند که این هر دو در تقویه نمایند جعل آورند
و تخم مغز ام محرمه به تنهائی و غیر محرمه با زنجبیل و دارچینی
چینی و هر کاه قضیب کاو جوان خشک کرده سوهان کرده بمار نیم
تخم مرغ میل نمایند بسیار نافع است و از سبزیها نعناع ترخون
زیاده هست و بالجمله از این اغذیه مذکور ادویه حاره هر مزاج
مناسب نیست بلکه اجتناب ضرور است و غیر مزاج را
از امثال مذکور است و هریسه گندم و نخود و لوبیا با گوشت گوسفند
جوان فربه و گوشت مرغ و مرغ آبی با روغن تازه و دارچینی و قند
یا عسل بغایت نافع است اما ادویه که مالیدن آنها بر قضیب مقوی
و فربه کننده عضو است و محرک شهوت است روغن بلسان از
اقوی ادویه است و بیاض عصفور از هر کاه بالجمله بر آن روغن

مجموع شاشند تا خوب مهرا شود و مجند کرده و هفت شب کف پاها را با ان
چرب نماید و بعد از چرب کردن دیگر باره بر روی تا صبح بعد از هفت
شب در معاوده باه مانند سعین صاحب تذکره مجرب دانسته است و هم
چنین مالیدن حلتیت را با روغن نرگس بر کف پاها مجرب دانسته
و روغن زنبق با مغز پنبه دانه بر قضیب و حوالی که کاه و پشت
ظهار و مابین الیتین و مقعد با الله عاقرقرحا یکدرم مشک
نیم مثقال با هفت مثقال روغن زنبق بالله حلتیت با روغن زنبق
یا با عسل و روغن پنبه دانه بسیار مقوی است و روغن مغز کردو
به تنهائی و با عاقرقرحا و مشک نیز نافع است و از جمله معظمات
ذکر مالیدن شیر کافشار دوشیده است مکرر و اگر قند و نبات
و نمک ترکی را نرم سائیده با روغن کاو امیخته و مجموع را با شیر کاو
مخلوط نموده مکرر طلا نماید بی نظیر است و اگر قضیب را بر روغن
زنبق چرب نموده و زالو را خشک کرده و نرم سائیده بر او بپاشند
بغایت عظیم میشود و شیخ الرئیس این را مجرب دانسته و هر گاه جراد طری را
خشک کرده و نرم سائیده با روغن سیر بر قضیب طلا نمایند بسیار
نافع است و طریق ساختن روغن نرگس و روغن زنبق بطریق
روغن کل سرخ است اما تدبیر و افعالیکه مهیج باه و مرغب بفعل اند
ملاحظه حسن خوبرویان و مجالست و معاشرت و ملاعبت و مباشرت
با ایشان و دیدن صور شباه نامه و مطالعه کتب مصنفه در باه
و حکایت مشتمل بر امر جماع و حکایات اقویای از عجایب و نظر بجمع

شدن حیوانا

شدن حیوانات کردن خصوصا اقویای از انها مثل الاغ و کره و
ونجد یه مدخل ان انحای مقویاتست چنانچه مکرر بتجربه رسیده
و از عجایباست که خواجه عبید زاکانی میگوید که السقنقور ساق بکار
و شیخ داود مصری در تذکره میگوید عبارتی که ترجمه اش اینست
انفع چیزیکه تنبیه شهوت مینماید بعد از یاس تجدید نظر شهوت است
بدرستیکه بتجربه رسیده است بجهت انکه ملازمت شی واحد موجب
ملال صعب است و خود را بتکلف براه داشتن موجب لاغری بدن
و موجب پیری و مضعف عصب است و بسا باشد که بجا بکشد
تمام شد کلام مذکور دیگر از مقویات تراشیدن پشت ظهار است
و دیگر شستن عضو است باب سرد بعد از فراغ از مجامعت خصوصا
در تابستان و اغتسال باب سرد و استحمام بحمام معتدل و در زمستان
مکرر جماع کردن و لباسهای نرم و ابریشمی پوشیدن و در
رخت خواب حریر خوابیدن و سواری معتدل کردن و مالیدن
بتمام بدن خاصه از دست مطلوب مرغوب دیگر تقویت قلب و دماغ
کردن ببوی خوش بر یکدیگر خصوصا هر گاه بوی خوش را
از مطبوع مرغوب بشنود و صدای خوش شنیدن و غالب اوقات
با سرور و فرح بودن اما انچیزهائیکه مضعف باهست و باید
اجتناب از انها بکند اضداد انچه از مقویات مذکور شد و جماع
با شخص غیر مرغوب و با حایض و زن پیر و طفل و طفل کمتر از
سیزده سال و زن بد شکل و بیمار و زنی که بعید العهد بجماع

باشد و مواظبت با شخص واحد کردن و استمناء بدست و لواطه
و فصد و حجامت بسیار کردن و مسهل بسیار خوردن و چیزهای
بادشکن مثل زیره و رازیانه خوردن و استعمال گلاب بهر بخور
که باشد و بوئیدن گل سرخ و مداومت بخوردن ترشیها و مترو آب
و مرطبات مکدر مزاج محرور و حرکت عنیفه کردن و میان راه بار
ایستادن و راه رفتن برمکان نمناک و صلب و بر سنگ نشستن
و آب بسیار خوردن و فکر بسیار کردن و مغموم و مهموم بودن
و بالجمله هر اغذیه و ادویه و تدابیری که مذکور شد در ضعف
باهی که منشا الحرارت مزاج باشد ضرر میکند و سوای اینها از
مذکورات در این نوع نیز نافع است اما مفاصل و نقرس
و عرق النساء اما وجع مفاصل وجعی است با ورم و گاهی بدون
ورم که حادث میشود در مفاصل اعضا و اگر مختص انگشتان یا بخصوص
انگشت ابهام باشد از انقرس میگویند و اگر مفاصل ران باشد
و کشیده باشد تا زانو از طرف پشت از اعرق النساء گویند
و سبب هر یک از اینها ریختن ماده ایست از مواد بدن بای
اعضا و اگر آن ماده خون باشد علامتش سرخی محل و شدت وجع
و ورم و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور
شد علاجش در ابتداء فصد باسلیق است از طرف مخالف که
وجع در دست باشد و اگر وجع در پا باشد فصد باسلیق
از طرف وجع و اگر محتاج بتکرار فصد شوند فصد صافن

از جانب وجع بکشند

از جانب وجع بکشند در هر تقدیر خوردن منضجی از عنب الثعلب
کاسنی بیخ کاسنی شاهتره از هر یک ده مثقال عناب سپستان بیست
دانه ترنجبین ده مثقال در روز سیم همین منضج را با اضافه سورنجان
مصری شش مثقال مویز منقی بیست دانه تمر هندی ده مثقال پوست
هلیله زرد نیم کوب چهار مثقال مغز فلوس ده مثقال روغن دو مثقال
منوشند و اگر هر شب شش مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال سورنجان
کوبیده بخورند بهتر است و اگر از یک مسهل دفع علت نشود مکرر نمایند
و گاه باشد که احتیاج بتکرار فصد نیز بشود و غذا از گوشت حیوانی نیز نخود
شوربای برنج با شیره بادام و طرف شب بهتر باشد با جلاب و خصوصاً
هرگاه وجع شدید باشد یا ورم و اگر با این علامات تب نباشد گوشت
نان دیگ بتوان خورد و در ابتداء صندل سرخ سورنجان و گلاب طلاء
نمایند یا برگ قطونا را در سرکه ریزند و بر هم زنند و طلاء نمایند
یا عدس پوست کنده با برگ کشنیز سبز ضماد نمایند و آب برگ کاهو
و آب برگ گل همیشه بهار نیز نافع و مالیدن فرفیون بارد که در بدل
مذکور شد با گلاب بسیار نافع است و بعد از سکون وجع و ورم بزر
اکلیل الملک تخم خطمی را بجوشانده ضماد نمایند یا ارزن جو با برگ کشنیز ضماد نمایند
تا بکلی رفع مرض شود و اگر ماده صفرا باشد علامتش شدت وجع
و سوزش و التهاب و قلت ورم و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه
در صداع صفراوی مذکور شد و کم میباشد که ماده مفاصل از صفرا
باشد بلکه از خون مخلوط به صفرا میباشد و لهذا در این نوع نیز احتیاج

بفصد هست لكن خون را كمتر از نوع اول بايد كرفت ودر ابتداء
يك فصد از جانب وجع كافيست وساير معالجات بلغمي ليست كه در نوعي
مذكور شد واكر ماده بلغمي باشد اكثر اينست كه مخالطه صفرا باشد
زيرا كه بلغم باعتبار غلظت وبرودت كه دارد بدون صفرا در مفاصل
نفوذ نكند لهذا مفاصل بلغمي نيز بمشاركت صفراست وبالجمله علامات
سفيدي رنك وكمي ورم ووجع واحساس وجع در عمق وفقدان
علامات غلبه صفراست وخون وعدم انتفاع بحقنات وعلاجش خوردن منضج است
از كاوزبان وريشه وزوفا واصل السوس بيخ كبر بيخ كاسني از هر يك ده مثقال
ترنجبين يك مثقال تا سه روز خورده وروز چهارم سورنجان مصري سناء
مكي از هر يك سه مثقال كل سرخ يك مثقال تربد يك مثقال عنب الثعلب ده
مثقال بوزيدان ده مثقال مغز فلوس ده مثقال اضافه منضج نموده بنوشند
واكر شب مسهل اطريفل صغير با ايارج فيقرا فرو برند وصبح مسهل
بنوشند انفع است واكر يك شب در ميان اطريفل صغير با ايارج فيقرا
سورنجان مصري بخورند شايد كه حاجت بمسهل ديكر نشود واكر معجون
سورنجان در روز مسهل بقدر چهار مثقال تا شش مثقال با آب كرم
بنوشند خصوصا بعد از انكه دو مسهل مذكور را خورده باشد
بسيار نافع است وصفت معجون سورنجان اينست سورنجان
ماهي زهره نيزه كرماني پوست بيخ كبر شيطرج هندي بوزيدان
از هر يك ده مثقال پوست هليله زرد تخم كرفس نمك هندي
مرزنجوش فلفل سفيد از هر يك كل سرخ زنجبيل سقمونيا

كشنيز خشك

كشنيز خشك از هر يك سه مثقال تربد سفيد روغن بادام عسل
صاف اجزا را كوبيده با روغن بادام چرب نموده وعسل را بقوام آورده
باهم سرشته واكر سفوف خواهند معروف است سفوف مفاصل بقدر
چهار مثقال يا سه مثقال قند سفيد وعرق كاسني يا كاوزبان كرم
كرده بنوشند هم نافع است وصفت آن اينست سورنجان ورق كل
سرخ از هر يك پنج مثقال ورق سناء مكي ده مثقال مغز بادام مقشر
سه مثقال مغز تخم خربزه وكرمك از هر يك سه مثقال تربد سفيد هفت
مثقال زعفران دو مثقال اجزا را كوبيده سفوف سازند وكاه
حب سورنجان كه صاحب كامل الصناعه بجهت مفاصل ذكر كرده فرو
برند وآب كرم از عقب آن بنوشند نافع است وصفت آن اينست
سورنجان مصري صبر زرد پوست هليله زرد اجزا را مساوي نرم
كوبيده حب سازند وخوردن سكنجبين بزوري بعد از معالجات
مذكوره هم چنين شربت اصول بدستوري كه هر يك در حميات ذكر شد
بنوشد نافع است مكر اينكه با علامات غلبه حرارت بر مزاج شربت اصول
مناسب نيست ودر اين نوع از مفاصل قي كردن بعد از خوردن مغز
از شير تخم ترب يا آب ترب ونمك وعسل بسيار نافع است وليكن
باشد كه احتياج بمسهل نشود بعد از زوال درد دست بقي وغذاء اين نوع
نخود آب وتره بادام وقليه چلاو ميل نمايند وازترشيها وماست
وآب سرد احتراز نمايند وسورنجان وبيخ بنفشه وصبر سقوطري
وتره بكي با كلاب ملطخ نمايند وبعد از آن اينها روغن بادام

نافع است ودر تسکین وجع مفاصل وبر همه انواع ضماد وعلاج نقرس
واستخوان سوخته انسان واگر نباشد غیر انسان وسورنجان
وتخم وپوست خشخاش بسیار نافع است وشستن محل وجع با آبیکه
بابونه واکلیل الملک ومرزنجوش وصعتر وبادران وپودنه مجموع
یا بعضی از اینها جوشانیده باشند در نوع آخر بسیار نافع است وشستن
با آبیکه علف اسفندار در آن جوشانیده باشند مجربست ومالیدن
مغز قلم گاو یا شیر یا روغن بابونه در این نوع آخر بسیار نافع است
طلای دیگر که در درد موی وصفراوی در اواخر ودر بلغمی در اوایل
تا آخر استعمال آن نافع است ومجرب صبر زرد ومر مکی زعفران
اجزا مساوی با آب کلم طلا نمایند ضماد دیگر مثل طلای مذکور
حلیه را با آب سرکه طبخ نمایند وقدری عسل اضافه کرده باز بجوشانند
تا غلیظ شود واستعمال نمایند ضمادی دیگر جهت مفاصل بلغمی که
مسکن وجع ومحلل ماده است مغز دانه بید انجیر سه جزو عسل
وروغن گاو تازه ودر خم سرکه از هر یک یک جزو سرگین خشک گاو
بقدریکه سایر اجزا را غلیظ کند بید انجیر وسرگین گاو را نرم
کوبیده همه را باهم مخلوط کرده استعمال کنند اما حمیات بدانکه حمی حمیات
بفارسی تب گویند حرارتیست غریبه که در دل مشتعل شود اعم
از اینکه از خود قلب منبعث شود یا از جانب دیگر بدل رسد
وبتوسط رگهای جهنده که از دل رسته است وبتمام بدن رسیده است
وآنها را شرائین گویند بجمیع اعضا رسد ومشتعل شود بحدیکه

بجمیع یا بعضی

بجمیع یا بعضی افعال طبیعیه ضرر رساند وافعال طبیعیه قوتهائی را
گویند از صحت در حسب اقتضای طبیعیه صادر شود وچون بدن
مشتمل بر سه جنس است یکی اعضا یکی ارواح ویکی اخلاط واجناس
عالیه حمی که هر یک از آن زیاده بر سه جنسند زیرا که اگر این حرارت
اولا وبالذات متشبث بارواح است وبالعرض سرایت باخلاط
واعضا نموده آنرا حمی یوم گویند بجهة آنکه اعتبار لطافت ارواح
غالبا در یکشبانه روز منتفی میشود واگر اولا وبالذات متشبث
باخلاط شده وبعد از آن سرایت باعضا وارواح نموده آنرا حمی
خلطی گویند واگر اولا متشبث باعضا شده وبالتبع ان اخلاط وروح
گرم شده آنرا حمی دق گویند بجهة آنکه این تب اعضا را مکیده
وباریک میکند پس اجناس اولیه حمی این سه جنس است اما حمیات
یوم که عبارت از این است که حرارت غریبه اولا در روح بهم رسد
وسرایت بقلب نماید ودر قلب مشتعل شود واز قلب بتوسط شرائین
بتمام بدن واخلاط رسیده همه را گرم کرده واین تب از اسباب خارجه
بهم رسد مثل سرمای شدید وفرو رفتن در آب سرد وگرمای شدید
وخوردن غذاها ودواهای حار ومثل هم وغم مفرط وغضب وغیر
ذلک از اسباب خارجه واین تب بحسب کثرت اسباب انواع
میباشد لکن در این رساله اختصار بچند نوع کثیر الوقوع میشود
حمی یوم استحصافی این تب از رسیدن هوای سرد یا آب سرد
به بدن حادث شود وعلامت تقدم سببست ووجع اعضا

وحمی که در بهاری کاه کش میکویند و تشاوفی که بخاری غباره
کوبند و بسیار بول کردن وکاه باشد که مکرر اندک سرمای میدهد و
واین تب را در عرف کوبند که از جاییدن بهم رسید علاج باید غوطه
کرم بپوشانند و اعضا را بمالند و پاها را در آب کرم بگذارند و لعاب
بهدانه و خاکشی کرم بنوشانند و از هوای سرد و آب سرد و ترشیها
و ماست احتراز نمایند و غذا شوربای برنج و ماش و اسفناج میل
نمایند و چلاو با زیره و تخم مرغ نیز مناسب است و اهتمام نماید که عرق کامل
بشود و تب رفع شود حمی یوم حرتی سبب آن تب طول مکث در آفتاب
کرم یا نزدیک آتش یا حمام بسیار کرم میباشد علامتش تقدم یکی از
اسباب مذکوره است و سرخی چشم و از خشکی رخسار و صداع و تشنکی
و زیادتی حرارت و التهاب در سر علاجش سرکه و کلاب و روغن
کل بر سر بمالند و به بویند یا آنکه صندل سرخ و سفید را با کلاب یا آب
کشنیز تر یا آب خیار بر سر بمالند و ببویند و اکر کافور نیز داخل نمایند
مناسب است و آشامیدن آب سرد و خوردن شیره تخم خرفه و کشنیز
و عناب و زرشک مطبوخاً بالعرق بید مجموع یا بعضی نافع است و غذا آش انار
یا زرشک و تمر هندی و حوره کدو یا بدو [illegible] میل نمایند تا تب
رفع شود حمی یوم وجعی است سبب این تب وجع شدید عضوی از
اعضا است مثل چشم وکوش و غیر ذلک از اعضاء علامتش وجود وجع
در عضو خاصی و علاجش تسکین وجع آن عضو است اولا باید به
نحوی که در معالجات آنها مذکور شد علاج نمایند و از جمله مسکنات

اوجاع وحمی

اوجاع و وجع عضو را کم کردن و آن بمالیدن افیون حاصل میشود
و بعد از آن اکر حرارت باقی باشد علاجش استراحت و خواب کردن
و روغن کل سرخ بر تمام بدن مالیدن حمی تعبی این تب بسبب
رسیدن تعب بسیار است به بدن مثل راه رفتن بسیار علامتش
تقدم سبب است و زیادتی درد در مفاصل و سایر اعضا و سستی
بسیار علاجش آسایش و استراحت و مالیدن و خواب و مالیدن
روغن کل سرخ بر بدن و غذاهای بارد رطب خوردن مثل کدو
بزغاله و مرغ بچه با اسفناج و زیره و سفیده تخم نیم برشت و خوردن
کلابی و نبات حمی یوم سهری سبب آن تب بیخوابی مفرط است
و علامتش تقدم سبب است و علامتهایکه در تعبی مذکور شد
و علاجش علاج تعبی است حمی یوم نزلی سبب این تب نزله
و زکام است و علامتش وجود نزله است علاجش علاج نزله است
بعینه که مذکور شد حمی یوم تخمی سبب این تب هضم نشدن و فاسد
شدن غذا است در معده علامت آن آروغ ترشی است یا بدبوی
و سنکینی معده و سوزش معده وکاه باشد که درد معده نیز باشد
علاجش قی کردنست و معده را از این غذای فاسد پاک کردن
و اکر قی بی محرک نشود آب نیم کرم و نمک بیاشامد و قی کند و اکر
طبیعت اجابت میکرده باشد احتیاج بر قی نیست بلکه چند نوبت
آب کرم از پی هم بنوشند تا غذای فاسد را از تحت دفع کند
و تا معده از فساد پاک نشود غذا میل نکنند و بعد از صفای معده و

فکر سنکی صادق قلیه زرشک یا سماق یا غوره میل نمایند و بدانکه در
جمیع انواع تبهای یومی سیما از انحطاط تب رفتن بحمام معتدل از انفع
معالجات است و بدانکه جمیع انواع مذکوره از حمیات یوم هرگاه از چهار
روز تجاوز کند و تب رفع نشد و تب واضح و ظاهر است منتقل
به تب خلطی شده و دیگر این معالجات مفید نیست بلکه معالجه تب
خلطی بدستوری که در هر مزاج و هر شخص بحسب انتقال باید کرد
اما تبهای خلطی که عبارت از تبیست که اخلاط بسبب عفونت گرم
شده و آن حرارت بقلب برسد و از آنجا سرایت بجمیع اعضا و ارواح
کند و این تب را عفونی گویند و سبب عفونت اخلاط یکی از سه چیز است
یکی سده که باعتبار کثرت یا غلظت [illegible] از وجوب خلطی در مجاری بهم
رسد و آن ماده بسبب سده محبوس باشد متعفن شود دویم
از اسباب عفونت اخلاط غذاهای نامناسب است که باعتبار فساد جوهر
مثل ماهی تازه یا باعتبار سرعت قبول فساد مثل شیر یا باعتبار غلبه
رطوبت بر جوهر آن مثل میوه های بسیار رطب یا باعتبار عدم استعداد
آن برای هضم کامل مثل خیار یا مثل جمع میان اغذیه مختلفه در هضم فساد
پذیرد و متعفن شود سیم از اسباب عفونت اخلاط هوای وبائی
و هوای متغیر از اسباب سماوی و ارضی است که باستنشاق و از
راه مسامات قلب میرسد و متعفن میکند چنانچه اخلاط چهار است
خون صفرا بلغم سودا تبهای عفونی نیز چهار است بعدد اخلاط
و هر یک از این اخلاط اربعه یا داخل در عروق متعفن میشوند یا خارج

از عروق می

از عروق مثل معده و کبد و غیر ذلک پس هرگاه تعفن داخل در عروق باشد
تب لازم میباشد و قطع نمیشود مگر بزوال سبب و اگر عفونت در خارج
عروق باشد تب دایمی نمیباشد یعنی بحسب نوبت که از برای آن ماده متعفنه
میباشد چنانچه در هر یک مذکور خواهد شد تب رفع میشود و باز به
نوبت دیگر می آید و همچنین تا مرض زایل شود پس تبهای عفونی هشت است
زیرا که هر یک از اخلاط اربعه تعفن آن یا داخل عروق است که تب لازم است
و بر طرف نمیشود مگر بزوال سبب یا خارج عروق که تب رفع میشود و
باز بنوبت دیگر عود میکند بحسب ماده چنانچه ضابطه نوبت هر یک
مذکور خواهد شد چونکه خون در خارج عروق نمیباشد مثل اخلاط
ثلاثه دیگر لهذا تب دموی در خارج عروق نمیباشد و تب دموی
که در خارج عروق است تبی است که سبب آن اورام احشاء و بیان آن
بجای خود مذکور خواهد شد اما تب دموی که ماده آن داخل عروق
باشد بر دو قسم است یکی آنکه از حرارت و غلیان خون حادث شده
باشد بی آنکه عفونت در او باشد و این نوع از تب دموی فی الحقیقه
قسمی است علیحده که داخل در تبهای عفونی نیست زیرا که عفونت نیست
و در تحت حمیات یومی و دقی نیز داخل نیست و لهذا این تب را تب خلطی
میتوان گفت و تب عفونی نمیتوان گفت زیرا که منشا تب خلط است
نه عفونت و دیگری آنکه متعفن شده باشد اما آنچه از غلیان و
حرارت خون باشد بدون عفونت که مذکور شد که قسمی علیحده است
و در تحت هیچیک از اجناس ثلثه یومی و عفونی و دقی نیست ...

سونوخوس گویند علامت آن سرخی رنگ در دو چشمها و زبان و روی
رگها و سرخی لون و تشنگی و شیرینی دهان و سایر علامات غلبه خون
چنانچه در صداع دموی مذکور شد دیگر از علامات این تب اینست که چنانچه
در تب صفراوی لازم حال مریض بگریختن سبک و گرفتن سنگین نیست
بلکه همه روزه بیک طور است دیگر از علامات آنکه سرخی و لرزی با این تب
نمیشود علاج آن در ابتدا فصد باسلیق است و اگر در سر سنگینی یا
صداعی بوده باشد فصد قیفال باید کرد و بقدر قوت مریض خون
بگیرند بلکه بحدی که قریب بغشی برسد خون کم کند و بسا باشد که حاجت
بتدبیری دیگر نشود و بفصد رفع تب شود و اگر تب رفع نشود
منضجی از عناب سپستان بیست دانه شیرهٔ تخم کاهو دو مثقال تخم کدو
دو مثقال تخم کشنیز یک مثقال شیرخشت ده مثقال و عصارهٔ عنب
الثعلب دو مثقال خیار زه تخم کاسنی بنفشه نیلوفر از هر یک دو مثقال
عناب سپستان بیست دانه آلو بخارا بیست دانه تمر هندی شیرخشت
ترنجبین مغز فلوس از هر یک ده مثقال روغن بادام بنوشند و منضج
در ششم و هفتم منضج مذکور را و یازدهم سهل عدد نهم منضج
و دهم مسهل بنوشند و اگر احتیاج بتکرار فصد باشد یا در نهم یا در
هفتم تکرار فصد یا حجامت میان شانه نماید و اگر یک سهل کفایت نکند
در دوازدهم مسهلی دیگر بنوشند و غذا شوربای برنج و کدو و اسفناج
میل نمایند و تمرهندی شلغم و غوره با شوربا میل نمایند و مزوّرات ماش
و عدس نیز مناسب است و از میوه‌ها خیار و هندوانه و کلابی

و ادویه نیز ...

و آلوی زرد و انار ری مناسب است و کاهو بسیار مناسب است و آب
سرد بسیار نافع است چنانچه شیخ الرئیس فرموده اند که اگر صاحب این
تب چندان آب سرد بدهند که رنگ و روی به سبزی مایل شود
البته این تب رفع میشود و ماء الشعیر دو وعده مناسب است برای صاحب
این تب و بعد از دوازدهم شیرهٔ تخم خیار کاسنی از هر یک دو مثقال با
ده مثقال سکنجبین ساده چند روز میل نمایند یا شیرهٔ تخم خرفه پنج مثقال
سکنجبین ده مثقال میل نمایند و بعد از چهاردهم و شکستن تب گوشت
خروس بچه و بزغاله میل نمایند و پرهیز را تا زوال تب بالکلیه نگاه دارند
و از مبردات مذکوره میل نمایند تا رفع مرض شود صحت کامل حاصل شود
اما تب دموی که از عفونت خون حادث شده باشد و آن را مطبقه گویند
علامتش همان علامت سونوخوس است و قلق و ازدیاد خشکی و تنگی نفس
وگاه باشد که بیهوشی با این تب بهم رسد و بالجمله اعراض این نوع
اشد از نوع اول است علاج هم بعینه همان علاج اول است و اخراج
خون و تبرید و سایر تدابیر در این نوع بیشتر از نوع اول ضرور است
و بعد از چهاردهم قرص کافوری مناسب است که با لعاب بزرقطونا و شیرهٔ
تخم خرفه و شربت نیلوفر داده شود صفت قرص کافوری بزوری اینست طباشیر تخم
خرفه تخم کاهو از هر یک پنج مثقال تخم کاسنی و گل سرخ صندل سفید از
هر یک سه مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال مغز تخم خربزه چهار مثقال ترنجبین
هشت مثقال کافور یک مثقال با لعاب بزرقطونا قرص سازند و هر روز
نیم مثقال با شیره‌های مذکوره میل نمایند اما تب دموی که سبب آن عفونت

خون خارج عروق باشد که آن تبهائیست که منشاء او ورم دموی احشاست
مثل ورم دماغ که آنرا سرسام گویند و ورم اعضای سینه و پهلو که ذات
الصدر و ذات الجنب گویند و ورم شش و ورم معده و ورم کبد
وغیر اینها از احشا و تب دموی خارج عروق بحیثی که در اخلاط دیگر سرایت
نیست زیرا که خون در خارج عروق نمیباشد و علاج اینها موقوف
بملاحظه طبیب است و خارج از موضوع این کتابست نهایت چون
ضابطه حصری از برای انواع تبهای عفونی قرار دادیم لازم بود
که اشعاری باینها بشود و معلوم شود که بعضی از انواع تبهای دموی
هست که علاج آن مذکور نشده اما تب صفراوی آن نیز بالازم است
که ماده آن داخل عروق است یا دایر است که ماده آن خارج عروق است
اما تب لازم صفراوی آن نیز بر دو قسم است یکی آنکه ماده صفرا در
عروق حوالی قلب یا عروق تمام بدن متعفن شده باشد و این را محرقه
گویند دیگر آنکه صفرا داخل بعضی از عروق که از قلب دور است
متعفن شده باشد و این را غب لازم گویند اما محرقه علامتش لزوم
تب است و تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ رو و چشمها
و بیخوابی و قلق و اضطراب و هذیان و صداع و خشونت زبان و زردی
آن و گاه باشد که زبان سیاه شود و بول رنگین و رقیق باشد و اینکه
احوال مریض یکروز سنگین تر و یکروز سبکتر است علاجش بر
نهجی است که در سونوخوس و مطبقه مذکور شد سوای فصد اما
تدبیر در این نوع مثل از همه تبهای خلطی باید کرد و آب سرد و برف صبح

مکرر باید داد و از میوه‌های مرطب در هر فصل انچه باشد بنحویکه در
تب دموی مذکور شد باید داد و آب انار بی با شیرخشت در این تب
بعوض منضج مناسب است و غذا آش برنج و ماش مقشر و کدو و اسفاناج
با تمر هندی و زرشک میتوان داد و اگر شوربا با ماء الشعیر طبخ نمایند
بسیار بهتر است و مسهلات را در ایامی که در تب دموی مذکور
شد بدهند و بعد از دوازدهم قرص کافوری با سکنجبین و شیره
تخم خرفه بدستوریکه در تب دموی مذکور شد بغایت مناسب است
و در این تب و تب دموی هرگاه تا شانزدهم عدم اشتها و خشونت زبان
و شدت تب باقی باشد معلوم است که هنوز ماده باقی است باید
در همان روز مسهل بطریق مسهلات قبل بدهند و بعد از آن
باز مبردات را بدستور قبل بدهند تا تب رفع شود یا تخفیف
کلی حاصل شود و اگر در این تب و تب دموی ماده متوجه دماغ باشد
علامت آن بیهوشی و هذیان و شدت صداع و بی خوابیست
و در روز مسهل طرف صبح آب انار بی چهل مثقال شیرخشت ده
مثقال آب کاسنی سبز بیست مثقال بنوشند و مسهل را بطریق حقنه
بعمل آورند باین دستور که اول آب گرم با نمک نیم مثقال روغن
بادام بریزند و بعد از آن عنب الثعلب ده مثقال تخم خطمی خبازی
بیخ کاسنی بنفشه نیلوفر گل خطمی از هر یک ده مثقال عناب سپستان
از هر یک بیست دانه بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین شیرخشت
مغز فلوس از هر یک ده مثقال روغن بادام ده مثقال شیره جو ده مثقال

ضم نموده بار دیگر صاف نمایند و چهار درم کنند و هر روز یک دفعه
بدهند و با آثار میل ماده بدماغ چنانچه مذکور شد صندل سرخ و سفید
سوده را با قلیلی کافور و گلاب و آب کشنیز سبز و آب خیار و امثال
سرکه در شیشه مکرر ببوئی دماغ مریض بدارند و اگر همراه این اعراض باشد
بعضی از اینها کافی است و اگر مریض را ضعف زیاد باشد در آخر روز هر
روز فادزهر معدنی و گل داغستان مروارید از هر یک دو دانگ
تا نیم مثقال با آب سیب بدهند و اگر مجموع اینها یافت نشود بعضی از
اینها کافی است و در این تب در روز هفتم و یازدهم و چهاردهم باشد بحران تا
باین طریق که پاهای مریض را در آب معتدل الحرارة که برگ بید و چوب
نیم کوب و گل خطمی بنفشه در او جوشانیده باشند ساعتی بگذارند و بمالند
و اگر این اعراض باشد آب که هم کافی است و در این تب مریض را بسیار بجنبند
و مکرر باد بزنند و صندل سرخ و سفید در پستان چپ بمالند
و بالجمله در این تب کوتاهی در تبرید نکنند اما غب لازم است که صفرا
در بعضی از عروق متعفن شده باشد که در حوالی قلب باشد و علامتش آن
نیز لزوم تب است و تشنگی و تلخی دهان و زردی زبان و زردی و رقت
بول الحق بالجمله علامات ضعیفه محرقه است و اعراض صعبه محرقه از عالم هذیان
و اضطراب و قلق زیاد و سایر اعراض صعبه که در محرقه مذکور شد
در این تب نیست خلاصه آنکه تب لازم صفراوی هرگاه با اعراض شدیده
و صعبه باشد محرقه است و هرگاه این اعراض صعبه نباشد مسمی است
بغب لازم و اکثر در هر ماده میشود و لهذا علاج این با علاج محرقه است

مگر اینکه تبرید

مگر اینکه تبرید در این نوع کمتر از محرقه باید نمود و اکثر دوا و غذا و همه
تدابیر میکنند اما تب صفراوی دائمه که ماده اش در خارج عروق است
مثل معده و کبد و طحال و مراره و غیر اینها از فضاها که در جوف میباشد
و متعفن شده است آنرا غب گویند و علامات این تب آنست که لرزه شدید
و سرمای خفیف میشود و تب بهم رسد و بعد از تب عرق میآید و بعد از
عرق تب بالکلیه رفع میشود و روز دیگر تب نمیباشد تا آنکه روز سیم
باز لرزه و سرما و تب و عرق میشود و همچنین اکثر روزها میباشد و یک روز
نمیباشد و مدت این تب از اول نوبت تا قطع شدن تب از دوازده ساعت
تجاوز نمیکند که اگر زیاده از این مدت تجاوز کند معلوم میشود که ماده صفراوی
خالص نیست بلکه مرکب است چنانچه در انواع مرکبه گفته خواهد شد
و دیگر از علامات این تب تشنگی و تلخی دهان و زردی رنگ و زردی چشم
و تهوع و سستی معده و قی صفراوی و قلق و اضطراب در وقت نوبه
و زردی بول با شدت بدبوئی و سایر علامات غلبه صفرا چنانچه
در صداع صفراوی و تب لازم صفراوی مذکور شد علاجش
مثل علاج صفراوی لازم است مگر آنکه مسهل را در روز عدم نوبه
باید داد و در تنقیه اتفاق دارند و بالجمله در این تب نیز مثل
صفراوی لازم معالجه نضج و تنقیه باید نمود مگر اینکه محرقه محتاج
به تبرید زیاد است و در این تبرید مثل محرقه ضرورت نیست
اما تب بلغمی آن نیز ماده اش یا داخل عروق است که آنرا ملتقه گویند
یا خارج عروق است که آنرا اطبا [illegible] گویند اما ملتقه علامتش لزوم

نبست و حرارت ملایم ودر صورت و پشت چشمها اندکی نفخی میباشد
واشتها کم میباشد و علامت صفرا از تشنگی و تلخی دهان و خشکی کام و زبان
و قلق و اضطراب و سایر علامات مخصوصه صفرا نیست و ابر دهان بسیار
میباشد و بول در این تب غلیظ و گاهی سفید رنگ میباشد و گاهی سرخی
میزند و غثیان و قی بلغمی میباشد و طعم دهان گاهی شور است
و سبب او بلغم مالح میباشد گاهی ترش است سبب بلغم حامض باشد
و رنگ عرق در این تب برنگ تلخی بزردی میباشد خصوصا در اواخر
و سستی و کسالت از لوازم این تبست علاجش و رهند و منضج باید داد
از عنب الثعلب و ریشه کاسنی اصل السوس تخم خطمی گاوزبان از هر یک
دو مثقال سپستان پانزده دانه ترنجبین ده مثقال و در روز هشتم مسهلی
از اجزاء منضج مذکوره به اضافه سنا مکی سه مثقال گل سرخ یکمثقال عناب
ده دانه گل بنفشه دو مثقال مغز فلوس ده مثقال روغن بادام یکمثقال
و در روز دهم و دوازدهم و چهاردهم نیز همین مسهل را و در سایر ایام منضج
مذکور را بدهند و غذا از اول تا چهاردهم شوربای برنج با شیره بادام
و طرف شب چلاو و مزوره تخم مرغ و اگر اثار برودت ماده مثل رطوبت
دهان و کسالت و سستی اعضا باشد بعد از هضم گوشت مرغ جوجه بساده
کنند و از میوهای ترشیها و آب سرد نهایت احتراز نمایند سوای انار
شیرین که در این تب مناسب است و کلاه نیز ضرری ندارد و بعد از
چهاردهم اگر تب رفع شود فبها و الا سه روز سه مثقال گلقند افتابی
و هفت مثقال سکنجبین بخورد و طریق ساختن گلقند اینست که ورق

گل سرخ تازه بوینه

گل سرخ تازه بوینه کرده با شکر بقوام آورده در افتاب گذارند تا چهل روز
و اگر تا دو ماه بگذارند بهتر است و اگر خشک شود شکر را مکرر بریزند تا خوب
بعمل آید و بعد از آن سکنجبین بزوری با بیدوستون که روز اول چهار مثقال
دویم پنج مثقال سیم شش مثقال چهارم هفت مثقال و بعد از آن هر روز هفت
مثقال میل نمایند و اگر در پشت پاها و چشمها نفخی باشد هر روزی تخم رازیانه
صغیر نیم مثقال اضافه نمایند و اگر معده ضعیف باشد و غذا هضم نشود و
تهیج باشد و عطش زیادی نباشد قهوه را با اضافه سکنجبین بزوری
هر روز نیم مثقال میل نمایند و این ضابطه را مرعی دارند تا دوازده روز
و اگر طبع خشک باشد بعد از خوردن شش روز سکنجبین بزوری مسهلی
میل نمایند از ریوند چینی نبد هر یک نیم مثقال عصاره افسنتین و عصاره
غافث از هر یک دو دانگ غاریقون دو مثقال این اجزا را حب کرده و فرو
برند و از عقب آن ده مثقال ترنجبین در عرق کاسنی حل کرده نیم گرم بنوشند
و هم چنین بعد از دوازدهم نیز همین مسهل را میل نمایند و طریق ساختن
سکنجبین بزوری اینست تخم کاسنی رازیانه ریشه رازیانه تخم کشوث
تخم خبازی از هر یک پنج مثقال ریشه کاسنی ده مثقال تخم خرفه چهار مثقال
کرفس گل کشوث ریشه کشوث از هر یک سه مثقال تخم کرفس انیسون
گل سرخ از هر یک دو مثقال اجزا را نیم کوب نموده بخیسانند و بجوشانند
و صاف نموده با شکر صاف یا قند سفید بقدر پنجاه درم و چهل مثقال
سرکه تند بقوام آورند صفت قرص زرشک صغیر اینست زرشک
از دانه پاک کرده هفت مثقال نیم تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار از هر یک

یکمثقال نیم درم ورق گل سرخ دو مثقال نیم ریوند چینی سنبل الطیب از هریک
نیم مثقال اجزا اکوبید با لعاب بزر قطونا قرص سازند وصفت قرص
ورد اینست ورق گل سرخ شش مثقال رب السوس چهار مثقال سنبل
الطیب یکمثقال طباشیر دو مثقال عصاره غافث چهار مثقال اجزا اکوبیده
و منجند قرص سازند و مدا و مت نمودن کلقند و سکنجبین بستوری کوری
معتاد از سکنجبین بزوری نافع است و کاهی کلقند را با دو دانک مصطکی کوبیده
میل نمایند و کاه باشد که مدا و مت نمودن کلقند و سکنجبین مغنی از
سکنجبین بزوری به باشد و هر شب چهار شب دواء التربد میل نمایند
و صفت دواء التربد اینست زنجبیل مصطکی از هریک ده مثقال تربد
بیست مثقال نبات سفید چهل مثقال اجزا اکوبیده سفوف سازند
واکر دواء التربد را با کلقند ضم نموده بخورند و از عقب آن آب کرم بنوشند
هم خوبست و در اواخر این تب و کهنکی مرض خوردن مثرودیطوس
یا تریاق فاروق هر روز مقدار نیم مثقال مناسب است و غذا بعد از
تنا فرد هم نخود آب با کوشت مرغ و کوسفند جوان و طرف شب تریاق
و فلیه جلد و میل نمایند و اکر این تب کهنه شود و بطول انجامد
قرص ریوند چینی نافع است و مجرب خصوصا هر کاه در جکر یا سپرز
صلابتی یا ورمی باشد یا آنکه تهیج در صورت و دستها و پاها باشد
با سکنجبین بزوری یا سکنجبین ساده میل نماید قدر نیم مثقال تا
یکمثقال و صفت آن اینست ریوند چینی شش مثقال فوه و لاک
از هریک یکمثقال انیسون تخم کرفس عصاره غافث از هریک دو مثقال
سنبل

اجزا اکوبیده

اجزا اکوبیده قرص سازند و هر کاه این تب از این تدابیر رفع نشود آن تا
بلغمیست چنانچه مذکور شد شربت اصول بدهند خصوصا هر کاه
با ورم دستها و پاها و شکم و صورت باشد یا بی دستوری که از چهار مثقال
تا هفت مثقال بدهند و بهفت مثقال که رسید بدهند تا دوازده روز
پس اکر اثر نفع ظاهر شد تا بیست چهار روز بدهند هر روزه یا شربت
بادیان و تخم کاسنی از یک یکمثقال و در دوازده هم یکی از مسهلات که
مذکور شد بدهند و صفت شربت اصول اینست ریشه کرفس
ریشه بادیان ریشه کاسنی از هریک ده مثقال پوست بیخ کبر پنج مثقال
بادیان تخم کرفس تخم کاسنی از هریک دو مثقال فقاح اذخر سنبل الطیب
اسارون سلیخه از هریک شش مثقال نیم مویز منقی بیست دانه انجیر زرد
ده دانه و قند سفید صد پنجاه مثقال چنانچه رسم است شربت سازند
و در کهنکی تبهای بلغمی و مرکب فقیر مقدار دو دانک یا نیم مثقال عصاره
غافث با سکنجبین ساده مکرر داده ام و در پنج شش روز رفع تب
شده است و کاهی با آب انار ترش هم نافع است اما تب بلغمی که ماده
آن خارج عروق متعفن شده باشد از سواطیمونا شبمینی کویند علامت
آنست که هر روزه نوبه می آید و سرمای بسیار شدید میباشد و زمان
سرما طویل میباشد و مدت نوبه و تب طویل میباشد که غالبا این تب
هیجده ساعت میکشد و بعد از آن عرق می آید و تب بالکلیه مفارقت
نمیکند و اکر مفارقت کند زمان مفارقت بسیار کم میباشد که باز نوبه
می آید و سایر علامات بلغمی است که در حمیات بلغمیه از پیش مذکور شد

شربت افسنتین
گل سرخ
افسنتین انیسون
مصطکی
اسارون
سلیخه
سنبل
شکر سفید

علاجش نیز بدستور لازمه است و چون این تب قی در وقت نوبه بسیار
نافع است چنانکه قلع این ماده بمداومت قی میشود خصوصا قی در وقت
نوبه مثل آب ترب و سکنجبین و نمک خورده شود و قی شود و خوردن
سکنجبین با آب گرم پیش از وقت نوبت قی کردن نیز نافع است
و سایر تدابیر همچنین است که مذکور شد و در این تب و تب بلغمی
لازم طبیب و مریض هیچیک ملال بهم نرسانند و ترک معالجه نکنند
زیرا که ماده این تب بلغم است دیر نضج میابد و بزودی رفع نمیشود
پس طبیب و مریض هر دو را لازم است که نهایت اهتمام در معالجه بعمل
آورند تا صحت حاصل شود ان شاء الله اما تب سوداوی ماده آن نیز
یا داخل عروق است یا خارج و آنچه که ماده اش داخل عروق است آنرا
ربع لازم گویند و آنچه خارج عروق است آنرا ربع دائره گویند
اما ربع لازم نادر الوقوع است باعتبار قلت سودا در عروق و اگر
گاهی اتفاق افتد بعد از تبهای دیگر است که ماده آن محترق شده
و منتقل باین تب شده است و علاجش معالجه آن تب سابق است
بل معالجه ربع دائره چنانچه مذکور خواهد شد اما ربع دائره نیز
کم اتفاق میافتد که ابتدا بهم رسد بلکه غالبا مسبوق به تبهای دیگر
میباشد علامتش آنست که یکروز نوبه تب هست و دو روز نیست
و در روز چهارم از نوبه سابق باز نوبه تب بهم رسد و لرز در این تب
در اوایل مرض بسیار کم میباشد و هر چه کهنه تر شود لرز شدید میشود
و آن نشان نضج ماده است و زوال تب و مرض است و دیگر مدار این تب

بسیار شدید

بسیار شدید میباشد و در اول نوبه گویا که استخوانهای بدن شکسته
میشود و مفاصل تمام بدن وجع میدارد و تب بسیار تند نمیباشد هر چند
از بلغمی شدیدتر است اما حدت صفراییت و مدت نوبه این تب غالبا
یکشبانه روز میکشد و اکثر اینست که از ابتدای امر سپرز مثل ورم
و صلابت سپرزی باشد و با علامات غلبه هر خلطی که باشد چنانچه
در هر تب آن معلوم میشود که ماده محترق از آن خلط است علاجش
اینست که در اوایل بلکه تا مشتاء معترض این تب نشود زیرا که ماده این
تب مشکل النضج است و قبل از نضج ستوجه دفع شدن ضررهای
عظیم دارد لهذا باید مبادا سلوک نمایند و از مولدات سودا و اغذیه
غلیظه احتراز نمایند و بحسب هر یک از انواع سودا که مورث این تب
شده در اصلاح و نضج آن کوشند چنانچه اگر احتراق صفرا باعث تب
بهم رسیده باشد علامتش علامت غلبه صفرا و خون است چنانچه در تب
دموی و صفراوی مذکور شد باید که مداومت بخوردن سکنجبین
و عرق کاسنی و عرق شاهتره و آب انار بکنند و آب انار نیز
گاهی که یبسی در طبع باشد با شیر خشت و ترنجبین و گاهی با قند
و گاهی با طباشیر میل نمایند و از سحنات هر چه باعث خشکی میشود
احتراز نمایند و از میوهها خربزه و هندوانه و هلو و کاهو و الو
رسیده و الوی نرسیده میل نمایند حکیم علی گیلانی در شرح
قانون میگوید که مرا وقتی نوبه ربعی عارض شده بود و در سفر
بودم با جمعی از اصدقا که ایشان نیز طبیب بودند و مرا بخوردن مسهل

امر میفرمودند و من مناسب نمیدانستم تا آنکه شبی ایشان مسهلی ترتیب
دادند و بر بالین من حاضر کردند و مرا بخوردن آن امر میفرمودند و من
خود را بخواب میداشتم که شاید ایشان از من دست بدارند تا آنکه مرا
خواب برد در عالم رؤیا دیدم که مردی محترم سفید پوستی نشسته است
کسی بمن گفت که این مرد قرشی شارح قانونست من پیش رفتم و آزار
خود را و اینکه مرا بخوردن مسهل امر میکنند باو گفتم و استعلاج نمودم
متبسم شد و گفت مسهل مخور گفتم پس چکنم گفت مرا غافل از چیزی
که مصلح سوداست و مسکن صفرا و مزلق بلغم و قامع خون و لذیذ است
و خوش منظر است و غذاست و دواست و از خواص آن میشمرد تا آنکه
سی شش خاصیت و منفعت شمرد و در هر دفعه حیرت من زیاده
میشد که آیا این چه چیز است تا آنکه گفتم بیان فرمائید که این
چه چیز است گفت الوچه زرد خوب رسیده و من از خواب بیدار
شدم و خواب را با اصحاب نقل کردم و مسهل نخوردم و بعد از آن
دو ماه غذای آن را مقصور بهمان کردم و در یک هفته رفع مرض شد
تمام شد کلام حکیم علی و در این نوع اجتناب از شیرینیها و روغن
لازم است اما خوردن گوشت تا زه مثل بره و مرغ غاله بسیار نافع
و مرغ و جوجه خروس بچه نافع است و حمام در همه انواع نافع است
و اگر ماده سودا از احتراق بلغم یا خود سودا بهم رسد علامتش
غلبه آثار برودت است چنانچه در مرتبه بلغمی مذکور شد باید که
مداومت بخوردن گلقند یا سکنجبین و عرق شاهتره بکنند

وکافی گلقند بمصطکی

وکافی گلقند با مصطکی بخورند و از میوهها پرهیز کنند و کافی اطریفل صغیر
در ماه رمضان غیر ببدر میل نمایند و کافی کل هر را که بعرف اطبا انجدان گویند
شیره کشیده با سکنجبین چند جوش داده بعوض سکنجبین ساده میل
نمایند خصوصا اگر با آفت سپرز باشد و قی کردن در وقت نوبه در همه
انواع بسیار نافع است و در اواخر مداومت بمعجونات مثل فلونیا و برشعثا
و معجون مشهور بحب الشفا بسیار نافع است حب و صبر بهاء الدوله
در خلاصة التجارب میگوید که حب الشفا در این باب اعجوبه عظیم است
و باعث بر ساختن آن حضرت کریم الدین از اینکه بر ادر ایشان امام الدین
جعفر مدت یکسال آزار ربعی داشتند و اطبای عراق از معالجه آن عاجز
شده اند از این دوا دو نوبه خورده صحت یافتند تمام شد کلام صاحب
خلاصه و وقت خوردن مخبر است دو ساعت قبل از آمدن نوبه است
و طریق ساختن فلی بنا بر وی موافق نسخه کامل الصناعه که بسیار جمعی
بهترین نسخهها است اینست زعفران فلفل سفید بزر البنج از هر یک
بیست مثقال افیون ده مثقال فطراسالیون که تخم کرفس جبلی باشد
چهار مثقال تخم کرفس نبطی شش مثقال سنبل الطیب چهار مثقال سنبل
هندی سلیخه حب بلسان عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال تمام اجزا را
کوبیده بنرم و بر وغن بلسان چرب کرده باشد برابر آن عسل صاف
صاف کرده بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر
شربتش بقدر نخودی طریق ساختن حب الشفا موافق نسخه قانون فلفل
سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال

سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هریک یکمثقال اجزا را کوبیده و بیخته
باشد وزن ادویه عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند و طریق ساختن حب الشفا اینست زنجبیل
یکمثقال ریوند چینی دو مثقال جوز ماثل که آنرا تاتوره گویند سه مثقال
اجزا را کوبیده باد و برابر مجموع عسل بقوام آمده بسرشند قدر شربت
یک نخودی و نوبت رابع هرگاه ماده اش بسیار نباشد و بنضج مذکور
تدابیر بعمل آید تا سیزده هفتاد روز همین تدابیر کفایت میکند
و احتیاج بتنقیه نمیشود و اگر ماده فاسد در بدن بسیار باشد
باید تنقیه کرد تا رفع مرض شود و تنقیه را اگر بعد از شش ماه بگذشت بهتر است
و بعضی از اطبا تنقیه را بعد از هفتاد روز کرده اند و بالجمله باید تنقیه
بحسب خلط محدث مرض بعمل آید چنانچه اگر ماده از احتراق خون باشد
با علامات غلبه خون چنانچه مکرر مذکور شد اولا فصد باسلیق بکنند
و ملاحظه نمایند اگر خون بسیار سیاه و غلیظ باشد بگذارند که بقدر
شصت مثقال بیاید و اگر رقیق و کم رنگ باشد البته دفعه بربندند
و نگذارند که بیاید که برای تنقیه فصد ضرر عظیم میکند و بعد از آن
برهر تنقیه مشغول دادن منضج و مسهل شوند و اگر ماده از احتراق
صفرا باشد علامتش علامات غلبه صفراست چنانچه مذکور شد علاج
علاج دموی متحد است مگر اینکه در صفراوی فصد ضرورت نیست
و منضج و مسهل و سایر تدابیر در هر یک از دموی و صفراوی یکی است
و بالجمله در ربعی که از حرارت مزاج باشد معالجه بدین نحو نمایند

و منضج ازگاوزبان

که منضجی از گاوزبان شاهتره بیخ کاسنی پر سیاوشان تخم کاسنی بادرنجبویه
از هریک دو مثقال ترنجبین ده مثقال بدهند تا شش روز با آنکه ماء
الشعیر با سکنجبین شش روز بدهند و بعد از آن منضج مذکور را
چهار روز و بعد از آن مسهلیکه از اجزاء منضج مذکور به اضافه
سناء مکی پوست هلیله کابلی و بنفشه و بسفایج افتیمون از هریک دو
مثقال مویز منقی بیست دانه مغز فلوس ده مثقال روغن بادام یکمثقال
و باز منضج مذکور را چهار روز و روز پنجم مسهل را همچنین تا چهار
پنج مسهل خورده شود و بعد از آن سکنجبین بزوری بخورند که در تب بلغمی
مذکور شد و در بین آن هر شش روز یک قرص معجون نجاح که در ضعف
قلب مذکور شد بقدر چهار پنج مثقال بخورند یا از مسهل مذکور
در بین آن بخورند و در ایام تنقیه غذا در روز مسهل نخود آب با گوشت
بره و مرغ و در روز منضج شوربا بزوری قلیه از گوشتهای مذکوره
با تمر هندی و چاشنی باب انار یا قیمه شوربا با دو هر شب [illegible]
و قلیه [illegible] مذکوره البته نافع است
و اگر ماده از احتراق بلغم باشد یا سودای طبیعی علامتش علامات
مزاج است چنانچه در تب بلغمی مذکور شد و در سوداوی علامات رطوبت
نیست مثل آب رفتن از دهان و بدن بسیار لاغر و
کرده است و علاج این دو نوع بدین نحو است که منضجی از گاوزبان
شاهتره اسطوخودوس بیخ رازیانه اصل السوس پر سیاوشان
بادرنجبویه از هریک ده مثقال گلقند پنج مثقال ترنجبین ده مثقال

وبعد از شش روز حب منتن را باضافه سنا مکی بسفایج پوست هلیله کابلی
افتیمون از هر یک دو مثقال مغز هلیله ده مثقال روغن بادام یک مثقال
واگر هر شب مسهل یکمثقال ایارج فیقرا حب کرده بدهند وصبح مسهل را
بنوشند بهتر است واگر غلبه رطوبت باشد ماء الشعیر وسکنجبین در بین
مسهلات نافع است بطوریکه در ربع خالص مذکور شد واین مسهل را
چهار یا پنج دفعه بنوشند وبعد از آن سکنجبین بزوری با قرص ورد
صغیر وشیره را با رب ستوبه که مذکور شد بنوشند ودر بین
هر شش روز مسهلی فقط باید مسهل مذکور را با معجون نجاح مسهل نمایند
ومسهل باید که در روز دفع نوبه خورده شود ودر این نوع تب
تعبان مسهلات مخدرات البته نافع است اینست مجملی طریقه مسهل دادن
در این مرض نهایت احتیاط تمام باید بعمل آورد که قبل از نضج این ماده متوجه
دفع آن شدن موجب فساد عظیم است وقبل از نضج ماده مداد مسهل
اولی است لیکن طریقه معالجه بدین نهج است که مذکور شد وبعد از
تنقیه بدن که هنگامی مرض هرچند تنقیه شده باشد شرودیطوس
فقرا باینها وقف در تب ربع بسیار نافع است خصوصا هرگاه حرارت
زیاده مزاج نباشد اینست مجملی از معالجات حمیات خلطیه که مذکور
شد وبعضی از انواع حمیات خلطیه میباشد که خارج از انواع مذکوره
نیست ودر سبب علامات وعلاج متحد اند واطبا هر یک را باسم خاصی
مسمی کرده اند بنا بر تفصیل آنها لایق این مختصر نیست اما حمی
غشیه وعلاج آنها تفاوت میباشد لهذا اندکی بیان میدهد

پس بعد آنکه حمی غشیه

پس بدانکه حمی غشیه تبی است که مریض در وقت نوبه غشی میکند بیهوش
میشود وتا عرق نکند افاقه نمیشود وچون اکثر ماده آن بلغم است ونادر
از صفرا عارض میشود اطبا آن را در ذیل حمیات بلغمیه مذکور میکنند
اما آنچه سبب آن بلغم باشد علامتش اینست که نوبه هر روزه میباشد
مثل نوبه بلغمیه وابتدا صورت وچشمها تهیج میباشد ورنگ
صاحب این تب بر یک حال نمیباشد بلکه گاهی برنگ فلفلی میباشد وگاهی
بزردی وگاهی بکبودی وسیاهی میزند ولبها گاه بسیار تیره میشود
وگاهی چشمها بیرون آمده باشد مثل کسیکه گلوی او را فشرده باشند
وسایر علامات که در نوبه بلغمیه مذکور شد میباشد وعلاج این تب
بسیار صعب است زیرا که بسبب این ماده فاسدیست در نهایت غلظت
وقوت در کمال ضعف است پس اگر خواهیم بمسهل قوی دفع کنیم
مواد فاسده بحرکت نمی آید وبسبب غلظت وخامی دفع نمیشود ومسهل ضعیف
مقاومت با مرض نمیتواند کرد ودیگر اگر غذا را بدهیم زیادتی علت میشود
وبکار قوت نمی آید بهرحال علاج اینست که در وقت نوبه وحدوث
غشی بگیرند گلاب وآب بر صورت بزنند ومریض را خبردار کنند
ودر آنها را محکم ببندند وتمام بدن را بمالند باین ترتیب که اول از
زانو بمالند تا سرینها بعد از آن از رانها تا زانو وبعد از آن از دوشها
تا سر انگشتان دست وبعد از آن پشت وسینه وصحن شکم وباز همین
ترتیب را عود نمایند وچنان کنند که نصف زمان تب را مالیدن
کنند ونصف دیگر مریض را بحال خود بگذارند که خواب رود واستراحت کند

از جالینوس منقول است که من علتی را برای ماده بهتر از الندوکی نیافتم
و دیگر صندل سفید و جو نیز با گلاب و عرق بهار نارنج و اگر باشد
بی عرق بنفشه و نیز پستان جب را النبع الحلبیه کنند و محرقه مذکوره
شد مگر در بدو او بدارند و اگر علاج دفع ماده مرض باید نمود کنند
که طرف صبح یک مثقال تخم کرفس را شیره کشیده با هفت مثقال سکنجبین شکری
یا عسلی با اضافه عنب الثعلب و رازیانه و بیخ کاسنی از هر یک یک مثقال
گلقند آفتابی چهار مثقال جوشانیده صاف نموده بدهند و قبل از وقت
نوبه یک ساعت اگر توانند قی کنند تنقیه فرمایند باید نمود که آب ترب
سکنجبین عسلی و نمک نیم گرم بدهند و قبل از نوبه هفت ساعت حقنه
باید دستور نعل آورند تا جریده رازیانه بیخ کاسنی اصل السوس اکلیل
الملک و سناء تخم خطمی خبازی از هر یک ده مثقال عناب پستان بیست دانه
ترنجبین ده مثقال مویز ده مثقال شکر سفید پنج مثقال ادجقند را بیست
ده مثقال نمک طعام یک مثقال اجزا را جوشانیده صاف نموده به پنج درسد
نمایند و هر یک دفعه رسد او را بریزند و هر یک روز در میان بهمین دستور
حقنه نمایند و هر روز حقنه فرمایند و روز حقنه نیز
طرف صبح سکنجبین با شیره تخم کرفس با منضج مذکور را بدهند
و در آخر روز غذا زیره عدس و مرواریدی و یک لقمان از هر یک
دو دانگ با آب سیب بدهند و بعد از نوبه دو سه گاه باشند شربت دینار
با تریاق فاروق اگر یک از هر یک کرباشد نقیه دو دانگ تا نیم مثقال توان داد
و صاحب خلاصه التجارب تجربه داد فادزهر حیوانی نیز کرده است

وغذا برای تب

وغذا برای تب مزعفر غنچه و جوجه مرغ کباب کرده آب انار بدهند
و در کتب طب ماء الشعیر را با قند و نان و شربت قند غذای صاحب
این تب را ذکر کرده اند و فقیر نان و ماء الشعیر با آب انار ری و آب
انار شیرین داده ام و بسیار نافع یافته ام و نیز زرده تخم مرغ و تره بلوک
و یا شوربا جوجه مرغ غنچه نیز میتوان داد اما الجرب سبب آن صفرا باشد
شیخ الرئیس میگوید که این مادر خالی از سمیت نیست لهذا علاج حمی
از نوع اول اصعب است بلکه قابل علاج نیست و علامت آنکه
نوبه این تب در نوبه غب می آید و هر روز نیست و علامت دیگر
عارض میشود مگر در صاحبان مزاج حار یابس و دیگر آنکه صاحب
و بدن در اول مرض بنهایت لاغری میرسد و اکثر آنست
که روز چهارم میکشد و بهر حال علاج اینست که حقنه محرقه
مذکوره شد و در روز غیر نوبه بعمل آورند و سایر تدابیر از تبرید
و تنقیه به نهجی است که در محرقه مذکور شد و ماء الشعیر با آب انار
ترش هر صبح بدهند و تدابیر وقت نوبه بنحویست که در
نوع اول مذکور شد غیر آنکه بویا شیدن هوبه برای مناسب
نیست و بدانکه انچه از حمیات مذکوره شد مفردات هر یک بود و انواع
ترکیب انها با یکدیگر انواع و افراد بسیار است چرا که ترکیبات
دو جنس مختلف میتواند شد مثل ترکیب خلطی با یومی و ترکیب
از دو نوع یک جنس میتواند شد مثل ترکیب دو نوع خلطی با یکدیگر
و لهذا شرح غب و انواع ترکیب حاصل میشود مثل دائره الدائره

و لازم با لازم و لازم با دائره لهذا اعتبار در ادوار حمیات و در علامات
نیست مثل آنکه هرگاه او غب باشد نوبه هر روزه و مدور نوبه بلغمی می آید
و هرگاه سه ربع دائره باشند باز نوبه هر روزه می آید پس اعتماد در
تشخیص سایر علامات است چنانچه مذکور شد و ترکیب بر دو نوع میتواند
بود یکی آنکه دو ماده مختلف جداگانه در دو محل متعفن شده باشد
مثل آنکه ماده بلغمی و صفراوی هر یک در جائی دیگر باشند و دیگر آنکه دو ماده
مختلف با یکدیگر مخلوط شده متعفن شده باشد مثل اینکه قدری از صفرا
مخلوط بقدری بلغم در یک محل متعفن شده باشد و تفصیل هر یک از
اینها مستغنی است چرا که ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و بالاتر میتواند
شد و ترکیب و ضرب و قسمت اینها با همدیگر بجائی میرسد که از حد
او بیرون می آید نهایت در هر ترکیبی بحسب ترکیب علامات معالجه را
با تدابیر از آنچه در سابق مذکور شد بکنند و بعضی که در ترکیب از
این مرکبات شهرت از باقی و هر یک مسمی باسم خاصی میباشند
و کثیر الوقوعند لهذا اینها را با علامات و اسباب و معالجات مفصلا
مذکور میکنیم یکی از اینها مسمی است بغب غیر خالص و دیگری مسمی است
بشطر الغب اما غب غیر خالص آنستکه صفرای مخلوط به بلغم در داخل
عروق یا خارج عروق متعفن شده باشد پس هرگاه داخل عروق
باشد با تب لازم و با بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا
و اگر خارج عروق باشد یکروز در میان یکروز نوبه میکند و مدت نوبه
او دوازده ساعت میکشد و بعضی دیگر از علامات نوبه بلغمی نیز دارد

و بالجمله بعضی

و بالجمله بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا در این تب میباشد اما
شطر الغب آنستکه صفرا در داخل یا خارج و بلغم در داخل یا خارج عروق
متعفن شده باشد و لهذا شطر الغب چهار نوع میباشد یکی آنکه صفرا و بلغم
هر دو خارج عروق متعفن شده باشد پس روزی یک نوبه صفراویت
یکنوبه میکند با علامات نوبه بلغمی و روزی یک نوبه صفراویت یا دو نوبه
میکند یکی با علامات نوبه صفراوی و یکی با علامات نوبه بلغمی یا یک نوبه
میکند و مرکب است از هر دو علامات و بعبارت اخری یکروز نوبه شدید
و یکروز اخف نوع دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم و بلغمی لازم
و در این نوع سرمائی و لرزی و نوبه نمیباشد و علامات تب صفراوی
لازم با علامات تب بلغمی لازم چنانچه هر یک مذکور شد میباشد دیگر
آنکه مرکب باشد از صفراوی دائر و بلغمی لازم پس یکروز در میان نوبه میکند
با علامات نوبه صفراوی و یکروز نمیکند و تب لازم دارد با علامات تب
لازم بلغمی دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم و بلغمی دائر پس هر
روز نوبه میکند با علامات نوبه بلغمی و تب لازم دارد با علامات تب لازم
صفراوی و جمیع انواع غب غیر خالص و شطر الغب در معالجه متحد اند
زیرا که در سبب متحد اند و معالجه اینها مرکب است از معالجه صفراوی
خالص و بلغمی خالص و مدت طول اینها بسیار میباشد چنانچه ملا نفیس
در شرح اسباب میگوید که گاه باشد تا یکسال بکشد زیرا که اگر معالجه
بلغم بمسخنات شود صفرا شعله میکند و اگر اطفای صفرا بمبردات
نمایند بلغم غلبه میکند و هرگاه در معالجه ملاحظه هر دو طرف شود

بپیچید نماید معتد به نمیکند و گاه باشد که طول این مرض بفساد احشا
الجامد و معده یا کبد یا طحال ضعیف شود و فاسد و بکرات شود
و بالجمله در هر یک از اینها در ابتدا منضجی از عنب الثعلب خیارزه
رازیانه کاسنی کاهو باب از هر یک ده مثقال سپستان ده دانه شیره تخم
خیارین دو مثقال شربت نیلوفر شش مثقال بدهند و در روز نهم اگر نوبه
باشد بعد از نجم در روز یکه نوبه نباشد یا نوبه سنگینی نباشد مسهل
بدهند از عنب الثعلب بیخ کاسنی کاهو بیخ اصل السوس گل سرخ گل
نیلوفر گل بنفشه سناء مکی از هر یک ده مثقال عناب سپستان بیست دانه
ترنجبین شیر خشت و مغز فلوس از هر یک ده مثقال روغن بادام یک مثقال
و دیگر در هشتم و دهم و دوازدهم بشرطیکه روز نوبه نباشد و اگر روز
نوبه باشد غیر این ایام هر روزیکه اتفاق افتد مسهل مذکور را
بدهند و بعد از آن هر روز ده مثقال سکنجبین با شیره تخم کاسنی
بدهند و اگر غلبه بلغم خیالجمله علامات آن در تب بلغمی مذکور شد
باشد گلقند و سکنجبین بدهند و بعد از دهم جوارشی بدهند
و از میوه انار شیرین و میخوش مناسب است و کلابی و آلوی زرد
رسیده و الوچه رسیده نیز خوبست و بعد از شانزدهم شربت
دیناری که از مصنفات متأخرین است روزی پنج مثقال تا هفت مثقال
با عنب الثعلب شیره رازیانه تخم کاسنی از هر یک یک مثقال بدهند
و طریق ساختن شربت دیناری اینست تخم کاسنی گل سرخ از هر یک
چهار مثقال ریشه کاسنی هفت مثقال نیلوفر کاهو باب از هر یک ده مثقال

تخم کشوث شش مثقال

تخم کشوث شش مثقال اجزا را کوبیده جوشانیده صاف نمایند و با چهل مثقال
قند یا شکر صاف بقوام آورند و بعد از سرد شدن ریوند چینی دو درم
سائیده داخل نمایند و بعد از شش روز حب زرد دیناری با مسهل یکی
بجای یکدیگر مذکور شد بدهند و بعد از آن سکنجبین بزوری و قرص ورد
صغیر بجای یکدیگر در سابق مذکور شد و مداومت بگلقند و سکنجبین تنها
بسیار نافع است و هرگاه نوبه باشد در وقت نوبه قی کردن نیز
نافع است و در اواخر هر چند شب یکبار ماء التربد چنانکه در تب
بلغمی مذکور شد نافع است و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر شود سکنجبین
و عرق کاسنی با آب انار یا قند و یا با طباشیر بسیار نافع است و با غلبه
بلغم تدابیری بجای یکدیگر انجا در تب بلغمی مذکور شد و بعد از سیم در تمامی
تبهای خلطی حقیر این شربت را که مسمی بشربت شفا و الحیوة نموده ام و
تجربه کرده ام اصلاح مزاج احشا میکند و تب را قطع میکند و مزاج
با اصلاح میآورد و در تب ربع نیز تجربه رسیده است که بعوض سکنجبین
بزوری مکرر داده ام و انفع از او نیافته ام و در تبی از تبهای خلطی
نیست که نافع نباشد و صفت آن اینست زرشک دانه دار خوب سی
مثقال تخم کشوث پنج مثقال گل کشوث شش مثقال ریشه کشوث دو مثقال
تخم کاسنی چهار مثقال رازیانه کرمانی گل سرخ از هر یک دو مثقال نیم
اجزا را کوبیده و جوشانیده و صاف نموده با پنجاه درم قند یا شکر صاف
بقوام آورند و هر روز پنج مثقال تا هفت مثقال بنوشند و اگر حرارت صفراوی
یا دموی باشد با شیره تخم خیارین و کاسنی بنوشند و اگر حرارت غالب نباشد

شربت شفا

باقرص کافور و در تب بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه با قرص زرشک
صغیر و قرص ورد صغیر و شیره تخم کاسنی و شیره [illegible] را زیاده و بدون
این شیرها و قرصها نیز مناسب است و بالجمله این شربت در انواع تبها
بعد از هضم با مزاجهای مختلف بحسب هر مزاج و هر شخص بتجربه رسیده است
و در اواخر تبهای مرکبه شرودیطوس و تریاق فاروق مناسب است و
محمومانیکه در تب ربع مذکور شد در هنگامی که سایر تبها در حمانیکه تب
لازم نباشد نافع است و هرگاه با حرارت مزاج باشد حب الشفا
و اگر بدون حرارت مزاج باشد فلونیا و برشعثا انفع است و با انواع
تبهای کهنه این سفوف که حقیر از سفوف ناقض اسم کرده ام بسیار
نافع است و به تجربه رسیده است صفته سفوف [illegible]
سفید یک مثقال فلفل سیاه شش دانه باهم نرم کوبیده [illegible] نمایند و در
[illegible] هر [illegible] طرف صبح با گلاب [illegible] صاف نموده [illegible]
بنوشند اما تب وبائی سابق مذکور شد که یکی از اسباب تبهای
عفونی هوای وبائی است که باستنشاق از طریق مسامات باخلاط میرسد
و متعفن میکند و با تعفنی است که عارض هوا شود بسببی از اسباب
ارضیه مثل [illegible] که از زمین متصاعد شود و یا غیر انها
این [illegible] منشا عفونت هوا کرده و از جمله علامات وبا آنست
حیوانانیکه ذکای حس دارند مثل [illegible] از اشیانها
[illegible] هر چند [illegible] گذارده یا [illegible] باشند انها را گذاشته میگریزند
و حیوانانیکه از عفونت هوا متولد شوند مثل وزغ بسیار میشوند

تب وبا

وحیوانانیکه

وحیوانانیکه در زیر زمین میباشند مثل موش و غیر او سراسیمه بر روی
زمین میگریزند و بجانبهای [illegible] و [illegible] شکل [illegible] شود
و آنچه از ان راحتی حاصل نشود و چون بر بلندی بر آیند و در هوا نظر
کنند چنان نماید که هوا در زنگ و غلیظ و تیره است و دیگر از علامات وبا تغییر
فصول است از وضع طبیعی خصوصا تابستان و ظهور رجوم شهب در
اوایل پائیز و اوایل ماه [illegible] دیگر از علامات ان کمی باران با بسیاری
ابرها است [illegible] از علامات هوای وبائی اما تدبیر تحرز از ان اول
اگر نقل ممکن باشد البته نقل کنند که ایمن کمتر از ان [illegible] نباشد
و اگر نقل ممکن نباشد این ادویه را مکرر دود کنند عود و عنبر قسط کندر
سندروس کهربا پوست انار [illegible] لادن [illegible] زعفران سعد [illegible]
صندل [illegible] زراوند طویل حب [illegible] اگر مجموع اینها نباشد هر قدر که
یافت شود همیشه پیاز و سیر و سرکه بر بویند و بنوشند و در خانه
و مسکن بپاشند و مویز و سرکه و انغوزه مکرر بنوشند و در خانه ها
[illegible] با اینها الوده پیش دماغ بدارند و خانه و مکانی که در او میباشند
از دخول هوای خارج محافظت نمایند و [illegible] حرکت
بکنند و اگر بالضروره حرکت باید کرد لته را به سیر و سرکه الوده بر دماغ بدارند
و [illegible] از خوردن [illegible] و شیرینی
کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار
بنوشند و در [illegible] پیاز و سیر و سرکه داخل نمایند و غذاهای
ترش [illegible] میل نمایند و [illegible] مطلقا نخورند و از خوردن گوشت

اندک نیز احتراز نمایند والا تب بسیار کم نجوید و اثر تریاق مثل تریاق
فاروق و مثرودیطوس و جدوار خطائی هر یک باشد که بجهت
مع بیش عشا و غلو نیای رفع نیز مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب
و اما علامات تب وبائی بعد از حدوث وبا و عموم این تب بر اکثر
مردم اینست که تب در ظاهر بسیار ملایم است و در باطن نهایت حدت
دارد و قلق و اضطراب عظیم میباشد و نفس کشیده در کمال اضطراب
و نهایت قوت میباشد و گاه باشد که تنگی نفس نیز باشد و نفس بدبو
میباشد و بسا باشد که عرق نیز بدبو باشد و بول بدبو و بدرنگ
میباشد و گاه باشد که سبز یا سیاه شود و عطش و خشکی زبان و غثیان
و قی صفراوی یا سوداوی از علامات این تب است و اکثر بیهوشی
نیز عارض میشود علاجش اول تعدیل هوا به تجمیر است و بوئیدنیها
که در تجمیر آن و با مذکور شد و کافور و صندل و گلاب مکرر بر سینه
بمالند و آب بسیار سرد بیاشامند و فصد باسلیق بکنند و از نوبت
فوق الکبار مثل تب غب و تب بلغمی و تب ربع نضج و ... اما از هر یک
باشد مکرر میل نمایند و اگر بعد از نضج مسهلی که در محرقه مذکور شد میل
نمایند مناسب است و اگر در هفتم تکرار مسهل نمایند اولی است و قرص
کافور با رب مذکوره با آب انار بهتر است و قرص کافور در این
تب بعد از نضج بدهند و فادزهر معدنی و مرواریدی و گل ارغنات
و طباشیر از هر یک ثلث مثقال بدهند با آب سیب و انار بسیار مناسب
و غذا آش غوره و سماق و انار هر یک که باشد قبل از هفتم بجهت انی

و بعد از آن حیوانی

و بعد از آن ما حیوانی و اگر ضعف غالب باشد حیوانی را پیش از هفتم بدهند
اینست خلاصه اسباب و علامات و معالجات تبهای خلطی و باید
فهم کرد که هرگاه مجموع اینها را در نظر داشته باشند و بنظر
دقیق ملاحظه نمایند البته از عهده معالجه بر می آیند زیرا که خلاصه
معالجه چهار طریق بعدد اخلاط بر می آید میشود بلکه دو طریق یکی
حار و دیگری بارد بجهت آنکه در معالجه تبهای دموی و صفراوی و
سوداوی فصد چندان مباینتی نیست و هم چنین در علاج تبهای
بلغمی و سوداوی مشارکات بسیار کافیست و از ترکیب اینها با یکدیگر
نیز تشخیص مرکبات از این مواد آسان است و بالجمله بعد از حدوث تب
اگر مجموع علاماتی که از برای هر یک مذکور شده در نظر بگیرند و حال
مریض را با اینها ملاحظه نمایند تشخیص در نهایت سهولت است و بعد از
تشخیص معالجه بتفصیلی که در هر تبی مذکور شد البته نافع است
و اما تب دق که عبارتست از اینکه حرارت غریبه اعضاء اصلیه
جرم قلب را گرم کند و رطوبات بدن را بتحلیل برد و این تب از اسباب
مختلفه بهم میرسد مثل اسباب سخت خارجیه از عالم هم و غم مفرط
و بالجمله بسبب غلبه حرارت عفونیه بدن شود و از انتقال
تبهای عفونی بسیار اتفاق میافتد و تابع تبهائیکه بسبب ورم یکی
از احشا بهم رسیده باشد نیز میشود بوده ولیکن غالب این است
که بعد از تبهای عفونی و تبهای عفونی و تبهای بحرانی بهم میرسد
و کم اتفاق میافتد که ابتدا حادث شود و این تب را سه مرتبه میباشد

بحسب مزاج و مراتب تاثیر حرارت در بدن و افنای رطوبات آن مریض
اول که تاثیر حرارت نافع است و اکثر رطوبات بدن بحال خود است
تشخیص او بسیار مشکل است بجهت آنکه تاثیر حرارت در برطرف کردن
رطوبات واضح نشده و علاجش آسان است زیرا که فقط مکمل رطوبات که
فانی شده است بدل آن را رسانیدن و تسکین این حرارت کردن در کمال
سهولت است و مرتبه دوم که حرارت قوت گرفته است مشکل تر است
زیرا که رطوباتیکه مقاومت حرارت اند برطرف شده و رطوبات بیگانه را
بتحلیل برده شناختن آسان است بجهت ظهور قوت حرارت و آثار
فنای رطوبات و علاجش مشکل است بعلت آنکه حرارت قوت گرفته است
و رطوبتهای بدن فانی شده است هم تسکین حرارتش و هم عوض رطوبتهای
رفته را آوردن مشکل است و مرتبه سیم که حرارت بمنتهای مرتبه
شدت رسیده است و افنای تمام رطوبتها کرده قابل علاج نیست بجهت
آنکه در این مرتبه ضعف قوتها و اعضا بدرجه کمال رسیده است
و حرارت قوت گرفته و رطوبتهائیکه در اعضا بود برطرف شده رطوبتی
چند است که از مادۀ منی او بهم رسیده و بدل آن را رسانیدن محال است
مثلا هرگاه فتیله چراغ آتش گرفته باشد و جرم فتیله سوخته باشد
هر چند روغن بریزند عوض جرم فتیله نمیتوانند لهذا در این صورت
قابل علاج نیست و حکم کردن و عودای تب در مرتبه اول هرگاه
مسبوق بمرض دیگر نباشد بر بهره اطبا مشکل است زیرا که چیزی
که دلالت بر وجود تب کند بغیر [illegible] و وقوع دیگر تب نمیباشد

موجود نیست

موجود نیست و اغلب اینست که مریض خود را صاحب تب نمیداند و
هرگاه از انتقال تبهای عفونی باشد و رابند حکم بانتقال کردن نیز مشکل است
و بسیار شبیه است بتب لازم بلغمی و هرگاه عرض تب باشد که از امراض
احشا بهم رسیده باشد و چون ابتدای این تب است و اعراضش هنوز بروز
ندارد و حکم بوجودش مشکل است و هرگاه مرکب شود با تبی دیگر تشخیص
مشکل تر و وجهش ظاهر است و در مرتبه دوم تشخیص آسان است
باعتبار ظهور علامات که وضوح و ظهور دارد در لزوم تب است و دیگر
لاغری مفرط در بدن و از اقوی علامات این تب که در مرتبه اولی نیز
این علامات هست اینست که بعد از خوردن غذا در این تب حرارت
اشتداد پیدا کند و رنگ رخسار مریض برافروخته میشود و این
علامات در تبهای عفونی نمیباشد و دیگر از علامات این است که در
بول مریض چربی میباشد که چنانچه در ظاهر میباشد که گویا آب چربی است
و اکثر اینست که در این مرتبه نیز اسهال میباشد و اگر با اسهال دفع
دفع میشود بسیار بدبو مثل بول چرب است و اکثر این است
که در این مرتبه شده بد میباشد و گاه هست که سبب جراحت
ششی باشد که از او عرف اطبا سل میگویند و در مرتبه سیم این علامات
اوضح است و حرارت بسیار شدید میباشد و سقفهای جمجمها فرو میرود و
ملکوجی افتد و بینی باریک میشود و صورت لاغر و کشیده و گوشها
نرم [illegible] کردن باریک و جلد بیرون آمده و تمام بدن بهم خشکیده میشود
و بسا باشد که ناخنها بحدی رسد که کج شود و موها ملبد میشود

و پیش هم میرسد علاج این تب کما هو حقه هر چند مفوض بطبیب
حاذق است و ذکرش خارج از موضع رساله است هرگاه تشخیص آن
در ابتدا و معالجه اش بعد از وضوح بنحوی که مذکور شد مشکل است
هر چند اطبای زمان با تشخیص امراض و تفقد میان و استنباط
از علامات عجایب از اجزاء طبابت غیر واقف اند بلکه مناط طبابت خوش آمد
گفتن با اهل دنیا و رنگین لباسی و چند اساس و دکان عطاری است
پس تعلیم و تعلم این علم از رسوم متروکه است اطباء را باین علم رجوعی
و نه مریض بطبیب احتیاجی است نهایتش چون دو جنس بکار است با
اسباب و علامات و معالجات بتفصیل لایق این رساله مذکور شد از
این جنس بالمره ساکت بود مناسب نبود لهذا باید که علاج این پرداخت
والبته از ملاحظه آن فی الجمله بصیرتی بهم میرسد و طریق معالجه و فرقش
با علاج سایر تبها معلوم میشود پس بدانکه علاج این تب تبرید و ترطیب است
و پس و احتیاج بتنقیه مثل تبهای خلطی نیست زیرا که در این تب عفونت
خلطی که محتاج بتنقیه باشد نیست و اگر از ابتداء معالجه کنند زود علاج
میشود و هر چند بگذرد علاجش مشکل تر میشود تا حدیکه بدرجه سیم
میرسد و علاج ندارد علاج این باد و پیوند این غذا تبدیل و غیر غذا [illegible]
میشود اما انفع از همه ادویه قرص کافور است هر روز نیم مثقال تا یک مثقال
با ماء الشعیر هر روز سی مثقال و شیره تخم خرفه و شیره تخم کدو از هر یک
سه مثقال و لعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و عرق نیلوفر و شربت سیب
و شربت ترنج و شربت لیمو از هر یک که باشد [illegible] بیست مثقال اگر بسرفه باشد خشخاش

واگر سهر باشد

واگر سهر باشد شربت نیلوفر یا شربت بنفشه از هر یک دو مثقال و با
قرص کافور با آب هندوانه و یا انگکدو یا انجیر جو کهنه و بعد از آن
بگل که هفته شب در شغر کرم یا تون حمام گذارند و صبح از آب صاف
آن از بیست مثقال تا چهل مثقال با قرص کافور بدهند و اگر صبح بسیار
زود قرص کافور را با یکی از مذکورات بدهند و بعد از سه ساعت
ماء الشعیر را به تنهائی و بعد از سه ساعت دیگر غذا بعادت را اولی است
و اگر بعد از دوای اول به سه ساعت دوغ بقدریکه معده از عهده
هضم آن تواند برآید بنوشند و بعد از آن غذا میل نمایند هم شاید
و در علاج این تب خوردن شیر الاغ از همه ادویه انفع است و طریق
خوردن آن اینست که طرف صبح روز اول ده مثقال از آن با یک مثقال
نبات فرو برند و روز دویم پانزده مثقال و همچنین روزی پنج مثقال شیر
اضافه نمایند تا بچهل مثقال برسد و همچنین نبات را اضافه نمایند
تا سه مثقال و اگر معده تحمل چهل مثقال را نکند بکمتر از آن بایستند
و سه روز که چهل مثقال را خورده باید باز بترتیب اول کم کنند
تا به ده مثقال و باز بنهج مذکور اضافه نمایند تا چهل مثقال و همچنین
این طریقه را مسلوک دارند تا قدریکه مستغنی از خوردن آن شوند
و اگر قرص کافور را با شیر میل نمایند شاید که بهتر باشد که بسیاری
ادویه احتیاج نباشد و هر گاه با تب دق نزله کسی را تبهای خلطی
باشد خوردن شیر الاغ مناسب نیست با سایر ادویه علاج نمایند
و غذا نان جو با پنیر بی نمک و گاهی با دوغ بدهند و نان گندم

نیز بستان داد و از میوه‌ها هندوانه و انار می خوش و سیب شیرین
و سیب و امرود و خشخاشی تازه بسیار مناسب است و طرف شام
کوشت بره و بزغاله و ماهی تازه مزعفر و جوز بیخته و کله پاچه بره هم بدهند
که مریض رغبت نماید بخورد بدون روغن مناسب است و از بادامی
نیز بیسکی است چنانچه مسکی را در جای خوش هوایی قرار دهند
که آب در آن حوالی بسیار باشد و از میوه‌های رطبه خوشبو مثل
سیب و کلابی در اطراف مریض بچینند و برگ بید در اطراف مکان
او بسیار بریزند و لباس مریض را بلکه رخت خواب او نیز کتان باشد
و بوئیدن کل بنفشه و کل نیلوفر بسیار نافع است و صندل سفید و کلاب
و کافور و آب کشنیز تازه مکرر بر سینه وی بمالند و اگر ضعف غالب
نباشد هر روزه و الا یک روز در میان حمام رفتن مناسب است
و حمام باید که معتدل باشد و مریض عرق نکند و بحمام که میرود میان
آب نیم گرم به نشیند و از حمام که بیرون می آید تمام بدن را بروغن
بنفشه بادام و اگر نباشد روغن تخم کدو چرب کنند و بعد از آن
غذا بخورد و نیز باید که از هم و غم و غضب و گرسنگی و تشنگی و حرکت
مفرط و هر چه خشکی افزاید محترز باشد و از آنچه او را خوش آید
و سبب فرح و انبساط طبع میشود بآنها مشغول باشد مثل
مجالست با اصدقا و ظرفا و ارباب طرب و مغنیان خوش آواز
و سازها و باید که خوانندگی و نواختن سازها بمقامات طرب انگیز
باشد مثل شهناز و عشیران و نشابورک هست و پنجگاه و بالجمله

اگرچه مریض

اگرچه مریض را بنان رغبت باشد باید که مهیا شود و از آنچه متنفر باشد
باید که از او دور باشد این است مجملی از علاج تب دق ولیکن اگر این
تبها با تبهای دیگر خلطی جمع شود باید که از معالجه تعجیل غافل نباشد
و علاج تب خلطی را باحتیاط تمام بکنند و مسهل عنیف ندهند و اگر بهم
یکی از آنها جمع شده باشد ملاحظه جانب و هم بکنند و منضج و محلل
آن بکو [illegible] نماید تجربت بمسخنات زیاده نکنند و سایر که اگر اوقات
با دق میباشد مثل سرفه و اسهال و غیر ذلک مراعات جانب آنها نیز
لازم است چنانچه اگر سرفه شدید باشد قرص خشخاش که صفت آن
در سرفه مذکور شد بدهند یا قرص خشخاشی با شیر الاغ بدهند
و اگر با علامات تب [illegible] باشد چنانچه در نوع اول سرفه مذکور شد علاج بهمان
نحو که مذکور شد بکنند و اگر با علامات غلبه حرارت بر مزاج نیز
باشد و آن نیز در سرفه مذکور شد بهمان نحو علاج نماید سوای آنکه
فصد و تنقیه با دق منافات دارد بنا بر آن علاج بنحوی که مذکور شد
سوای تنقیه و فصد سایر تدابیر را بعمل آورند و اگر اسهال با دق
باشد شیر الاغ مناسب نیست بعوض آن ماء الشعیر باید داد و غالبا
اسهال که میباشد صفراویست پس اگر با شدت حرارت باشد سفوف
الطین بد [illegible] بکند در [illegible] مذکور شد بهمان تفصیل بدهند
و بعد از سکون شدت تشنگی سفوف حب الرمان بنحوی که در زحیر
مذکور شد بدهند و قرص طباشیر قابض با شیره تخم خرفه بوداده
با رب به شیرین با شربت [illegible] بسی نافع است و هرگاه اسهال [illegible]

باهم باشد شربت بوره بسی نافع است و مجرب و حب طباشیر کافوری
بعوض قرص کافور با اسهال مناسب است وصفت قرص طباشیر قابض
اینست ورق گل سرخ سه مثقال تخم حماض بو داده صمغ عربی نشاسته
از هر یک دو مثقال طباشیر گل ارمنی کرده سماق رب هسته بریان کرده
از هر یک یکمثقال تخم اجزا را کوفته و بیخته با گلاب سرشته قرص سازند
قدر شربت یکمثقال با شیرهای مذکوره یا شربت بوره و ماء الشعیر هندی
و ماء الشعیر بجهت اینکه باید جو آن را اندک بو داده باشند صفت
شربت بوره اینست مقدار بیست مثقال مویز را که فقه نیم کوب نموده
بجوشانند و صاف کنند و با صد مثقال قند سفید بقوام آورند بعد
از قوام آمدن ده مثقال طباشیر سوده اضافه نموده هم شاید قدر شربت
از یکمثقال تا پنج مثقال با شیره تخم خرفه بو داده و قرص طباشیر قابض
صفت حب طباشیر کافوری اینست تخم خرفه مقشر سه مثقال تخم خشخاش
سفید پنج مثقال تخم کاسنی تخم خیار تخم کدو رب گل سرخ از هر یک
سه مثقال طباشیر صندل سفید سوده نشاسته از هر یک دو مثقال کافور
یکمثقال اجزا را کوبیده و بیخته با لعاب بهدانه مقطوع بقدر نخودی حب
سازند و از پنج دانه تا ده دانه با شیرههای مذکوره یا ماء الشعیر میل
نمایند و بدانکه در این تب و تبهای خلطی هر گاه سببی که اسهال با آرام
دست و پا و صورت و شکم جمع میشود و هر گاه ادویه قابضه داده شود
تب با اسهال شدت میکند و لهذا محتاج بند و اینکه ماده مرض را دفع کنند
و بعد از آن سبب قبض طبع شود و تنقیح و تب زیاده نشود و الحمد

این صفات مذکوره

این صفات مذکوره در او باشد اینست ریوند چینی چهار مثقال ورق گل سرخ
پنج مثقال پوست بیرون پسته دو مثقال تخم کشنیز دو مثقال عود قماری
مصطکی از هر یک یکمثقال سنبل نیم مثقال آمله مقشر پنج مثقال نیم کوب سوده
سفوف سازند و در وقت حاجت یکمثقال از آن با گلاب بنوشند و اگر ببکر
در میان ناشتا و نفعه هم بدهند شاید و نفع این حبین اسهال این
که با تنقیح بود از دواء عارضات تهیج و تب میل میکرد با این سفوف
که از ترکیب یکی از آبای فقیر است و حقیر او را مسمی بسفوف سده
کرده ام علاج کرده ام و بالجمله درست کردن اسهال اینکه با تب با تنقیح
یا هر دو باشد روانی بابی سفوف میرسد و جهت اطفال ادغانی
الخصا دو او درای سفوف میتوان کرد و در نهایت تمیز و تشخیص
این مراتب منوط برای طبیب است و ذکر همه چنانچه سابقا مذکور شد
برای اینکه ناظر این رساله را علاج تب دق نماید با اختلاف
با معالجه تبهای خلطی بداند و اگر عمل برای طبیبی هم کند بر صواب
خطای آن مطلع نشود و اگر مضطر شود با اینکه خود معالجه نماید فی
الجمله بصیرتی داشته باشد که خطای فاحش نکند و من الله الاعانة فی
الامور اما اورام و بثورها چون ذکر مجمع انها لایق حال این رساله نیست
بد کرد و غیره انها که کتبه الوضوع و تشخیص و علاج انها بد و حض
طبیب میسر است پرداخت یکی شرا است و آن عبارت است از دانهای
کوچک بسیار که در ظاهر جلد بهم میرسد و مایل بسرخی هست گاه
که در میان دانهها دانهای بزرگ نیز میباشد و چندان فرق

در گوشت نیست و خارش بسیار میدارد و اکثر اینست که مجموع بیکبار قعد
برون میکند و سبب آن یا خون صفراویست یا بلغم مالح زیرجلدی که آن نیز
بلغمی است مخلوط بصفرا و علامت دموی شدت سرخی است و شدت
سوزش و خارش و حرارت ملمس و آنکه بعد از ظهور بعد هیجانش
بیشتر است علاجش فصد است اگر با علامات غلبه خون چنانچه در علاج
دموی مذکور شد باشد و الا شاید که بایره تا این نوع شود و احتیاج
بفصد نباشد و خوردن آب انار ترش با شیرخشت و گاهی با بزر قطونا
با سکنجبین و شیره تخم خرفه یا آنکه آلوی بخارا بیست دانه و تمر هندی پانزده
مثقال و زردالوی خشک پانزده مثقال بخیسانند و آب صاف آن را
با شیرخشت یا بدون شیرخشت بنوشند و خوردن دوغ هم نافع است
و غذا آش ماش و عدس و آش غوره و تمر هندی و شلغم با گوشت
بره و بزغاله و مرغ بچه و ماهی تازه مناسب است و گاهی خیار و آلو و
و آلوی تازه و هندوانه که عوض اسفناج نافع و ترتیزک و روغن
بالکلیه ضرر بلکه واجب است و عکسه آب نیم گرم بر بدن ریختن و بدن را
با سبوس گندم و تخم خربزه کوبیده شستن بسیار نافع است و سرکه
و گلاب و روغن گل مسح بر بدن مالیدن بسیار نافع است و مالیدن
آب غوره هم نافع است و علامت بلغمی آنست که آنها چندان سرخ رنگ
نیست و ظهور و هیجانش در شب بیشتر است و حدت و حرارتیکه
در دموی میباشد در بلغمی نیست علاجش خوردن گلقند است
و سکنجبین و خوردن اطریفل صغیر یا ایارج فیقرا بعد از ان نافع است

وخوردن اطریفل

وخوردن اطریفل صغیر در هر دو نوع نیز نافع است و دیگر در حمام رفتن و با آب
نیم گرم بدن را شستن و مالیدن آب کرفس و سرکه و آرد جو در این نوع
از مجربات است و تبرید در این نوع کمتر از نوع اول باید کرد و دیگر آنکه
دو فرد مذکور دمل است و آن ورم حار است و صنوبری الشکل
و سبب آن خون حار مخلوط برطوبت است و علاجش علاج نوع اول است
از شری در هر تدابیر دوائی و غذائی و خوردن سکنجبین صاحب
دمل را بسیار نافع است و اضمده دمل با این نهج است در ابتداء
باید بزر قطونا را با سفیده تخم مرغ مخلوط نموده ضماد نمایند که مانع
تزاید و تسکین وجع و منضج است ضماد دیگر گندم جاییده ضماد نمایند
و اگر کسیکه بجاید گندم را ناشتا باشد انفع است ضماد دیگر خمیر باید نهاد
یا با روغن بید انجیر یا با دوشاب دیگر پیاز پخته دیگر هسته تمر هندی را
کوبیده با شیر یا بدون آن یا با آب پیاز ضماد نمایند و دیگر تخم مرو تخم انجیر
خشک سفید با انجیر کاو و عسل و روغن زرد و اندکی بوره پخته نمایند
دیگر آنکه با حقنه و مرارات باشد ماست و سیر با کتیرا و تخم مرو و موم
زرد و گل ریحی با شیر گاو دیگر اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و هسته تمر
هندی و آرد گندم با روغن کنجد و موم زرد و بدون روغن و موم
و اگر سرکهی کبوتر را ضماد نمایند بعد از انفجار است و هسته تمر هندی را
کوبیده و بجوشانند اندکی پیه مرغ اضافه نموده استعمال نمایند مجرب است
و استعمال سرگین کبوتر با هر یک از مذکورات نافع است و همچنین
از ضمادات منفجره این ضماد مشهور است خمیر ترشی آهک آب ندیده

سرکین کبوتر بره ومخم مرغ عسل واکثر از اینها سنجرنشود بلشتر برسند
تا منجر شود بعد از انجا ره بارد شود چرک ان اغلب گسکه خود ملتئم
میشود واکر خود ملتئم نشد کلنار وپکی صبر سقوطری بره وجون
ماز وامثال اینها از ساییده بر او بپاشند وکسیکه زنکرر مار وتل عارض
شود بسیار محجام رفتن رفع ان میکند واطراف وتل که زنوانداخته
باشند اکثر اینست که دیکر وتل بهم نمیرسد ووتلی که در سر بهم
رسد باید که خوب محافظت نماید که از حرکت سواری وغیر هشیار
نشود الا کاه باشد ناصور شود ولی مشکل شود وطریق محافظت
اینست که کاغذیکه اطراف از سریشم زده باشند بر عقب دو وتل بچسبانند
چنانچه اطراف کاغذ بر دور کاغذ بر دور وتل چسبیده باشد ووسط
ان قدر وتل را نرساید محافظت نماید وجراحت وتل را چنان باک
کنند که اطراف وتل مالیده نشود زیرا که بیم ان هست که بجای بجا برسد
باز وتل بهم رسد اما مداوای سموم چون سموم مشروبه وملدوغه
انواع بسیار میباشد وذکر علاج اینها مفصلا بطول می انجامید بذکر
بعضی از ادویه مشترک النفع وذکر علاج بعضی از افراد مشهوره
اینها بر داخت بدانکه با خود داشتن شاخ کاوکوهی ومادزهر هلیله
یا هندی یا قندهاری یا کابلی بسیار خوب است وفادزهر حیوانی
وزبر جد وجبل حجر مصطفائی که کل داغستانی ومهره مار وتخم وبرک
مخلصه هر یک از اینها مانع گزیدن جانورهای گزنده است وبا خود
داشتن مساوی مجموع یا بعضی اینها را ومالیدن وخوردن هر یک از اینها

در علاج سموم

در علاج سموم مشروبه وملدوغه نافع است واز ادویه مشترک النفع
در علاج جمیع سموم تریاق فاروق است وبعد از ان مثرودیطوس
وبعد از ان تریاق الطین که صفت ان اینست که کل داغستانی حب الغار
سلوبی برهنه کاو چرب نموده وبا مساوی ادویه عسل بقوام آورده
سرشند قدر شربت یکمثقال است ودر بعضی نسخ ابهل ساییده نصف یکی
از اینها اضافه نمایند واین تریاق بدل از زهر باد میکند ودیکر تریاق
اربعه که صفت ان اینست حب الغار ومر وجنطیانا روند طویل هر یکی اجزا مساوی
کوبیده بیخته سه برابر اجزا عسل بقوام سرشند قدر شربت یکمثقال
لیف ترکیبی دیکر که در رفع تمامی سموم عظیم النفع است برادسنک
خشک مغز کرده وزهر کدام یکمثقال نمک طعام یکمثقال انجیر سه عدد کوبیده
مخلوط نمایند وهم چنین این ترکیب نیز در رفع تمامی سموم عظیم النفع است
ودیکر مغز بادام رسیده است مغز کرده وسداب نمک طعام از هر یک
یکمثقال انجیر کوبیده بقدر یکدانه اجزا همه را حب کنند قدر شربت تا هشت مثقال
وبعضی در این ترکیب مغز هسته ترنج یکمثقال هم اضافه نموده اند اما
تدبیر عام النفع در رفع سموم مشروبه اینست که آب گرم وروغن
کاو وآبیکه شبت در ان جوشانیده باشند وآب نمک وعسل وبوره
بنوشند وشکر قی کنند وبعد از ان شیره وروغن کاو وبنوشند
واکر از ان حرارت سم از التهاب وحرارت مفرط وتشنکی مفرط وخشکی
دهان باشد صندل کافور برنج پستان چوب که محل قلب است
با آب خیار وکاهو وکاسنی وکشنیز سبز هر یک که باشد بمالند

و روغن تخم کدو و لعاب بزرقطونا و ماء الشعیر و شیره کاهو بیاشامند
و از میوه‌ها خیار و هندوانه و آلو و از بقول کاهو و خرفه و اسفناج بدهند
و اگر آثار برودت سم از سستی اعضا و سردی بدن و عرق سرد
و خواب بسیار و سنگینی دست و پا ظاهر باشد سیر و سداب
بخورانند و حلتیت با شیر و جندبیدستر بر بینی و دماغ و زیر بینی
چرب بمالند و غذا نخود آب یا کباب از گوشت کبوتر و مرغ با ادویه
حاره بدهند و ادویه که در علاج مطلق سموم گذشت بعد از اینها
بدهند و اگر درد امعا و برآمدن کف از شکم و احتباس طبع بهم رسد
حقنه نمایند باین دستور سناء مکی سه مثقال بسفایج حلبه از هر یک
دو مثقال حلتیت سکبینج از هر یک یکمثقال شکر سرخ و اگر نباشد شکر
سفید ده مثقال بوره ارمنی نیم مثقال شیر تازه روغن زیتون پنج مثقال
و اگر نباشد روغن بادام تلخ و اگر غش و عرق سرد و بیهوشی و سایر
اعراض ناخوش بهم رسد ملکها گلاب بصورت بریزند و دست و پاها
بمالند و معده را بقوت تمام بمالند و الحمد از تریاقات در اینجا مذکور شد
که میسر شود در حلق بریزند و اگر اسهال و عطش زیاد رسد
حقنه مناسب بنوشند تریاقات مذکوره با دوغ تازه و آب سیب و آب به
و آب غوره بدهند و چون افیون از ادویه بسیار مشهور است ذکر
معالجه آن بخصوص مناسب است بدانکه افیون و امثال آن مثل ماقوره
و شوکران و بنج البنج موجب سستی اعضا و خارش بدن و سرد
شدن دست و پا و سستی سر تا پا و تاریکی چشم و گرفتگی گلو و سنگینی زبان

و بکود رفتن چشمها

و بکود رفتن چشمها و خواب بسیار و سنگینی دست و پاست و چون
بحد عرق سرد و خشکی اعضا و خواب سنگین با فراط رسید علاج ندارد
و بدن افیون خورده را هر گاه لخت نهند یا بپوشند بوی افیون میدهد
علاجش او تلقی کنند بقیات مذکوره و هم تدابیر به تهیجی است که در
معالجات مشترکه مذکور شد و الحمد با افیون خصوصیت دارد سکنجبین
با افسنتین و بکرم حلتیت و جندبیدستر و فلفل را بعسل اخراج
کوبیده با وجه مجموع عسل بقوام آورده لیسیده شود و قدر شربت دو مثقال
و دیگر سیر و کرفس و دیگر بسرکه و صعتر و افسنتین با روغن گل
سرخ و اگر بقدر افیون که خورده شده مساوی آن جندبیدستر
بخورند رفع مضرت آن میکند و بوییدن جندبیدستر و حلتیت
و در میان آب گرم نشستن و سر را گرم نگاه داشتن و خورانیدن
آب گوشتهای چرب لازم است و مخصوص بهر سمی که باشد خصوصا
افیون خورده را نگذارند که بخواب رود اما سموم ملزوعه بذکر چند
فرد از آنها اکتفا میشود بدانکه گزیدن هر یک از حضرات مانند
که اول بالاتر از آن موضع را محکم ببندند و دم نیش را شکافته تا
باشد و بر روغن گل سرخ مضمضه کرده باشد بمکد و آب دهان را بیندازد
و بعد از آن زراوند طویل بخاید و دیگر موضع گزیدگی را حجامت کنند
بی آنکه تیغ زنند و اگر موضع را زلو بیندازند هم نافع است و اگر گزنده
مار باشد بر موضع گزیدگی پیاز بگذارند و شیر پیاز بر ریزند تا شیر بسته شود
و اگر مهره جنبده است آنکه را بایند و چون شیر دیگر بسته نشود

بیفتد علامت نجاتست و در بعضی از حیوانات سمی مثل بعضی از انواع
یا بر بدن عضوی را که سم بتمام بدن نرسیده باشد و ان ممکن القطع باشد
لازم است که بدین مار و علامت گزیدن مار اینست که از موضع گزیدن
اول خون بیرون می آید و بعد از ان چرکی مثل زرداب و موضع
ورم میکند و در اول ورم سرخ میباشد و بعد از ان سبز میشود
و دهان و زبان خشک میشود و در اندرون التهاب بهم میرسد
و بدن گرم میشود و عرق سرد می آید و رنگ چهره بسبزی مایل میشود
و غثیان و غشی و ضعف میشود هر چند مار از انواع میباشد و در
علاج با یکدیگر مخالفند اما در نهایت از معالجه انچه مشترک است
و در همه انواع اینست لعلاج در معالجات مشترکه هر یک از حیوانات
سابق مذکور شد تریاق فاروق اعظم ادویه مار گزیدگی است و انچه
خاص او است هست تریاق است و اگر شکم خروس را شکافند
و بر موضع گزیدگی گذارند جذب سم میکند و خوردن روغن کهنه
که لااقل یکسال گذشته باشد بسیار نافع است و بعضی مستغنی
از سایر معالجات دانسته اند و نشستن در میان شیر بسیار نافع است
گزیدن عقرب علامتش درد شدید است و دو حالت مختلف بهم میرسد
گاهی سرمای سخت و گاهی شدت حرارت است و بسی باشد که
بجمیع اعضا و منفی و عرق سرد عارض میشود و قضیب ورم میکند
منی منعقد بیرون می آید انتصاب شود علاجش بدستور معالجات
مشترکه است تفصیل و انچه خاص او است دم یکی را بموضع گزیدن

بمالند و لیفا

بمالند و لیفا دار فلفل با سرکه بموضع ... یا شکم شکافته گرم ضماد نمایند
تخم بچه از گنجشک ضماد نمایند ضماد تریاق نافع مرغ نافع است و تریاق خاص
او اینست پوست بیخ کبر افسنتین زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق
اجزا برابر با عسل معجون نمایند قدر شربت چهار دانگ و خوردن سیر
خام کوبیده بسیار نافع است و عقرب گزیدگی را از همه معجونات اجتناب
لازم است خصوصا گزیدن رتیلا و عنکبوت از گزیدن رتیلا و بعضی
از انواع عنکبوت علامتش ورم موضع گزیدن و درد سعت و خارش بدن
و در بعضی بجمیع بدن و برآمدگی شکم و عرق منقطع و عطش و در سرفه
و قی دایم و در بعضی رفتن منی از احلیل و ضربان باد از مقعد و اضطراب
عظیم و خواب بسیار و سنگینی بهم رسد علاجش بدستور معالجات
مشترکه است و انچه خاص او است نشستن در اب گرم است خصوصا
در حمام که فی الحال وجع را ساکن میکند تا چند روز در حمام مکرر نافع است
و بعد از سکون وجع موضع گزیدگی را با آب و نمک گرم شستشو نمایند و بعد از
ان خاکستر چوب انجیر و اهلیلج کابلی و تره تیزک و نمک را با آب بسیار گرم
بسرشته ضماد نمایند و شربت تریاق خاص او است گزیدن زنبور علامتش
ورم است و سرخی موضع گزیدن علاجش بعد از معالجات مشترکه مالیدن
و مالیدن تریاقات و مالیدن گل ارمنی است با سرکه و گل است با
آب غوره و ضماد سرگین تازه گاو و ریختن آب یخ بر موضع گزیدن
ماکه بر نهند و اگر موضع گزیدن را در آب بسیار گرم نگاه دارند و بلا
فصل فی الفور با آب یخ نمایند تسکین وجع میکند و خیره در تسکین وجع

عقب آن را بمو رسید آنکه مالیدن جهت رفع ظلمت بصر از چشم [illegible]
شده بسیار بسود آن است و چون [illegible] هم [illegible] روست شده الکبیر [illegible]
ذبح است و استعمال آن شاق [illegible] جمع است و اگر جمع
شد به بطالت [illegible] علاج [illegible]
که در حلقات مشهور که مذکور شده و دیگر از حلقات مشهور که مذکور شده
در [illegible] مذکورات [illegible] خاصیت [illegible] حیوانات
[illegible] تدبیر [illegible] در
[illegible] مذکور شده [illegible] را
[illegible] مقام [illegible] عملیه
[illegible] چوب [illegible] اهل التسویه
[illegible] حیوانات و [illegible] حیوان [illegible] نطفه
[illegible]
و [illegible] مذکور شده [illegible]
و [illegible] حلقات
[illegible] موافق [illegible]
[illegible] کتب طبیه مذکور است [illegible]
[illegible] غریب [illegible]
[illegible] التسویه [illegible] اوراق
[illegible] موافق [illegible] علاج بعضی امراض [illegible]
در علاج [illegible] حرمت [illegible] استعمال است [illegible]

الیه

89

[illegible] موضوع [illegible] شد
[illegible] فی [illegible]
التجنیب [illegible] عشر [illegible]
[illegible]
و [illegible] بعد الالف [illegible]
[illegible]

BLANK PAGES

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله
اجمعين اعلم ان الطب علم يعرف منه احوال بدن الانسان
من جهة ما يصح ويزول عنها ليحفظ الصحة حاصلة ويستردها زايلة
اما بعد فهذا المختصر مشتمل على نبذة مما يجب استحضاره من
صناعة الطب انتخبته من كتب المتقدمين ورتبته على عشر مقالات
المقالة الاولى في امور الطبيعية وهي تشتمل على خمسة فصول الفصل الاول
في الاركان والامزجة اما الاركان فهي اجسام بسيطة وهي اجزاء
الاولية لبدن الانسان وغيره التي لا يمكن ان ينقسم الى اجسام مختلفة
الصور والطبايع وهي اربعة الاول النار وهي حارة يابسة الثاني
الهواء وهو حار رطب الثالث الماء وهو بارد رطب الرابع الارض
وهي باردة يابسة واما الامزجة فنقول ان الاركان اذا تصغرت اجزاؤها
وتماست وفعل بعضها في بعض بقواها المتضادة وكسر كيفية كل واحد
منها سورة كيفية الآخر فاذا انتهى الفعل والانفعال بينها الى حد احدث
لذلك المركب كيفية متشابهة متوسطة في جميع اجزاءه وهي المزاج

وينقسم بحسب

وينقسم بحسب القسمة العقلية الى ما يكون معتدلا بالحقيقة وهو ان يكون
مقادير من الكيفيات المتضادة في الممتزج متساوية ويسمى معتدلا
حقيقيا والى ما يكون خارجا عن الاعتدال الحقيقي لكن القسم الاول مما
لا يمكن ان يوجد اصلا بل الذي يوجد من الامزجة انما هو الخارج عن الاعتدال
الحقيقي وينقسم الى ما يسميه الاطباء معتدلا لا بالفرض وهو ان يكون
لموضع ما نوع مزاج وهو اصلح الامزجة له والى ما يكون خارجا
عن هذا الاعتدال واما المعتدل بهذا المعنى فيفرض له ثمانية اوجه
من الاعتبارات الاول المعتدل النوعي بالقياس الى ما هو خارج عنه
وهو المزاج الذي يحصل الانسان بالقياس الى ساير الحيوانات الثاني
المعتدل النوعي بالقياس الى ما هو داخل في نوعه وهو المزاج الذي
يحصل لاعدل شخص من اشخاص نوع الانسان الثالث المعتدل
الصنفي بالقياس الى ما هو خارج عن صنفه وهو المزاج الذي
يحصل لسكان الاقليم الرابع بالقياس الى ساير الاقاليم الرابع
المعتدل الصنفي بالقياس الى ما هو داخل في صنفه وهو المزاج الذي
يحصل لاعدل شخص من اشخاص صنف معين الخامس المعتدل الشخصي
بالقياس الى ما هو خارج عنه وهو المزاج الذي يحصل لشخص معين
بالقياس الى شخص آخر حتى يكون موجودا صحيحا السادس المعتدل
الشخصي بالقياس الى احواله في نفسه وهو المزاج الذي اذا حصل
الشخص كان على افضل ما ينبغي ان يكون عليه السابع المعتدل العضوي
بالقياس الى غيره وهو المزاج الذي اذا حصل للعضو يجب ان يكون

لنوع كل عضو من الاعضاء يخالف بدعين التاسع المعتدل العضوي
بالقياس الى حاله الظاهرة في نفسه وهو المزاج الذي اذا حصل للعضو
كان على افضل ما ينبغي ان يكون عليه واما الخارج عن الاعتدال الذي
بحسب اصطلاح الاطباء ينقسم الى ثمانية اقسام لانه اما ان يكون احر
مما ينبغي او ابرد منه او ارطب منه او ايبس منه او احر وارطب منه او احر
وايبس منه او ابرد وارطب منه او ابرد وايبس منه الفصل الثاني في الاخلاط الخلط
جسم رطب سيال يستحيل اليه الغذاء اولا وانواعه اربعة الدم وهو
حار رطب والصفراء وهي حارة يابسة والبلغم وهو بارد رطب والسوداء
وهي باردة يابسة وكل واحدة منها ينقسم الى طبيعي وغير طبيعي اما الدم
الطبيعي فهو احمر اللون لا نتن له معتدل القوام حلو جدا اما غير الطبيعي
فهو الذي يخالفه في ذلك واما الصفراء الطبيعي فهي رغوة الدم
وهو احمر ناصع خفيف يتولد من الكبد اما غير الطبيعي فاقسامه
اربعة الاول المرة الصفراء وهي صفراء يخالطها رطوبة رقيقة الثاني
المرة المحية وهي التي يخالطها رطوبة غليظة الثالث الصفراء الكراثي
وهي يكون من تركيب من الصفراء المحترقة ومن المرة الصفراء وتولدها اكثر ما
تكون في قعر المعدة الرابع الصفراء الزنجاري وهي اسخن انواع الصفراء
واطبعها قريب من السموم يتولد في الكبد اما البلغم الطبيعي فهو الخلط
الذي يصلح لان يصير دما وكانه دم ناقص عن تمام النضج واما غير الطبيعي
فاقسامه خمسة الاول الحلو وهو الذي يخالطه قدر من الخلط الحار الحلو
الثاني المالح وهو الذي يخالطه مرة محترقة وهو اسخن الاصناف

الثالث الحامض

الثالث الحامض وهو بلغم قد عملت فيه حرارة ضعيفة الرابع العفص
وهو الذي يغلب عليه الجوهر الارضي وهو اكثف الاصناف من البلغم
الخامس التفه وهو الذي لا طعم له ويغلب عليه الجوهر المائي وهو ابرد
اصناف البلغم السوداء الطبيعي فهي عكر الدم الطبيعي واما غير
الطبيعي فهي اي الخلط المحترق اما كيفية تولد الاخلاط فاعلم
ان الغذاء وهو الجسم الذي من شانه ان يصير جزءا من بدن الانسان
اذا ورد على المعدة استحال فيها الى جوهر شبيه بماء الكشك الثخين
اي غليظ الذي يسمى كيلوسا وينجذب الصافي منه الى الكبد فيندفع
من طريق العروق المسماة بماساريقا وينطبخ في الكبد ويسمى كيموسا
فيحصل منه شيء كالرغوة وشيء كالرسوب وقد يكون معها شيء
محترق ان افرط الطبخ وشيء فج ان قصر الطبخ فالرغوة هي صفراء
الطبيعية والرسوب هي سوداء الطبيعية والشيء المحترق اللطيفة
صفراء غير طبيعية وكثيفه سوداء غير طبيعية والشيء الفج هو البلغم
واما المصفى من هذه الجملة نضيجا فهو الدم فسبب الدم الفاعلي
هو حرارة معتدلة وسببه المادي المعتدل من الاغذية والاشربة
الفاضلة وسببه الصوري النضج الفاضل وسببه الغائي تغذية
البدن وتخيينه طبيعية والصفراء سببها الفاعلي اما الطبيعية
منها فحرارة معتدلة واما المحترقة منها فالحرارة المفرطة وسببها المادي
اللطيف الحار الحلو الدسم والحريف من الاغذية والاشربة وسببها
الصوري في الطبيعي منها هو النضج الفاضل وفي غير الطبيعي مجاوزة

النضج الى الافراط وسببها الغائي تغذية الاعضاء الذي يجب ان يكون
في غذائها قسط من الصفراء وتلطيف الدم ليسهل نفوذه في المجاري
الضيقة ولذعها الامعاء لتحس بالحاجة الى دفع الفضلة وسبب البلغم
الفاعلي حرارة مقصرة وسببها المادي الغليظ الرطب الممتزج البارد
من الاغذية والاشربة وسببه الصوري قصوره النضج وسببه الغائي
ان يكون للغذاء معد التغذية البدن وترطيبه وتغذية بعض الاعضاء
التي يجب ان تكون في غذائها قسط من البلغم وسبب السوداء
الفاعلي اما الطبيعية منها فحرارة المعتدلة واما المحترقة منها فحرارة
مجاوزة عن الاعتدال وسببها المادي الغليظ القليل الرطوبة من الاغذية
والحار منها حد وسببها الصوري الثقل الراسب بحيث لا يسيل
ولا يتحلل وسببها الغائي تغذية الاعضاء التي يجب ان يكون في غذائها
قسط من السوداء وتنبيه لشهوة الطعام بان تنصب الى فم المعدة
من الطحال اخلاط رقيقة سوداوية عفوصة وحموضة فيشد
معفوصتها ويدغدغ لحموضتها فتنبه الشهوة الفصل الثالث
في اعضاء وهي اجسام متولدة من اول مزاج الاخلاط كان الاخلاط
اجسام متولدة من اول مزاج الاخلاط كان الاركان وهي تنقسم
الى الرئيسة وغير رئيسة والتي ليست رئيسة تنقسم الى خادمة
الرئيسة والى غير خادمة الرئيسة والتي ليست بخادمة الرئيسة
تنقسم الى مرؤوسة وغير مرؤوسة والاعضاء الرئيسة هي التي تكون
مبادي القوى المحتاج اليها في بقاء الشخص او النوع اما بحسب

بقاء الشخص

بقاء الشخص فثلثة القلب وهو مبدأ قوة الحيوة والدماغ وهو مبدأ
قوة الحس والحركة والكبد وهو مبدأ قوة التغذية واما بحسب بقاء النوع
فهذه الثلثة مع رابع وهو الانثيان واما خادمة الرئيسة فمثل الاعصاب
للدماغ والشرايين للقلب والاوردة للكبد واوعية المني للانثيين
واما الاعضاء المرؤوسة بلا خادمة فهي الاعضاء التي تجري اليها القوى
من الاعضاء الرئيسة كالكلى والمعدة والطحال والرية واما الاعضاء
التي ليست بخادمة ولا مرؤوسة فهي الاعضاء التي تختص بقوى
غريزية لها ولا يجري اليها من الاعضاء الرئيسة قوى اخرى كا
لعظام والغضاريف وتنقسم الاعضاء بالجملة الى مفردة وهي التي
اي جزء محسوس اخذت منها كان مشاركا للكل في الاسم والحد
والى مركبة وهي التي لا يكون كذلك وتسمى اعضاء آلية الفصل
الرابع في القوى وهي ثلثة اقسام طبيعية وهي في الكبد وحيوانية
وهي في القلب ونفسانية وهي في الدماغ اما الطبيعية فتنقسم
الى قسمين مخدومة وخادمة اما المخدومة فتنقسم الى ما يتصرف
في الغذاء لبقاء الشخص وهي الغاذية والنامية والى ما يتصرف
في الغذاء لبقاء النوع وهي المولدة والمصورة اما الغاذية فهي
التي تحيل الغذاء الى مشابهة المغتذي ليخلف بدل ما يتحلل
واما النامية فهي التي تزيد في اقطار الجسم على التناسب الطبيعي
ليبلغ تمام النشو اما المولدة فعلى نوعين نوع تحصل المني المذكر
والانثي ونوع تفصل القوى التي في المني فيمزجها تمزيجات بحسب كل

عضو عضو ويسمى المغيرة الاولى واما المصورة فهي التي تصدر
عنها تخطيط الاعضاء وتشكيلاتها ويسمى المغيرة الثانية
واما الخادمة فهي الجاذبة والماسكة والهاضمة والدافعة للثقل واما
الحيوانية فهي التي تفعل انبساط القلب والشرائين وانقباضها
لترويح الروح بالنسيم واخراج الابخرة الدخانية الى القلب وبها
يكون حركة الخوف والغضب واما النفسانية فتنقسم الى مدركة
ومحركة اما المدركة فتنقسم الى ما هو في الظاهر والى ما هو في الباطن
اما التي في الظاهر فهي السمع والبصر والشم والذوق واللمس
واما التي في الباطن فالحس المشترك والخيال والمتصرفة والوهم
والحافظة اما الحس المشترك فهي التي يتادى اليها جميع الصور
المحسوسة ومحلها اول البطن المقدم من الدماغ واما الخيال فهي
التي تحفظ ما يقبله الحس المشترك من الصور المحسوسة بعد الغيبة
ومحلها اخر البطن المقدم من الدماغ واما المتصرفة فهي التي تتصرف
في الصور المحسوسة ومعانيها الجزئية بالتركيب والتفصيل مثل ان
تخيل انسانا ذا راسين فقد ركب راسين على بدنه ومثل
ان تخيل عدم الراس فقد فصلت راسه عن بدنه ومحلها
اول البطن الاوسط من الدماغ واما الوهم فهي القوة التي تدرك
بها المعاني الجزئية المتعلقة بالمحسوسات من الموافقة والمخالفة
كالصداقة والعداوة ومحلها اخر البطن الاوسط من الدماغ ايضا
واما الحافظة فهي التي تحفظ المعاني المدركة بالوهم ومحلها البطن

الاخر من الدماغ

الاخر من الدماغ واما المحركة فتنقسم الى باعثة وفاعلة اما الباعثة
فهي التي تدعو الى الحركة نحو المنافع والمظنون انه نافع او تدعو الى الحركة
عن الضار او المظنون انه ضار واما الفاعلة فهي القوة المحركة المستعملة
للعضلة المطيعة للقوة الباعثة الفصل الخامس في بقية الامور الطبيعية
وهي الافعال الصادرة عن القوى والارواح والاسنان والالوان
والسحنة والفرق بين الذكر والانثى اما الافعال فتنقسم الى مفرد
ومركب اما المفرد فهو الذي يتم بقوة واحدة كالهضم والجذب
والامساك واما المركب فهو الذي يتم بقوتين فصاعدا كنفوذ
الغذاء فانه يتم بقوة الجاذبة والدافعة واما الارواح فهي اجسام
لطيفة تحدث من بخارات الاخلاط المحمودة من الكبد ولطافتها
وتنقسم الى طبيعية وهي التي تنفذ من الكبد في العروق غير الضوارب اوردة
الى جميع البدن والى نفسانية وهي التي تنفذ من الدماغ في العصب
الى اقاصي الاعضاء الى فضاء البدن واما الاسنان فهي اربعة سن
النمو وهو سن الذي يكون فيه النمو ومنتهاه قريب من ثلثين
سنة وتغلب الحرارة والرطوبة في هذا السن والسن الوقوف وهو
المستكمل النمو من غير ان يظهر نقص ومنتهاه قريب من خمس واربعين
او اربعين سنة وتغلب الحرارة واليبوسة في هذا السن وسن
الكهولة وهو سن الانحطاط في بقاء القوة وهو سن الذي يتبين
فيه النقصان الا ان القوة لم تضعف وهذا قريب من الستين
سنة وتغلب البرودة واليبوسة في هذا السن وسن الانحطاط

مع ظهور ضعف القوة وعجزها وهو سن الشيخوخة الى آخر العمر و تغلب
البرودة والرطوبة الغريبة في هذا السن اما الالوان فالابيض من
البلغم والاحمر من الدم والاصفر من الصفراء والاسود من السوداء
واما السحنة فهي حال البدن في الجسد من السمن والهزال والسمن
ان كان شحميا فهو من البرودة والرطوبة فان كان لحميا فهو
من الحرارة والرطوبة والهزال ان كان مع السمرة فهو من الحرارة
واليبوسة وان كان مع البياض فهو من البرودة والرطوبة
واما الفرق بين الذكر والانثى والذكر احر وايبس والانثى ابرد وارطب
المقالة الثانية في التشريح كل اعضاء ويشتمل على سبعة فصول
فصل اول في العظام اما الجمجمة فهي مركبة من سبعة اعظم اربعة
كالجدران وواحدة كالقاعدة والباقيان يتالف منها القحف
وبعضها شعوب الى بعض بدروز يقال له الشئون وهذه العظام
يسمى قبائل الراس واما الحنك الاعلى مركب من اربعة عشر عظم والاسفل
من عظمين والثنى والثلثين سنا واما اليدان فكل واحدة منهما
مركبة من كتف وعضد وساعد ورسغ وساعد مؤلف من
عظمين متلاصقين يسميان الزندين الاعلى والاسفل والرسغ
مؤلف من ثمانية اعظم والكف مؤلف من اربعة اعظم وخمسة
اصابع مع الجميع من خمسة عشر عظما واما العنق فمركبة من سبعة
اعظم عظام هي فقرات العنق واما الترقوة فمركبة من سبعة عشر
فقرة واربعة عشر ضلعا واما العجز فمركب من ثلث فقرات

ويتلوها عظمان

95

ويتلوها عظمان يسميان عظمي العانة واما العصعص فمركب من ثلث
فقرات غضروفية اما الرجلان فكل واحدة مركبة من فخذ وركبة وساق
وقدم اما الفخذ فمركب من عظم هو اعظم ما في البدن مفرد مدور
فخرج الوركين والساق مركب من عظمين متلاصقين يسميان قصبتي الكبرى
والصغرى والقدم مركب من كف وعقب وزورقي ونردي واربع
عظم الرسغ وخمسة للمشط وخمسة اصابع مركبة من اربعة عشر
عظم وكعب جملة عظام البدن بدن الانسان منفعتها اثنتان
تنبيه الجسد وحفظه   في بقية الاعضاء المفردة اما الغضروف
فهو جسم الين من العظم واصلب من سائر الاعضاء خلق ليحسن
به اتصال العظم بالاعضاء اللينة واما العصب فهو جسم ابيض
لين في الانعطاف صلب في الانفصال خلقت ليتم به الاعضاء
الحس والحركة وينقسم الى ما ينبت من الدماغ وهي سبعة ازواج يكون
بها حس الحواس الخمس وحس بعض الاعضاء والى ما ينبت من
النخاع وهي احد وثلثون زوج وفرد لا زوج له وبها حس الاعضاء
التي دون الرقبة وحركتها واما الاوتار فهي اجسام تنبت
من اطراف العضل شبيهة بالعصب فعلها في الاعضاء التحريك فانها
تجذبها بانجذابها وتارة بارخائها باسترخائها واما الرباطات
فهي اجسام شبيهة بالعصب تاتي من العظم والى اللحم وتوصل بين
طرفي عظمي المفاصل وبين اعظم اعضاء واما العضلات فهي
اجسام لحمية الجسد وتركيبها من اللحم المحض ومن العصب والاوتار

والغشاء والرباطات ومنفعتها ان تحرك الاعضاء بمعاونة الاوتار
لها وان تمسك العظام وتحقن الحرارة الغريزية في الجسد اما العروق
الضوارب التي تسمى الشرايين فهي اجسام عصبية مضاعفة نابتة
من القلب مجوفة ليس لها حس وحركة في نفسها وفي تجويفها روح
كثيرة ودم قليل ومنفعتها ان تفيد الاعضاء قوة الحيوانية روح
التي تحملها من القلب واما العروق غير الضوارب التي تسمى الاوردة
فهي اجسام عصبانية غير مضاعفة نابتة من الكبد مجوفة ليس
لها في نفسها حس وحركة وفيها دم كثير وروح قليل ومنفعتها
ان تسقي الاعضاء الدم التي تحمله من الكبد واما الشحم فهو جسم
ابيض لين وهو من مائية الدم ودسومته يعقده البرد في
نفسها ومنفعته ان يرطب الاعضاء التي يجاوره واما اللحم
فمتولد من متين الدم ويعقده الحر واليبس ومنفعته ان يسوي
الاعضاء ويدفع الافات عنها اما الغشاء فانه جسم عصباني
رقيق عديم الحركة وله حس قليل ومنفعته ان تغشي الاعضاء
ويصونها واما الجلد فانه جسم عصبي وله حس كثير ومنفعته
ستر الاعضاء واما الشعر فهو من بخار دخاني فمنه ما ينبت في
الجسد وهو الشعر الراس ومنه ما ينبت في بعض الناس دون
بعض مثل اللحية ومنه ما فيه المنفعة والزينة مثل هدب العين
ومنه ما فيه المنفعة دون الزينة مثل ساير شعر الجسد فانه
ينقي الجسد عن الفضول واما الظفر فجوهر عصباني ومنفعته

ان يدعم الانامل

ان يدعم الانامل ويعينها على تناول الاجسام الصغار وامساكها الفصل
الثالث في الاعضاء المركبة من الدماغ والعينين والاذنين و
اللسان واما الدماغ فجوهره رخو متخلخل ابيض اللون مركب من المخ
والشريانات والاوردة والغشاء المسمى بام الدماغ والغشاء الصلب
الذي يغلف المخ منبت من الدماغ وشعبته يخلل السافلات
من جانب المؤخر وبه يكون الحس والحركة اما الحس فبواسطة العصب
اللين واما الحركة فبواسطة العصب الصلب واما العينان فكل
واحدة منها مركبة من سبع طبقات وثلث رطوبات الطبقة الاولى
الملتحمة وهي التي تلي الهواء والطبقة الثانية القرنية وهي بعد الملتحمة
ولا لون لها وانما تتلون بلون الطبقة التي تحتها الثالثة العنبية وهي
قد تكون شهلاء وقد تكون سوداء وقد تكون زرقاء او هي بعد
القرنية وبعد هذه الطبقة العنبية الرطوبة البيضية رطوبة صافية
تشبه ببياض البيض الطبقة الرابعة العنكبوتية وهي طبقة
شبيهة بنسج العنكبوت وهي بعد الرطوبة البيضية وبعد هذه
الطبقة الرطوبة الجليدية وهي رطوبة صافية براقة شبيهة
بالجليد وبعدها الرطوبة الزجاجية وهي تشبه الزجاج الذائب
الطبقة الخامسة المشيمية وهي اشبه بالمشيمة وهذه الطبقة بعد الرطوبة
الزجاجية الطبقة السادسة الشبكية وهي بعد المشيمية الطبقة
السابعة الصلبة وهي بعد الشبكية وتلاقي العظم واما الاذن
فهي مركبة من اللحم والغضروف والعصب الحساس ومنفعتها قبول

الصوت ويجمعه ليدخل الصماخ واما اللسان فهو مركب من اللحم
والعروق والشريانات والعصب الحساس المحرك والغشاء المتصل
بغشاء المرئ ومنفعته تقليب الطعام والمعونة على الازدراد
الفصل الرابع في الرئة والقلب اما الرئة فهي مركبة من لحم على
لون الزبد ومن غضاريف وهي قصبة الرئة والشرايين النابتة
من القلب وليس لها في نفسها حس وحركة واما غشاؤها فله
حس قليل ومنفعتها الترويح على الحرارة الغريزية التي في القلب
واما القلب فانه جسم مخروطي كهيئة الصنوبرة قاعد في وسط
الصدر راسه الى جانب اليسار وهو احمر ربّاني مركب من اللحم
والليف والغشاء الصلب وهو منبع الحرارة الغريزية وله بطنان
احدهما الايمن وهذا مملو بالدم الكثير والروح القليلة وله مجاري
يجري منها من القلب الى الرئة دم الغذاء ومن الرئة الى القلب الهواء
والثاني الايسر وهو مملو بالروح الكثير والدم القليل وهو منبت
الشرايين الفصل الخامس في حجاب الصدر والمعدة والامعاء
اما حجاب الصدر فهو مركب من اللحم والعصب الحساس المحرك ومنفعته
انبساط الصدر وانقباضه واما المعدة فهي جسم مستدير الهيئة
مركب من اللحم والعصب والعروق والشرايين وينقسم الى اجزاء ثلاثة
المرئ وفم المعدة وقعرها اما المرئ فانه يبتدي من اقصى الفم الى حيث
ينقطع العظام الفقرات واما فمها فعند منقطع عظام الفقرات وهو عار
من اللحم واما قعرها فكثير اللحم وموضعها فوق السرة ومنفعتها هضم الغذاء

والما الامعاء فهي

واما الامعاء فهي اجسام عصبانية مضاعفة ذات حس مركبة
من العصب والشحم والعروق والشرايين وهي ستة بالعدد البواب
والدقاق والصائم واللفائفي والقولون والاثني عشري والمستقيم وهو متصل
بالدبر ومنفعتها دفع ثقل الطعام فصل السادس في الكبد والمرارة
والطحال اما الكبد فهو جسم مركب من اللحم والعروق والشرايين والغشاء
الذي فيها وليس لها في نفسها حس واما غشاؤها فله حس كثير ولونها
شبيهة بالدم الجامد وهي منبت العروق الغير الضوارب التي تسمى
الاوردة وموضعها في جانب الايمن وظهرها ملاصق بضلوع الخلف
وبطنها ملاصق بالمعدة اعلاها يبتدي فيما بين حجاب الصدر
واسفلها ينتهي الى الخاصرة ومنفعتها تولد الدم لتغذية الاعضاء
واما المرارة فهي ملاصقة بالكبد وهي وعاء المرة الصفراء ومنفعتها
جذب المرة الصفراء من الكبد واما الطحال فهو جسم مركب من اللحم
والعروق والشرايين متخلخل نكده اللون شبيهه بالكبد ليس له في نفسه
حس واما غشاؤه فله حس كثير فموضعه في جانب الايسر بين ضلوع
الخلف والمعدة وهو وعاء المرة السوداء ومنفعته جذب المرة
السوداء من الكبد فصل السابع في بقية الاعضاء والمركبة وهي
الكليتان والمثانة والانثيان والقضيب والرحم اما الكليتان
فكل واحدة منهما مركبة من لحم صلب قليل الحمرة وشحم كثير وغشاء وما
وليس لها في نفسها حس واما غشاؤها فله حس كثير وموضعها
اسفل الظهر ومنفعتها جذب البول من محدبة الكبد لمجاريها

الى المثانة واما المثانة فهي مركبة من جسم عصباني مضاعف من عروق
والشريانات وموضعها بين العانة والدبر ومنفعتها جمع البول
واخراجه واما الانثيان فكل واحد منهما مركب من لحم ابيض
وسم ومن عروق والشريانات ومنفعتها انضاج المني واما القضيب
فهو جسم مركب من لحم قليل وعصب وعروق وشريانات كثيرة وله
حس كثير ومنفعته ظاهرة واما الرحم فهو جسم عصباني موضعه
ما بين المثانة والمعاء المستقيم والسرة وله عنق ينتهي الى الفرج وفي
اصله انثيان ومنفعته قبول الحمل المقالة الثالثة في احوال
البدن الانسان واسبابها وعلاماتها وعلامات الدالة وهي تشتمل
على خمسة فصول فصل الاول في الصحة والمرض الصحة حالة للبدن
معها تجري افعاله على المجرى الطبيعي والمرض حالة للبدن خارجة
عن المجرى الطبيعي معها تنال الافعال الضرر بلا واسطة والمرض
ينقسم الى المفرد والمركب اما المفرد فثلثة اقسام سوء المزاج و
مرض التركيب وتفرق الاتصال اما سوء المزاج فينقسم الى مادي
وساذج اما المادي فهو ان يكون بسبب خلط له كيفية فيتكيف البدن
بتلك الكيفية مثل حرارة غالبة سببها وجود الصفراء واما الساذج
فهو الذي لا يكون كذلك مثل برودة المثلوج وحرارة المدقوق
واما مرض التركيب فتنقسم الى مرض الخلقة ومرض المقدار ومرض
العدد ومرض الوضع اما مرض الخلقة فهو اما مرض الشكل مثل اعوجاج
المستقيم واستقامة المعوج او مرض المجاري والاوعية بان تتسع

او تفرق او

او تضيق او تنسد او مرض الصفائح بان تخشن او تملس واما مرض المقدار
فهو ان يعظم العضو اكبر مما ينبغي او اصغر واما مرض العدد فهو ان
تزيد زيادة اما طبيعية كالاصبع الزائدة او خارجة عن الطبيعية كالثواليل
او ينقص اما عضو كنقصان يد او اصبع او غير عضو كنقصان شعر
الى واما مرض الوضع فمثل فساد الوضع لمفارقة او مباعدة عضو اخر
الاعلى ما ينبغي واما تفرق الاتصال الاعضاء فقد يكون في الاعضاء
المفردة مثل كسر العظم وقد يكون في الاعضاء الالية مثل قطع الاصبع
واما مرض التركيب فهو مرض حصل من جملتها امراض اخر مثل الاورام
والبثور فانها سوء المزاج مادي وتفرق اتصال وزيادة في المقدار وكل
مرض ينتهي الى الصحة فله اربعة ازمان وقت الابتداء وهو الزمان الذي
يظهر فيه المرض والاشتداد فيه تزيد والتزيد هو الوقت الذي يستبين
فيه اشتداده وقتا بعد وقت ووقت الانتهاء فهو الوقت الذي
يقف فيه المرض على حالة واحدة ووقت الانحطاط وهو الوقت الذي
يظهر فيه انتقاصه الفصل الثاني في اسباب الضرورية المغيرة
الاحوال وهي ستة اقسام الاول الهواء المحيط بالابدان والحاجة
اليه انما هي لترويح القلب وتعديل الروح التي فيه وتختلف فيه
حال الهواء بسبب اختلاف الفصول والنواحي والرياح ومجاورة
البحار والجبال والتربة والبراري اما الفصول فالربيع معتدل
والصيف حار يابس والخريف بارد يابس والشتاء بارد رطب
فاما النواحي والرياح فان الجنوب وناحيتها مسخن مرطب والشمال

وناحيتها برد ويجفف والصبا والدبور ناحيتها فرطبان من الاعتدال
اما مجاورة الجبال والبحار فان الجبال متى كان في ناحية الجنوب كان هواء
البلد ابرد وايبس ومتى كان في ناحية الشمال كان ابرد واما التربة
فان الصخرية والرملية ايبس والطينية ارطب القسم الثاني في
الماكولات والمشروب اعلم ان ما سوى الماء من الاشياء التي ترد على البدن
ويجري بينها فعل وانفعال ينقسم الى غذاء المطلق ودواء معتدل وغذاء
دوائي ودواء مطلق ودواء سمي وسم مطلق اما الغذاء المطلق فهو
الذي يتغير عن البدن ولا يغيره ولا يتشبه به الى واما الغذاء الدوائي
فهو الذي يتغير عن البدن ويغيره ويكون آخر شانه تغيره عن البدن
وتشبهه واما الدواء المطلق فهو الذي هو يتصرف عند الحرارة
الغريزية يتصرفها ما بلا تغيره وتغير البدن يتغير عن البدن ويغيره
ولا يتشبهه به ويكون آخر شانه تغيير البدن من غير ان يتشبه به
واما الدواء سمي وهو الذي يتغير عن البدن ويغيره ويكون آخر
شانه افساد البدن واما سم المطلق فهو الذي لا يتغير عن البدن
ويفسده واما الادوية قد جعلها اربع الدرجة الاولى ان يكون
فعل المتناول بكيفية فعلا غير محسوس مثل ان تسخن او تبرد تسخينا
او تبريدا لا يحس به الدرجة الثانية ان يكون الفعل اقوى من
ذلك لكن لا يبلغ ان يضر بالافعال اضرارا بينا الدرجة الثالثة
ان يكون فعلها يوجب بالذات ضررا بينا ولكن لا يبلغ ان يفسد
الدرجة الرابعة ان يكون بحيث يبلغ ان يهلك او يفسد وهذه خاصية

الادوية السمية

192
99

الادوية السمية واما الغذاء فينقسم الى لطيف وهو الذي يتولد منه
دم رقيق والى كثيف وهو الذي يتولد منه دم غليظ وكل واحد منهما
ينقسم الى كثير الغذاء وهو الذي يستحيل اكثره الى دم والى قليل الغذاء
وهو الذي بخلافه وكل واحد منهما ينقسم الى حسن الكيموس وهو
الذي يتولد منه دم صالح والى رديء الكيموس وهو الذي بخلافه
مثال اللطيف الكثير الغذاء الحسن الكيموس صفرة البيض والشراب
وماء اللحم ومثال اللطيف القليل الغذاء الحسن الكيموس الخس والتفاح
والرمان ومثال الكثيف الكثير الغذاء الرديء الكيموس لحم البقر والفرس
والبط ومثال الكثيف القليل الغذاء الرديء الكيموس القديد و
الباذنجان والجبن واما الماء فهو لا يغذو بل يبذرق الطعام
وافضل المياه مياه العيون وافضلها ما كانت تربتها طينية غير
وكانت مجراها نحو المشرق ومنبعها بعيدا ومسيلها من اعلى الى
اسفل وكانت مكشوفة للشمس وافضل مياه المطر اجتمع في
النقرة الصخرية وضربته الشمال والصبا ووقعت عليه الشمس
وما عدا هذين المائين من المياه فهو رديء والمطبوخ افضل من
غيره لقلة نفخه وسرعة انحداره القسم الثالث في النوم واليقظة
اما النوم فيبرد الظاهر ويسخن الباطن ويرطب ان قصر ويجفف
ان طال واليقظة بضد ذلك القسم الرابع في الحركة والسكون
اما الحركة فتسخن والسكون فيبرد الظاهر والحركة الجماع يجفف
وينقص الحرارة الغريزية بسببه القسم الخامس الاستفراغ والاحتباس

اما الاحتباس فانما يكون لشدة الماسكة او ضعف الهاضمة او الدافعة
او ضيق المجاري او انسدادها او غلظ المادة او كثرتها او لذعها او لزوجتها
او فقدان احساس او انصراف الطبيعة الى جهة اخرى اما الاستفراغ
فانما يكون لاضداد ما ذكرناه القسم السادس في الحركات النفسانية
فمنها ما تحرك الحرارة الى خارج البدن اما دفعة كالغضب او قليلا قليلا كاللذة
ومنها ما تحرك الحرارة الى داخل البدن اما دفعة كالخوف واما قليلا قليلا
كالحزن ومنها ما تحرك الحرارة مرة الى داخل واخرى الى خارج كالغضب
اذا كان مع الخوف الفصل الثالث في اسباب المرض وينقسم الى ثلثة
اقسام بادية وسابقة وواصلة فالبادية هي التي لا يكون خلطيا او
مزاجيا او تركيبيا بل يكون امرا من الامور الخارجية مثل هواء الحار او
من الامور نفسانية كالغضب والسابقة هي اسباب البدنية يكون
بينها وبين المرض واسطة مثال السابقة الامتلاء والحمى ومثال الواصلة
العفونة التي يلزمها الحمى وهذه الاسباب اما ان تحدث سوء
المزاج او مرض التركيب او تفرق الاتصال اما سوء المزاج فنقول
ان الاسباب المرض الحار خمسة حركة مجاوزة الاعتدال اما نفسانية
كالغضب او بدنية كالمبالغة في الرياضة وملاقات حارة بالفعل
او بالقوة وتكاثف المسام وانسدادها واسباب المرض البارد ثمانية
ملاقاة مبردة بالفعل وملاقاة مبردة بالقوة وقلة الاكل
في الغاية والافراط فيه والتكاثف المفرط والحركة المفرطة و
السكون المفرط وشدة انفتاح المسام واسباب المرض اليابس

اربعة ملاقات يابس بالفعل او يابس بالقوة او كقلة الاكل والحركة
المفرطة واسباب المرض الرطب اربعة ملاقات مرطبة بالفعل ومرطبة بالقوة
وكثرة الاكل والسكون المفرط ونتكلم في اسباب المرض التركيب
واما اسباب فساد الشكل فهي اما قصور القوة المصورة او المغيرة
او اشياء تقع عند الخروج اذا لم يكن الخروج طبيعيا او اشياء تقع عند
قمط الطفل او اشياء تقع من خارج كسقطة او ضربة او المبادرة
الى الحركة قبل تصلب الاعضاء واما اسباب اتساع المجاري فهي
اما ضعف الماسكة او حركة قوية من الدافعة او ادوية مفتحة او مرخية
واما اسباب ضيق المجاري فاضداد هذه واما اسباب السدة فهي
اما وقوع الشيء في المجاري بسبب كثرة المادة او غلظها او لزوجتها
او التحام المنفذ بسبب اندمال قرحة او ثؤلول او انطباق المجرى
بمجاورة ورم ضاغط او القبض برد شديد او شدة في القوة الماسكة
او لشدة يبس واما اسباب الخشونة فقد يكون من داخل كالمادة
الحادة كالصفراء وقد يكون من خارج كالدخان او الغبار واما اسباب
الملاسة فقد يكون لخلط لزج من داخل وقد يكون من خارج مثل
الشمع والذائب بالدهن واما اسباب زيادة المقدار والعدد فكثرة
المادة رديئة او شدة القوة الجاذبة واما اسباب نقصان العدد
والمقدار فنقصان المادة او خطاء القوة المصورة واما اسباب فساد
الوضع ونظائره عضو اخر مما علقه فهي اما مادة سخنة او مرطبة
مرخية او تشنج صلب او جفاف خلط الاكال او تحجرها او حركة مفرطة

وأما أسباب تفرق الاتصال فهي إما من داخل مثل خلط أكال أو محرق أو لذاع
أو سائغ أو امتلاء ممدد وإما من خارج كالقطع بالسيف والعض والنهش
أو المد بالحبل أو الاحتراق بالنار وأمثال ذلك في العلامات الدالة على أحوال
بدن الإنسان من جهة المزاج وهي على أقسام منها الملمس فإن انفعل
الإنسان عنه بالتسخين في البلاد المعتدلة والهواء المعتدل دل على
الحرارة وإن انفعل عنه بالتبريد دل على البرودة وإن استلان دل على
الرطوبة وإن استصلب دل على اليبوسة وإن لم ينفعل دل على الاعتدال
ومنها اللحم والشحم فإن اللحم الأحمر إن كان كثيرا دل على الحرارة والرطوبة
ويكون هناك القلة وإن كان يسيرا واليبس هناك شحم كثير دل على
اليبس والحرارة وأما الشحم والسمين فيدلان على البرودة والرطوبة
ويكون هناك ترهل فإن قلة السمن والشحم يدل على الحرارة وكثرة اللحم مع
كثرة الشحم تدل على إفراط الرطوبة ومنها أحوال الشعر فسرعة نباته
تدل على اليبس وإن أفرط في السرعة يدل على الحرارة واليبس وكثرته
تدل على الحرارة وقلته تدل على الرطوبة وغلظته يدل على كثرة الدخانية
ورقته تدل على قلتها وجعودته تدل على الحرارة واليبس وسبوطته تدل
على ضد ذلك وسواده يدل على الحرارة وصهوبته يدل على البرودة
وشقرته وحمرته يدل على القرب من الاعتدال وبياضه إما على البرودة
والرطوبة وضعف الحرارة وإما على اليبس ومنها لون البدن فبياضه يدل
على قلة الحرارة وكمودته تدل على كثرتها والحمرة يدل على كثرة الدم
والحرارة وصفرته وشقرته يدلان على إفراط الحرارة وسواده على الحرارة

واللون الباذنجاني

واللون الباذنجاني تدل على البرودة اليبوسة وخضرته على البرد وأيضا
على البرودة واليبوسة لأن هذا يحصل من اختلاط البلغم والسوداء
الفصل الخامس في العلامات الدالة على أحوال البدن من جهة الأخلاط
أما غلبة الدم فيدل عليها ثقل الرأس والتمطي والتثاؤب والنعاس
وكدورة الحواس والبلادة وحلاوة الفم وحمرة اللون واللسان
وظهور الدماميل والبثور وسيلان الدم من المواضع المسهلة
الانصداع وأما غلبة البلغم فيدل عليها بياض اللون وترهل البدن
ولين الملمس وبرودته وكثرة الريق وقلة العطش إلا إذا خالطه
الصفراء وضعف الهضم والجشاء الحامض وكثرة النوم والبلادة
وأما غلبة الصفراء فيدل عليها صفرة اللون والعين ومرارة الفم
وخشونة اللسان ويبس الفم والمنخرين وشدة العطش وضعف
شهوة الطعام والغثيان والقشعريرة وأما غلبة السوداء فيدل
عليها نحول البدن وكمودته وسواد الدم وغلظته وزيادة الفكر
ولذع المعدة والشهوة الكاذبة والبول الكدر والأسود واللحم الغليظ
ولون البدن أسود أزرب المقالة الثانية في النبض والبول وهي تشتمل
على فصول في البسائط من النبض فنقول أولا إن النبض حركة من
أوعية الروح مؤلفة من انبساط وانقباض لتبريد الروح بالنسيم
وإخراج الفضلات الدخانية وكل نبض فهي مركبة من حركتين و
سكونين لأن كل نبض مركب من انبساط وانقباض ولابد من
السكون بين حركتين متضادتين والأجناس التي يتعرف منها أحوال

النبض عشرة الجنس الأول المأخوذ من مقدار الانبساط طولاً وعرضاً
وعمقاً وبسائطه تسعة الأول الطويل وهو الذي يحس أجزاؤه
في الطول أكثر من المعتدل وسببه كثرة الحرارة الثاني القصير
وهو ما يقابله وسببه قلة الحرارة الثالث المعتدل بينهما ويدل على
اعتدال الحرارة والبرودة الرابع العريض وهو ما يأخذ من عرض الأصابع
أكثر مما يأخذه المعتدل ويدل على زيادة الرطوبة الخامس الضيق وهو
ما يقابله ويدل على قلة الرطوبة السادس المعتدل بينهما ويدل على اعتدال
حال البدن في الرطوبة واليبوسة السابع الشاهق وهو الذي
يحس أجزاؤه في الارتفاع أكثر من المعتدل ويدل على زيادة الحرارة
الثامن المنخفض وهو ما يقابله ويدل على قلة الحرارة التاسع المعتدل
بينهما ويدل على الاعتدال الجنس الثاني المأخوذ من كيفية قرع الأصابع
وينقسم إلى القوي والضعيف والمعتدل بينهما فالقوي هو الذي
يقرع لحم الأنامل قرعاً قوياً بحيث يبلغ إلى عمقها ويدل على شدة القوة
الحيوانية والضعيف هو المخالف له ويدل على ضعف القوة الحيوانية
والمعتدل هو المتوسط بينهما ويدل على توسط القوة الحيوانية
الجنس الثالث المأخوذ من زمان الحركة وينقسم إلى السريع والبطيء
والمعتدل بينهما فالسريع هو الذي يتم الحركة في مدة قصيرة ويدل
على شدة حاجة القلب إلى الهواء البارد والبطيء وهو المخالف لذلك
ويدل على قلة الحاجة إلى الهواء البارد والمعتدل هو المتوسط
بينهما ويدل على توسط الحاجة إلى الهواء البارد الجنس الرابع

المأخوذ من

المأخوذ من قوام الآلة وينقسم إلى الصلب واللين والمعتدل بينهما
أما الصلب فهو الذي يتغمز أو يعزب عن الأنامل ويدل على
يبس البدن واللين هو الذي يخالفه ويدل على الرطوبة والمعتدل
هو المتوسط بينهما ويدل على توسط حال البدن في الرطوبة واليبوسة
الجنس الخامس زمان السكون وينقسم إلى المتواتر والمتفاوت والمعتدل
بينهما والمتواتر هو الذي يقصر زمان السكون بين القرعتين ويدل
على ضعف القوة الحيوانية والمتفاوت هو الذي يخالفه ويدل على
شدة القوة الحيوانية والمعتدل هو المتوسط بينهما ويدل على
توسط حال القوة الحيوانية الجنس السادس المأخوذ من مقدار ما في
تجويف العروق وينقسم إلى الممتلي والخالي والمعتدل بينهما فالممتلي
يدل على كثرة الدم والروح والخالي بخلافه والمعتدل يدل على اعتدالهما
الجنس السابع المأخوذ من كيفية جرم العروق وينقسم إلى الحار و
البارد والمعتدل بينهما فالحار يدل على حرارة ما في تجويفه من الدم والروح
والبارد على برودتها والمعتدل يدل على اعتدال حالهما في الحر والبرد
الجنس الثامن المأخوذ من زمان الحركة وهو أن يكون زمان السكون
مساوياً لزمان الحركة وهو يدل على اعتدال الحال في الانقباض
الجنس التاسع المأخوذ من الاستواء والاختلاف والمستوي هو
المتشابه في أجزائه ويدل على حسن أحوال البدن والمختلف بخلافه
ويدل على ضده وذلك الجنس العاشر المأخوذ من الانتظام و
غير الانتظام وينقسم إلى مختلف منتظم ومختلف غير منتظم

ما المنتظم هو المختلف الحركة على نسبة واحدة ويدل على تشابه حال البدن
وغير المنتظم بخلافه والقسم العاشر داخل عند المحققين تحت القسم التاسع
الفصل الثاني في الانواع المركبة من النبض فمنها العظيم وهو الذي يبسط طولا
وعرضا وعمقا وشهوقا والصغير ما يقابله والمعتدل بينهما هو المتوسط
بين هذه الامور الثلثة ومنها الغليظ وهو الذي يعرض عرضا وشهوقا والرقيق
يقابله المعتدل منها هو المتوسط بين الامرين وهذه الانواع الستة يدل على
ما يدل عليه بسائطها ومنها الغزالي فهو الذي يقرع الاصابع قرعة ثم
يقرعها ثانيا اسرع منها بحيث لا يحس له الرجوع والسكون ويدل على شدة
الحاجة الى الترويح ومنها الموجي وهو المختلف في عظم اجزاء العروق
وصغرها وشهوقها وعرضها مع اسناده كانه امواج يتلو بعضها بعضا ويدل
على الرطوبة ويكون في الاستسقاء وذات الرية والفالج والسكتة ومنها
الدودي وصورته الموجي في الشهوق الا انه ليس بعرضي ولا ممتلئ بل هو
ضعيف ويدل على سقوط القوة لكن لا بتمامها ومنها النملي وهو في غاية
صغر المتواتر ويكون عند كمال سقوط القوة وقرب الموت ومنها المنشاري
وهو نبض صلب في قرعه وشهوقه اجزاؤه مختلفة حتى يحس كانه يقرع بعض
الاصابع في حال ارتفاعه عن بعض ويزول عن بعض في حال قرعه لبعض
ويدل على ورم حار عظيم كما في ذات الجنب ومنها ذنب الفار وهو الذي
يتدرج في اجزائه من نقصان الى زيادة او من زيادة الى نقصان
ويدل على ان القوة تضعف ثم ترجع ومنها ذو الفترة وهو الذي يسكن
بحيث يتوقع به الحركة ومنها الواقع في الوسط وهي التي تتحرك حينئذ

يتنوع السكون

يتنوع السكون ومنها المسلي وهو الذي ياخذ من النقصان الى حد
في الزيادة ثم يتناقص على الولاء الى ان يبلغ الحد الاول في النقصان فيكون
كذنب الفار يتصلان عند طرف الاعظم ومنها المرتعش وهو الذي
يحس منه حالة تشبهه بالرعشة ومنها الملتوي وهو الذي يحس منه
العروق كانه خيط يلتوي وهذه الانواع تدل على سوء حال بدن الانسان
الفصل الثالث في الوان البول وانما يعتمد الحال عليه بعد عدم تناول
شيء صابغ وطبقاته خمسة الصفرة والحمرة والخضرة والسواد والبياض
اما الصفرة فمراتبها ستة التبني وسببه سوء الهضم والاترجي وسببه
حسن حال الهضم والاشقر وسببه زيادة الحرارة والنارنجي والناري
والزعفراني وكل واحد منها يدل على زيادة الحرارة بالنسبة الى المرتبة
التي قبلها واما الحمرة فمراتبها اربع الاصهب يدل على غلبة الدم
قليلا والوردي والاحمر القاني والاحمر الاقتم وكل واحد منها يدل على
غلبة الدم بالنسبة الى المرتبة التي قبلها واما الخضرة فمراتبها خمسة
الفستقي يدل على البرودة والاسمانجوني والنيلي وكل واحد منها
يدل على زيادة البرودة بالنسبة الى المرتبة التي قبلها والكراثي يدل
على احتراق شديد والزنجاري وهو يدل على احتراق اشد واما
السواد فمراتبه اربعة الاسود السالك من طريق الزعفراني ويدل على
سوداء احتدت من الصفراء والاسود الاخذ من القتمة ويدل على سوداء
احتدت من الدموية والاسود الاخذ من الخضرة ويدل على سوداء الصرفة
الاسود المقارب الى البياض ويدل على سوداء بلغمية واما البياض

فيدل على البرد وعدم النضج واندفاع مادة بيضاء الفصل الرابع
في قوام البول والرسوب اما من جهة القوام فينقسم الى الرقيق والغليظ
والمعتدل بينهما اما الرقيق فلعدم النضج او لسدد او لضعف الكلية او كثرة
شرب الماء او البرد مع اليبس او انصراف المادة عن المسالك الى المثانة او
اندفاع رطوبات رقيقة واما الغليظ فلكثرة الاخلاط او عدم النضج
واما المعتدل بينهما فالنضج الفاضل واما من جهة الرسوب فينقسم الى قليل
الرسوب وحامض الرسوب وطافي الرسوب ومنتن الرسوب اما قليل الرسوب
فلبرد المزاج وضعف الحرارة الغريزية واما حامض الرسوب فلحرارة غريبة
انتهت في الطبائع به الجوهر واما طافي الرسوب فلغلبة الدم واما منتن
الرسوب فلتقرحه او عفونة الفصل الخامس في صفاء البول وكدورته
وفي قلته وكثرته ورسوبه اما الكدورة فسببها رطوبة مع الريح الخالطة لها
واما الصفاء فسببه بخلاف سبب الكدرة ويعرف منها حال المعتدل بينهما
واما قليل المقدار فيدل على ضعف القوة او تحليل كثير او لصرف المادة
الى جهة اخرى واما كثرة المقدار فيدل على ذوبان او استفراغ فضل
زائدة واما المعتدل بينهما فيدل على جري الاسباب على المجرى الطبيعي
واما الرسوب فلكثرة سوطه فهما الاخرى يدلان على البرد وكثرته يدل على
كثرة الريح الفصل السادس في الرسوب وهو كل جوهر غليظ في الماء من البول
متميز عنها وان تعلق وان طفا وينقسم الى طبيعي وغير طبيعي اما
الطبيعي فانه ابيض راسب متصل الاجزاء متشكل لطيف اذا حركت
انبساطه سريعا ولا يسرع في النزول وأجوده ما يخالف الابيض الى الاحمر

الأصفر

الاصفر واما غير الطبيعي فينقسم الى خراطي وشبيه بشيء ولحمي ودسمي
ومدي ونخالي وشعري وخيري وودكي ورمادي وعلقي ودموي
فاما الخراطي فهو شبيه بالقشور فمنه صفائح بيض وهو يدل على جرب
المثانة واما كمد اللون فيدل على انجراد الاصلية ومنه اجزاء صغار
حمر تسمى كرسنيا ويدل على احتراق الدم في الجرم او الكبد والكلية ومنه
اجزاء صغار لا حمرة لها تسمى نخاليا ويدل على جرب في المثانة واما
الشبيه بشيء فهو شبيهه بالرزيح الاحمر يسمى سويقا نشاويا ويدل على
احتراق الدم في الكبد او ذوبان الاعضاء او جرب المثانة واما اللحمي
فسببه سيلان الكلى واما الدسمي فيدل على الذوبان واما المدي
فيدل على انفجار قرحة واما الخاطي فيدل على خلط غليظ واما الشعري
فسببه انعقاد رطوبة مستطيلة واما الخيري فهو شبيه بقطع الخبز
المنقوع في الماء ويدل على ضعف المعدة والامعاء وسوء الهضم واما
الرمادي فيدل على حصاة منعقدة بالفعل او في الانعقاد واما الودكي
فيدل على البلغم او مرة تعرض لهما بطول لبث مع تغير اللون واما
العلقي والدموي فان كان شديد الحمرة فيدل على ضعف الكبد
وان كانت دونه فيدل على جراحة في مجرى البول وان كان مميز
فالكثرة من المثانة والقضيب والرسوب ينقسم بحسب المكان الى راسب
ومتعلق وراسب واما الغمام فهو الطافي وسببه قلة النضج وبعد
النضج واما المتعلق فهو الواقف في الوسط وسببه قلة الامر الذكري
واما الراسب فيدل في الرسوب الطبيعي على النضج وفي غير الطبيعي يدل على سوء الحال

المقالة الخامسة في تدبير الاصحاء وفي علاج المرضى على وجه كلي وهي تشتمل
على فصول الفصل الاول في تدبير المأكول والمشروب اما الغذاء فيجب
تعديل مقداره ويجب السكون بعده والحمية عن الجمع بين الاطعمة المختلفة
في الكيفيات الا اذا كان المأكول مما ينبغي ان يؤكل بعد الحلو او حريف وعلى العكس
والاولى ان يقتصر الانسان على طعام واحد والخلو عن الاطعمة ويجب
ان لا يأكل الا بالشهوة فانها توجب انصباب المواد الى المعدة وينبغي
ان يكون الاكل في اعدل اوقات النهار فان كان شتاء فانتصاف النهار
وان كان صيفا ففي طرف النهار واما الماء فوقته العطش سواء كان
على الطعام او بعده الفصل الثاني في الرياضة والدلك اما الرياضة
فهي حركة ارادية تضطر الى التنفس العظيم والرياضة تبين نفع البدن
اللطيفة وتنعش الحرارة الغريزية وتصلب المفاصل وتحلل الفضلات
بتوسيع المسام وتنقسم الرياضة الى ما تعم الجسد والى ما يخص بعض
الاعضاء دون بعض اما العامة فهي المشي والعدو
والركض والمشي بالرفق واما الخاصة فمنها القراءة بصوت عالي
فانها توجب تنقية الرأس من الفضول واعداده لقبول الغذاء ومنها
رفع الحجر ونزع القسي الصلبة واللعب بالكرة والصولجان فانها
تقوي اليدين والعنق والصدر والكتفين والظهر ومنها المشي السريع
فانه تقوي الاليتين والفخذين والساقين والقدمين واما وقت الرياضة
فعند نقاء البدن من الفضول الخاطية والبول وانهضام الغذاء واما
الدلك فينقسم الى صلب فيشد ولين فيرخي والى كثير فيهزل

والى قليل

والى قليل والى المعتدل فيسمن وينقسم الى خشن وهو ان يكون
بخرقة خشنة فيجذب الدم والى اللين وهو الذي يكون باليد او
الكف اللينة او الخرقة اللينة فيجمع الدم في العضو الفصل الثالث
في تدبير الاستحمام خير الحمام ما قدم بناؤه واتسع فضاؤه وطاب
هواؤه وعذب ماؤه وقدر الاتون ناره ووقوده بقدر مزاج من اراد وروده
وينبغي ان لا يكون الحمام حارا بافراط فانه يحلل ويرخي وان لا يكون
باردا فانه لا يجذب العرق بل يجب ان يكون معتدلا الى ان يسخن الجسد
فينبغي ان يكون مشتملا لاستفادة منه حرارة لطيفة والحمام يحتوي على ثلاثة بيوت
مرطب بمائه والبيت الاول منه مرطب مبرد والثاني مسخن مرطب
مرطب بمائه والثالث مسخن مجفف وينبغي ان يدخل بالتدريج
وان يستعمل في كل بيت من بيوت الحمام الماء المشاكل لهوائه
وان لا يستعمل في البيت الحار الماء البارد ولا في الليلة الباردة
والماء الحار الشديد الحرارة فان ذلك يحدث القشعريرة
والقشعريرة والاستحمام على الريق يجفف البدن وعلى الشبع يسمن
البدن ويجذب الغذاء الى ظاهر البدن الا انه يحدث السدد فالاولى
ان لا يكون على الريق ولا على الشبع المفرط ويجب الحذر من الاكل والشرب
في الحمام فان ذلك يوجب سرعة النفوذ الى اقاصي الاعضاء قبل انهضام
الطعام وسد المجاري وكثرة الجلوس في الحمام يوجب انصباب الفضول
الى الاعضاء الضعيفة وارخاء الجسد والاجرام بالعصب وتحليل الحرارة
الغريزية واستعمال شرب الحمام والاغتسال بالحمام يوجب ذلك كله

الفصل الرابع في تدبير النوم واليقظة خير النوم ما كان بعد انحدار
الطعام عن فم المعدة ويجب ان يكون معتدلا فانه يمكن القوة الطبيعية
من افعالها ويكثر جوهر الروح والنوم على الجوع يهزل ويسقط القوة
فيهزل البدن وفي النهار يورث الامراض الرطوبية والنوازل ويفسد
اللون والنوم حال الامتلاء على الاستلقاء يميل الفضول الى غير مجاريها
فيحدث الامراض الردية مثل الكابوس والسكتة ومثل الفالج ووجع
المفاصل واما اليقظة بافراط فانه ييبس الجسد ويفني الرطوبات
ويمنع الاستمراء ويفسد المزاج وان افرط في الغاية اورث الجنون
الفصل الخامس في تدبير بحسب الفصول اما الربيع فيبادر في اوله
الى الفصد والاسهال ويحترز فيه عن اكل ما يسخن ويرطب وان اضعف
فليخفف فيه الغذاء والشراب والرياضة ويلزم الخل والكبرى وما
للمطفيات ويبادر الى القي واما الخريف فيجب فيه الاحتراز عن
المجففات سيما الجماع ويجب الاحتراز عن شرب الماء جدا وعن النوم
في المكان البارد وعن حر الظهيرة وبرد الغدوات والليالي جدا
وعن اكل الفواكه وليستعمل في اوايله الاستفراغ ويوكل غير ما ترطب
وليسخن قليلا واما الشتاء فيجب فيه الاحتراز عن الفصد والاحتراز
فيه عن القي ويرخص فيه الاسهال عند مساس الحاجة ويكثر فيه
الغذاء الفصل السادس في تدبير الحبلى والمرضعة والاطفال
اما الحبلى فيجب ان يحترز عن الفصد والحجامة والاسهال والقي الا عند
مساس الحاجة وعن فزع الشديد والصوت الهائل ويحترز عن شم

روايح الاطعمة

روايح الاطعمة لعينه وينبغي ان يتعهد الجلنجبين والسكنجبين
لتقوية المعدة واسقاط شهوة الطين واما المرضعة فتدبيرها ان تلطف غذاءها
ووجها وان يلزم الدعة والسكون فان ذلك يفسد لبنها واما الطفل
فتدبيره تعديل اخلاقه فيجب ان لا يعرض له غضب او خوف شديد
او سهر فان ذلك يكسر نشاطه ويمنع حسن نشوه الفصل السابع
في تدبير الصبيان والشبان والكهول والمشايخ اما
الصبيان فمزاجهم حار رطب فيجب ان يكون غذاؤهم وجميع تدبيرهم
الى البرد واليبس واما الشبان فمزاجهم حار يابس ينبغي ان يكون
غذاؤهم وجميع تدبيرهم الى البرودة والرطوبة واما الكهول فمزاجهم بارد
يابس ويجب ان يكون غذاؤهم وجميع تدبيرهم الى الحرارة والرطوبة
واما المشايخ فمزاجهم مختلف فان لاعضائهم الاصلية باردة يابسة
والرطوبة البلغمية الباردة في تجاويف اعضائهم مجتمعة فينبغي ان ينظر
الى الاعراض الظاهرة فان كانت باردة يابسة فيجب ان يكون غذاؤهم وجميع
تدبيرهم الحرارة والرطوبة وان كانت باردة رطبة فيجب ان يكون غذاؤهم
وجميع تدبيرهم الحرارة واليبوسة الفصل الثامن في علاج المرض
يتم بثلثة اجزاء اما باستعمال التدابير واما باستعمال الادوية
او بعلاج باليد اما استعمال الادوية فيكون من داخل فيستفرغ
او يحتبس المواد واما من خارج فينقص من البدن كالدعاء الحار
او تزيد فيه كالنبت اللحم او يمنع ما يخرج او تغير المزاج بالتطبيب
والتنطيل والطلي والتكميد وما اشبه ذلك واما العلاج باليد
برسر و بحش ماليدن لبن

فكالحب والبطء والكي ويجب في العلاج بالادوية مراعاة عشرة
اشياء نوع المرض وسبب القوة المرضي وضعفه والمزاج الحادث والطبيعي
والسن ومراعاة العادة ومراعاة البلد ومراعات الوقت الحاضر ومراعات
حال الهواء وليتم مراعات الامراض بخمسة طرق احدها كيفية الدواء
فيستخرج قدرها من كيفيته ومن كميته المرض فان المرض كثير الحرارة يداوي
بالكثير البرودة وبالعكس لان العلاج بالضد واما من مزاج البدن
كالمحرور المزاج الذي تصيبه الحرارة فيشتد مزاجه ينبغي ان يكون كثيرا بالضد
واما مما يلائم الوقت والهواء والبلد فان الوقت الحار والهواء الحار
والبلد الحار يقتضي ان يكون التبريد اكثر واما وقت استعماله فيستخرج
اما من وقت المرض بحسب المبتدا والمنتهى واما من قوة المرض فان كان
قويا يؤخر الاستفراغ وان كان ضعيفا اخر ليراجع القوة بالاغذية واما
مما يلائم الوقت كما يستفرغ في الشتاء عند انتصاف النهار وفي الصيف
بالاسحار واما استعماله فيوخذ من نفس عضو العليل كالتي في الامعاء
العليا فحينئذ يداوي بالدواء المشروب وفي الامعاء السفلى يداوي
بالحقن واما اختيار الموفق منه فيستخرج من قوة المرض وضعفه واما
مداوات العضو خاصة فيتم بطرق اربعة احدها الماخوذ من مزاجه
فان الاعضاء مختلفة في المزاج فيرد كل واحد منها الى المزاج الطبيعي
الثاني من خلقته فانه ان كان سخيفا كالرئة فلا يستعمل فيه الادوية
القوية وان كان متلززا كالكلية يستعمل فيه القوية وان كان وسطا
كالكبد يستعمل فيه الوسط الثالث الماخوذ من قوة العضو فان العضو

متى كان رئيسا

متى كان رئيسا يعم نفعه البدن كالمعدة والحجاب وان كان لطيفا لا يستعمل
فيه ما يحلل قوته الرابع الماخوذ من وضعه فانه ينبغي ابدا في تقديم قوة الالة
بحسب قرب العضو وبعده فان المري يسهل تغيير مزاجه بالدواء لسهولة وصوله
اليه ولا كذلك الرئة واما في مشاركة العضو لما يتصل من الاعضاء فيستفرغ
المادة التي حصلت فيه من ذلك العضو كما اذا حصلت المادة في الجانب
المقعر من الكبد فيستفرغ بالمسهل نحو الامعاء وان حصل المادة في الجانب
المحدب فيستفرغ بالادرار نحو الكليتين واعلم ان المادة اذا كانت
في الانصباب تجذب من موضع الى موضع وان كان الموضع بعيد واما
اذا حصلت في العضو فان كان العضو قريبا يجذب من موضع الى موضع
قريب كما يجذب مادة الرحم بالمحجمة على الساقين وان كان العضو
بعيد فيسيل من نفس العضو الفصل التاسع في الفصد والحجامة
اما الفصد فهو علاج قوي الابدان الدموية ولذوي الاكل والشرب
والعروق المفصودة هي العروق المعروفة الا ان العلة متى كانت في
اعلاء البدن ففصد القيفال اسرع في النفع ومتى كانت في اسفل البدن
ففصد الباسليق اسرع واما الاكحل فيجمع فيه منافع العرقين جميعا
واما الحجامة ففعلها ضعيف فهي تجذب الدم مما يجاور العضو العضو
الذي يحجم عليه ومواضعها الحجامة الساقين الفصل العاشر في القيء والاسهال
والحقنة اما القيء فقد يكون بالادوية وباستعمال المغاطرة فربما احتقن المستعمل
من الادوية ويستعمل يكون بالطعام فينقي المعدة ويخفف ما يجاورها
واما الاسهال فيشترط فيه تقديم الملينات والسكون بعده ويسقي

شمم الروائح المانعة من الغثيان كالسفرجل والتفاح وان افرط الاسهال
فيتناول ما يحبس وان شرب الدواء ولم يسهل فالاولى ان لا يحرك
الطبيعة ولم يحدث مرضا مخوفا وان احدث فالاولى ان يبادر الى الحقنة
واما الحقنة فانها تستفرغ ما في البطن والامعاء من الاخلاط المقالة السادسة
في امراض الراس وهي تشتمل على فصول الفصل الاول في الصداع والشقيقة
والدوار وهذه العلل اما يكون مادية او سادجية والمادية اما ان يكون
من مادة حارة او باردة اما الحارة فتنقسم الى الدموية والصفراوية اما الدموية
فعلامتها حمرة الوجه والعين وحرارة الملمس وامتلاء العروق وعظم النبض
وحلاوة الفم وعلاجها الفصد واستعمال الاشياء الباردة مثل شراب العناب
والاجاص والتمر الهندي بماء الشكر الابيض وماء الورد والغذاء البيض النيمرشت
واما الصفراوية فعلامتها صفرة اللون ومرارة الفم وشدة الوجع والتهاب
الراس والوجه وحدة النبض وصفرة البول وعلاجها اسهال الطبيعة
بالتمر الهندي والاجاص والعناب والسقمونيا والترنجبين والخيار
شنبر ثم تبريد الراس بماء ورق الخلاف والماء الورد والصندل والكافور
مجموع وشم الورد والبنفسج والغذاء ماء الشعير واما الباردة فتنقسم
الى سوداوية وبلغمية اما السوداوية فعلامتها كمودة اللون والتهاب
عروق العين وضعف النبض وخضرة البول وحموضة الفم وعلاجها
اسهال الطبيعة بالاهليلج الاسود والافتيمون والقاريقون والغذاء
زيرباج بالفروج والفالوذج المتخذ من السمن والسكر واما البلغمية
فعلامتها كثرة النوم وثقل الراس وملوحة الفم وبياض اللون والقارورة

وضعف النبض

108

وضعف النبض وعرضه وعلاجها اسهال الطبيعة بحب الصبر وحب الشبيار
والغرغرة بالايارج وسعوط وبدهن الخل الذي غلى فيه ورق المرزنجوش
وشم المسك والغذاء الشوربا بالعصافير الفصل الثاني في السرسام وهو
ورم حار في سطح باطن الراس وينقسم الى دموي وصفراوي اما الدموي
فعلامته حمرة الوجه وعظم النبض وحمرة اللون والبول واختلاط العقل
والهذيان مع الضحك وعلاجه الفصد قبل الاستحكام واخراج الدم من عرق
الجبهة بعد الاستحكام وتليين الطبيعة بماء الاجاص والعناب والترنجبين
والسبستان وماء اصل السوس والبنفسج والغذاء ماء الشعير مع ماء الرمان
المز ثم مزورة العدس المقشر بدهن اللوز واما الصفراوي فعلامته صفرة الوجه
وسواد اللسان وحدة النبض ونارية البول والحمى الحارة وشدة العطش
واختلال العقل والسهر والهذيان وعلاجه ماء الشعير المطبوخ مع الاجاص
الحامض فاذا افاق فالخبز بماء الرمان الحامض او ماء الحصرم وبعده مزورة
الاسفاناخ الفصل الثالث في الماليخوليا وينقسم الى ما يكون من خلط حار
والى ما يكون من خلط بارد اما الذي يكون من خلط حار فعلامته حمرة البول
وحدة النبض والسهر وعلاجه ان يصب على راسه ورق البنفسج والقرع
والخشخاش مع لبن النساء ويسقى طبيخ الاهليلج الاسود والافتيمون والقاريقون
والسقمونيا والغذاء مزورة الماش بدهن اللوز واما الذي يكون من خلط
بارد فعلامته طول الفكر مع سيلان اللعاب وخضرة البول وفتور
النبض وعلاجه ان يصب على راسه ماء البابونج ودهن اللوز ولبن
النعاج ويسقى طبيخ الاهليلج الاسود والافتيمون والقاريقون مع كبا
بيش

بالخيارشنبر ودهن البنفسج والغذاء شورباج الفراريج بالفوابل الفصل
الرابع في الصرع وهو يحدث عن سدد غير تامة في مسالك الدماغ
فيمنع الروح النفساني عن النفوذ وينقسم الى بلغمي وسوداوي اما
البلغمي فعلامته بياض اللون والسمن وعلاجه تنقية الدماغ بالقوقايا
والاصطمخيقون وينبغي ان ينفخ في انفه الفاوانيا المسحوق والغذاء
الطير البري واما السوداوي فعلامته الهزال وسواد اللون وعلاجه
طبيخ الافتيمون والغاريقون وايارج روفس والمعجون الكيقانيس
والغذاء الشورباجات الفراريج الفصل الخامس في السكتة وسببها
من بلغم يملأ بطون الدماغ فيمنع الروح النفساني من النفوذ الى الاعضاء
وعلامتها استرخاء الجسد وتعطيل الحواس الخمس والغطيط الشديد
وعلاجه ان يفصد القيفال ويحقن الحقن الحادة وينفخ في انفه الكندس
والخربق الابيض والمسك والفلفل والشونيز والطيب والسنبل
الفصل السادس في الفالج واللقوة والرعشة وهذه العلل تحدث
من استرخاء العصب او ضعفها من الرطوبة البلغمية او من سوء المزاج
البارد وعلاجها بايارج فيقرا وايارج لوغاذيا والترياق الفاروقي
والمعجون البلادري والغذاء شورباج الفراريج والعصافير والشراب
العتيق الفصل السابع في الزكام وهو سيلان الرطوبة من بطن الدماغ
المقدم الى المنخرين فان كان معه صداع والتهاب الراس وحمرة الوجه
والعين فعلاجه ان يفصد القيفال ويسقى شراب البنفسج بدهن اللوز
وان لم يكن معه الا الحر وكان الذي ينحدر بلغما غليظا نضيجا اصفر

والبيض فيترك

والبيض فيترك حتى ينقطع من ذاته وان كان ينحدر ابيض رقيقا فتكميد
الراس بالمناديل المسخنة ويستنشق الرياحين الحارة الفصل الثامن
في الرمد وهو ان كان معه حمرة الوجه والعين وامتلاء العروق فعلاجه
فصد القيفال وحجامة النقرة واسهال الطبيعة بطبيخ الاهليلج الاصفر وطبيخ
الفواكه مع الخيارشنبر والسكر وتبريد العين بان يوضع عليها ماء الهندبا
والماء الورد مبرودا والغذاء مزورات المتخذة بالعدس والماش ودهن
اللوز واكل الخبز مع ماء الحصرم او ماء الرمان الحامض وان لم يكن معه حمرة
الوجه والعين وكانت الاجفان يلتصق بعضها ببعض بالليل والعلاج سقي حب
الشبيار والايارج الفيقرا او يدخل الحمام كل يوم والغذاء الزيرباج
المتخذ بدهن اللوز الفصل التاسع في ضعف البصر وسيلان الدموع
المضعف البصر فعلاجه تلطيف الغذاء وتقوية الدماغ بالطيب الموافق
وشرب شراب العتيق وترك الصوم والجماع واما سيلان الدموع فعلاجه
تلطيف الغذاء والاكتحال بالاهليلج الكابلي والتوتياء المسحوق مع الاثمد
اللؤلؤي وبرود الحصرم الفصل العاشر في اوجاع الاذن وينقسم الى
ما يكون من دم وورم والى ما يكون من سدد ورياح مختلفة فان كان
من الدم والورم فعلامته حمرة اللون والضربان في الاذن علاجه
فصد القيفال واسهال الطبيعة بماء الفواكه والاهليلج الاصفر والخيار
شنبر والسكر ويقطر في الاذن دهن اللوز المطبوخ بالماء ودهن
والخل والغذاء المزورات من الحصرم والرمان الحامض ومع الماش
والعدس وان كان من احتباس السدد والرياح فعلامته الدوي

من الاذن والطنين فعلاجه تنقية المعدة بحب الشبيار والتقوية
بايارج فيقرا ويقطر في الاذن دهن حل قد غلي فيه ورق المرزنجوش
والنرجس والبابونج والشبث والغذاء الاسفيذباجات المتخذة
بالتوابل الفصل الحادي عشر في امراض الانف فان كان وجع الانف
مع علامات الدم فعلاجه فصد القيفال ثم اسهال الطبيعة بطبيخ
الفاكهة والاهليلج الاصفر والغاريقون والخيارشنبر والسكر
والغذاء مزورة الماش والعدس وان لم يكن مع علامات الدم فعلاجه
اسهال الطبيعة بحب الايارج والغرغرة بالخل والخردل واستنشاق
ماء المسك المنقوع في الشراب الطيب الريحاني والغذاء الزيرباج
واما الرعاف فعلاجه فصد القيفال وشراب الحصرم والريباس
بماء الورد ويطلى على الكبد الصندل والماء ورد المبرد بالثلج ويسعط
بماء لسان الحمل والكافور والغذاء مزورة العدس الفصل الثاني عشر
في وجع الاسنان واللثة وهو ان كان دمويا او صفراويا فعلاجه فصد
القيفال واسهال الطبيعة بطبيخ الاهليلج الاصفر والخيارشنبر وان كان
بلغميا او سوداويا فعلاجه سقي الايارج فيقرا وحب القوقايا او يمضمض
العليل بخل طبيخ فيه الحنظل والعاقرقرحا ويلطف الغذاء الفصل الثالث
عشر في الخوانيق وهو ورم اللهات وينقسم الى دموية وبلغمية فان كانت
المادة دموية فعلامتها وجع الشديد في الحلق وضيق النفس
والحمى الحادة وعلاجها اخراج الدم قليلا قليلا في دفعات كثيرة حتى
لا يسقط القوة ثم الحقنة بطبيخ الفاكهة وعرق الخطمي الخيارشنبر

والسكر الاحمر

والسكر الاحمر ليجذب المادة الى اسفل ثم تليين الطبيعة بعد فتح الحلق بماء
العناب المركب والترنجبين الفانيذ ويسقى ماء عنب الثعلب والخيار
شنبر والغرغرة بماء التين المطبوخ وبلعاب بزرقطونا وبزر الخيري
الابيض والغذاء ماء الشعير بالعدس المقشر والخشخاش ويشرب ماء
البطيخ الهندي ان كان بلغمية فعلامتها كثرة سيلان اللعاب وقلة
الوجع وقلة العطش وعلاجها الغرغرة بماء العسل الذي قد جعل فيه الخردل
والحقنة القوية واسهال الطبيعة بعد انفتاح الحلق بطبيخ الاهليلج الاصفر
والاسود والزبيب الاحمر والخيارشنبر والفانيذ واما العلق الناشب في الحلق
ان كانت ظاهرة جذبت بالكلبتين المعدة لذلك وان لم يكن ظاهرة تجرع
العليل الخل الشديد الحموضة والخردل حتى يخرجه المقالة الرابعة في امراض
الاعضاء من الصدر الى اسفل البدن وهي تشتمل على فصول الفصل
الاول في السعال وينقسم الى ما يكون من اليبوسة فان كان من الرطوبة
فعلامته ان لا يكون معه عطش وعلاجه ان يتناول البنفسج المربى
بالسكر مع دهن حب الصنوبر او دهن الفستق ويمرخ حلقه بدهن السوسن
والنرجس والغذاء ماء الشعير بالبنفسج المربى والطبرزد وان كان
من اليبوسة فعلامته شدة العطش واستلذاذه عن النسيم البارد وعلاجه طبيخ
البنفسج والنيلوفر ودم الاخوين مع خيارشنبر والفانيذ ودهن اللوز
الحلو وشراب الخشخاش والسبستان والعناب والبنفسج ودهن اللوز
والغذاء ماء الشعير المتخذ بالخشخاش الابيض والسكر ويمرخ صدره
بالشمع المصفى والدهن والدهن اللوز او البنفسج الفصل الثاني

في ذات الرية وهي ورم حار في الرية يحدث في امتلائها عن الدم وعلامته
حمى حادة وضيق شديد في النفس حتى كانه يختنق وحمرة في الوجنتين
كانهما مصبوغتان وعلاجه فصد الباسليق واخراج الدم الكثير حتى
يطفي الحرارة وسقي ماء الكشك ولعاب بزر قطونا ودهن اللوز والغذاء
مزورة الاسفاناج بدهن اللوز والتوابل الباردة وطلي ظاهر الصدر بالصندل
والورد والكافور معجونة بماء الورد المبرد بالجمد الفصل الثاني في السل
وذات الجنب اما السل فهو قرحة في الرية والصدر وعلاجه ان يسقى
لبن النساء وقرص الكافور ويجتهد في امساك الطبيعة والغذاء
الفراريج المطبوخة المشوية وسفوف السرطان لئلا يسهل واما
ذات الجنب فهو ورم حار في الحجاب يعرض في عضل الاضلاع وفي الحجاب مع
ضيق النفس فعلاجه فصد الباسليق واخراج دم كثير واسهال
الطبيعة بماء الاجاص والعناب والبنفسج والغذاء ماء الشعير
والخشخاش الفصل الرابع في الربو وضيق النفس عند المشي والحركات
من امتلاء قصبة الرية من الرطوبات اللزجة وعلاجه طبيخ الزوفا
المتخذ من الزوفا والانجبار [illegible] والقي بعد الاكل الجزر والعسل
والفجل والسكنجبين والغذاء ماء الشعير بالسكر الفصل الخامس في الخفقان
فهو ان كان مع دلايل الحر فعلاجه فصد الباسليق الايسر وسقي
اقراص الكافور وشراب الاترج وبعد سكون الحرارة يسقى اهليلج
الكابلي المربى بالعسل والغذاء الفروج بالحصرم والزيرباج وان
كان مع دلايل البرد فعلاجه المفرح [illegible] بجميع [illegible] وسقي شراب

السوس والشراب

السوس والشراب الريحاني والغذاء الفراريج المطبوخة بالزيرباج
وان كان في فم معدته ضعف يسقى اقراص الافسنتين وشراب الافسنتين
وان كان الخفقان يعقب مرض واستفراغ قوي او اسراف في الجماع
فيلطف غذاؤه الفصل السادس في نفث الدم وعلاجه فصد
الباسليق وسقي اقراص الكهربا بماء ورق لسان الحمل وماء الفرفخ
وسقي الطين الارمني بالخل الممزوج بالماء البارد وتضميد الصدر بما
[illegible] ودم الاخوين والاقاقيا والغذاء المزورة المتخذة من العدس وماء
الحصرم وماء السماق مع [illegible] بالطين الارمني والطباشير الفصل السابع
في ضعف المعدة وهو اما ان يكون من سوء المزاج البارد فعلاجه تقديم
الماء بالزنجبيل والدارفلفل والنانخواه والمصطكي من كل واحد خمسة
دراهم معجونة بالعسل المصفى والغذاء الاسفيدباج المقوى بالفلفل
والدارصيني والكزبرة اليابسة وان كان مع اجتماع البلغم فعلاجه
القي بعد الطعام بالسكنجبين الذي ينقع فيه الفجل والجزر او يشرب عليه
الماء الحار ويصب فيه البورق ويصبر ساعة حتى ينحل الطعام ويتقيأ
البلغم ثم يشرب عليه كمون كرمان بالماء الحار [illegible]
[illegible] الفصل الثامن في الغثي وهو ان يعرض بعد
الاكل او قبله فان كان بعد الاكل فعلاجه تقليل الطعام وشرب شراب
الليمون ان كانت المعدة باردة وشرب السفرجل ان كانت المعدة حارة وان كان
قبل الاكل فعلاجه القي بماء الفجل وسقي شراب الرمان المتخذ بالنعناع
الفصل التاسع في [illegible] وسببه [illegible] على تحليلها

لغلظها فينبغي ان يسهل بإيارج فيقرا ثم علاجه ان يعطى جوارشن الكموني بشراب
الريحان ممزوجا بماء طبيخ قشر الرازيانج والتكميد بالمناديل المسخنة واستخراج
الرياح بمضغ الكندر والكمون وعود ق السذاب الفصل العاشر في الفواق وهو
اجتماع اجزاء المعدة وانقباضها باسرها لدفعها الشيء المؤذي فاذا لم يندفع
فيحدث الفواق وهو للمتخم الآن يعرض من الحركة بعد الاكل السكون واسهل
ومضغ النعنع والسيسنبر ومص الرمان الحلو ومص السفرجل المطبوخ وان كان
من حال خلاء المعدة من الطعام فاما ان يكون بعقب الاستفراغ الكثير والحمى الحادة
او لا يكون فان كان بعقب ذلك فليجرع العليل دهن اللوز او دهن البنفسج
وان لم يعقب ذلك فالعلاج حب الشبيار وايارج فيقرا بطبيخ الافسنتين
وسقي السكنجبين والجلنجبين العتيق بماء الانيسون والمصطكي وتلطيف
الغذاء الفصل الحادي عشر في الهيضة والاسهال اما الهيضة فسببها سوء
الهضم وفساد الغذاء فيطلب النار منها العلو والانحدار الاسفل وعلاجها
بالحمية عن الغذاء وشرب الماء فاترا والجلاب ثم شراب الحصرم وشراب الريباس
واما الاسهال فان كان مائيا بلا حرج ومختلف اللون ولم يكن معه تقطيع وان كان
العهد به قريبا فينبغي ان لا يحبس ذلك ما لم يحدث ضعف بين وان كان الاسهال
مع التقطيع ولم يكن في البطن قراقر ولا رياح وكان معه العطش فيحبس
بمحيض البقر الذي مع الكندر المحرق او بماء سويق الشعير فليطبخ فيه
السفرجل وان كان مع القراقر والرياح ولم يكن معه عطش فعلاجه سقي
البزر المبرد والمقلو المسحوق والمصطكي المسحوق بماء الرمان او السفرجل
الفصل الثاني عشر في الزحير وهو انزعاج البطن الى الحاجة بشهوة الى خروج

قليل رطوبات بلغمية ذات زهومة قليلة المقدار وان لم يكن معه دم فعلاجه
ان يشرب دهن الشيرج ملتوت دراهم من حب لسان الحمل المقلو ويطعم الخبز
والحمول ولب الجوز بالجبن وان كان معه دم فينبغي دهن الورد [illegible]
من بذر البقلة [illegible] المقلو ويطعم من صفرة البيض المشوي الفصل الثالث
عشر في القولنج وهو قد يكون من بلغم لزج وقد يكون من ريح غليظة
وقد يكون اليبس الثفل من استعمال اغذية يابسة فان كان من البلغم
اللزج والريح الغليظ فعلاجه حب شبيار وايارج فيقرا بدهن حب الخروع
المصبوب على ماء الخيار شنبر والقانيذ الاحمر والغذاء ماء اللحم بالخبز وان
كان مع اليبس فعلاجه ماء النخالة مع الخيار شنبر والقانيذ الاحمر ودهن اللوز
والغذاء مرق الاسفيدباج المطبوخ باللحم الفصل الرابع عشر في الديدان
[illegible] البطن وعلاماتها صفرة اللون وسيلان الرطوبة من الفم
ووجع البطن والغثيان وعلاجها سقي الايارج المركب من الافسنتين
وشحم الحنظل وحب النيل مع البرنج الكابلي وتلطيف الغذاء الفصل
الخامس عشر في وجع الكبد وهو ان كان معه حمرة اللون وامتلاء
البدن من الدم فعلاجه ان يفصد الباسليق ويسقى عصير الهندباء
بالسكنجبين البزوري ويطلى الكبد بالصندل الابيض مع ماء الورد
والكافور ويسقى العليل ماء الشعير والسكنجبين ويطعم ماء الحصرم
بالخبز وان كان مع بياض اللون وقلة العطش فعلاجه ان يسقى العليل
الافسنتين كل يوم درهم بالماء الحار والبزور ودهن اللوز المفتح
السدد والغذاء العصافير وطير البر الفصل السادس في الاستسقاء

وسببه مادة غريبة وسبب ذلك برد الكبد وانواعه ثلثة الطحلي
وهو اذا شرع الطحلي منه كالزرق الملاء والحمى وهو الذي يكون البدن
منه سفرة وربما رخو بخشم بالاصابع وعلاجه خفي اولا والامراض النوعين
الاولين فالقى واما النوع الثالث فالفصد واما بعد الاستحكام فاسهال
الطبيعة بالهليلج الاصفر والغاريقون والخيار شنبر والطرقشقون
مرة بعد اخرى الفصل السابع عشر في حجم الطحال وسوء مزاجه وهو ان كان
معه سواد اللون وصبغ البول الى الحمرة فعلاجه فصد الاسيلم من اليد
الايسر وسقي عصير ورق الجلنار مع سكنجبين البزوري وان كان
معه كمودة اللون وخضرته وكان المعدة ضعيفة والهضم رديا سقى
الايارج الفيقرا وتلطيف الغذا وتقليله وادرار البول بماء الاصول
والبزور والشراب العتيق وتضميد الطحال باصل الكبر المدقوق المنحول
مع السذاب والتين المدقوق معجونا بالخل الثقيف الفصل الثامن عشر
في اليرقان اذا اصفر جلد الانسان وعين لونه بعد ان ما ... الاطعمة
الثقيلة وهو لم يكن به حمى فهو اليرقان وان كان معه دلايل الحرارة فعلاجه سقي
ماء الهندبا والرازيانج ثم طبيخ الهليلج الاصفر والزبيب والخيار شنبر
والقانيد والغاريقون والغذا السكباج الحامض وان لم يكن دلائل
الحرارة ظاهرة فعلاجه ان يسقى حب الغافث ليالي متواترة ويدخل
الحمام ويشم الخل حلو قعده المقالة الثامنة في امراض بقية الاعضاء وهي
تشتمل على فصول الفصل الاول في وجع الكليتين اذا عرض وجع في الكلى
او كان في البول حمرة فعلاجه فصد الباسليق ويسقى السكنجبين

مع بزر قطونا

مع بزر قطونا وبزر الخيار وبزر القثاء ثم فان لم يكن فيسهل
الطبيعة بماء الفواكه والخيار شنبر والقانيد الابيض وان بال دما فيسقى
ماء الفرفخ والطين الارمني ودم الاخوين والكندر والخشخاش وبزر
الفرفخ وان كان في البول رمل فيسقى بزر الكرفس وبزر الرازيانج
والغذاء مزورة الماش والعدس وان حدث سلس البول فيسقى
سويق الشعير بالماء البارد ويطعم السمك الطري الفصل الثاني
في امراض المثانة اذا تولدت الحصاة في المثانة فعلاجها ان يسقى الفانيذ
بطبيخ ... بزر الكرفس والرازيانج وبزر البطيخ بماء الشكر
ماء الحمص بالشبت والكمون ودهن الجوز فان حدث تقطير البول
فان لم يكن مع دلايل الحرارة فيسقى السجزينيا والاطريفل والجند بيدستر
وفي الشتاء معجون الفنجنوش ويطعم الخبز بالجوز وان كان التقطير
مع دلايل الحر فعلاجه علاج الكليتين مع دلايل الحر الفصل الثالث
في امراض المقعدة اما البواسير والقروح منها اما بعرض ... حار فعلاجه
ان يحقن العليل بماء قد طبخ فيه البنفسج وقشر الخشخاش والشعير
والعدس المقشر وورق الخطمي وورق الاقاقيا وتضميد الموضع بصفرة
البيض ودهن الورد واما البواسير فهي اجسام يحدث في فم الاعصاب
ويكون داخل الشرج وان كان مع سيلان الدم فعلاجه سقي اقراص
الكهربا واقراص الجلنار وان لم يكن سيلان الدم ودلايل الحرارة فعلاجه
سقي حب المقل المنقع والاطريفل الكبير والغذاء الاسفيذباج بالكراث
الفصل الرابع في ضعف الباه من القضيب ان كان حدوثه من ضعف

موضع المني فعلاجه بالاطريفل المعجون بالحلتيت المطبوخ بالبلادر والغذاء
المسخنات وان كان من حدة المني فعلاجه يسقي البزور الباردة بالحميض
الفصل الخامس في امراض الانثيين اما الورم الحادث فيهما فعلاجه في اول
الامر ان يفصد الباسليق ويطلى الموضع بالصندل والكافور بالماء
ورد ثم اسهال الطبيعة باقراص البنفسج واقراص البرنكينه وتضميد الموضع
بدقيق الباقلاء وشحم كلية التيس والغذاء ماء الحصرم بدهن اللوز
الفصل السادس في الفتق وهو نزول الامعاء او الثرب اح الغليظة
الى الانثيين لاتساع الخايل فينبغي ان يشد المجرى بعصابة وثيقة شدا
ويتقاوم [illegible] ويتعهد العليل بالسحر [illegible] الفصل السابع
في افراط الطمث وضعف الباه اما افراط الطمث فعلاجه فصد الباسليق
واسهال الطبيعة بحب الاصطمخيقون والغذاء الطليات والزيرباج
واما ضعف الباه ان عرض لحرارة فيسقي المرهي [illegible] الدسم الحلو والتين
بالسكر والترنجبين ويطعم السمك الطري المقلو وان عرض للبرد
فيسقي زنجبيل المربى والخندبقون ويطعم البيض النيمبرشت مع دار فلفل
والعصافير المقلوة ويتعهد بالشراب العتيق والمفرحات الياقوتية
الفصل الثامن في النقرس وعرق النسا ووجع المفاصل والحدبة
سبب هذه العلل وقوع الفضلة الى الة اذا وقعت في المفصل
الورك كان عرق النسا وان وقعت في المفاصل كان وجع المفاصل
وان كانت وقعت في مفاصل فقرات الظهر كانت حدبة كما بينا
والا لم اما ان يكون مع دلايل الحرارة او دلايل البرودة فان كانت مع

دلايل الحرارة

دلايل الحرارة فالعلاج فصد الباسليق والقيفال وسقي طبيخ الاهليلج
والسورنجان والسنا والشاهترج ويجب [illegible] تلطيف الغذاء
والاحتراز من الجماع والغذاء المزورات بماء الحمص وان كان مع دلايل
البرودة فالعلاج القي في كل اسبوع مرتين بعد الطعام المقطع البلغم ثم
سقي حب الاصطمخيقون واستعمال الحقنة الحادة والغذاء ماء الحمص بدهن
اللوز والدارصيني الفصل التاسع في الدوالي وداء الفيل اما الدوالي
فهو عروق غلاظ ملتوية يظهر في الساق بسبب ورم سوداوي ينصب
اليها وعلاجه ان يبدا بفصد الباسليق ثم اسهال الطبيعة بما يخرج السوداء
واما داء الفيل فهي علة يعظم فيها القدم ويغلظ بسبب مادة غليظة تنصب
الى الرجل وعلاجه القي مرة بعد اخرى ثم اسهال الطبيعة بماء السورنجان مرات
شتى ليه وتلطيف الغذاء المقالة التاسعة في علل الظاهرة في ظاهر البدن
والحميات وهي تشتمل على فصول الفصل الاول في السعفة سببها
تكاثف المادة الرطبة في ظاهر الجلد وعلاجها الفصد من القيفال وعرق
الراس وتنقية البدن بالاهليلج والافتيمون واصلاح الغذاء ويطلى
الموضع بدهن الخل والغذاء الخبز الابيض ولحم الجدي ومن الجدي
الفصل الثاني في البهق والجذام اما البهق فعلاجه القي بعصير الفجل و
السكنجبين العسلي وان لم يكف فيسقي شهرا [illegible] ايارج لوغاذيا او من ايارج
جالينوس ويلطف الغذاء واما الجذام فعلاجه الفصد ثم اسهال الطبيعة
بما يخرج السوداء مرة بعد اخرى ويطلى جسد العليل بالترياق الا انه
ينفع في الشراب [illegible] اللبن الحليب [illegible] والغذاء اسفيدباج

الفصل الثالث في الحكة والجرب وسببهما اخلاط مالحة يخالطها دم صفراوي ان كان
دلائل الدم فالعلاج الفصد واسهال الطبيعة بحب الصبر والاهليلج الاصفر والورد
وطبيخ الافتيمون والغذاء الخبز الاسفيذباج واللحم الخفيف ويجتنب الشراب والجماع
ويكثر الحمام بعد التنقية الفصل الرابع في الشرى والحصف اما الشرى فعلاجه
طبيخ الاهليلج الاصفر واما الحصف فسببه ملوحة العرق مع قلة الاغتسال
ويحدث ذلك من الهواء الحار وعلاجه ان يسهل الصفراء ويلزم المواضع
الباردة ويطلى الموضع بدقيق الطبيخ المقشر المسحوق مع ماء الورد الفصل الخامس
في الحصبة والجدري والثآليل اما الحصبة والجدري فعلاجهما سقي ماء الشعير
بالسكر وماء الرمان الاملسي بدهن الورد وسقي سويق الشعير بالماء
البارد والجلاب ويسقى بعد تليين الطبيعة ماء الشعير بالطباشير المقلو له
بذر الحماض ثم ماء عنب الثعلب بالسكر واما الثآليل فعلاجها طبيخ الافتيمون
وسقي ايارج لوغاذيا وايارج روفس الفصل السادس في الاورام اذا
لم يكن الورم في عضو مجاور للاعضاء الرئيسة فيجب ان يبدأ في علاجه
بالادوية الرادعة ثم تدرج في خلط المحللات بها الى وقت الانتهاء ثم يقتصر على
المحللات عند الانحطاط والورم اما دموي او صفراوي او سوداوي او
بلغمي اما الدموي فعلامته حمرة ونور زيادة حرارة واما الصفراوي فعلامته شدة
حرقة وزيادة حرارة الملمس وعلاج النوعين الفصد ثم الاسهال بطبيخ
الاهليلج وماء الفواكه ان كان في البدن اخلاط غليظة ثم يطلى الموضع بالاطلية
المبردة وان كان سوداويا فعلامته صلابة الموضع وبرودة الملمس وسواد
اللون وعلاجها الاسهال بما يخرج السوداء وان كان بلغميا فعلامته ان كان رخوا

بحيث يدخل فيه الاصبع ويكون ابيض اللون وعلاجها اسهال الطبيعة
بما يخرج البلغم الفصل السابع في السرطان والخنازير اما السرطان فهو ورم
صلب واصول كثيرة وعلاجه الفصد للكحل والاسهال المتواتر بطبيخ الافتيمون
ويجتنب الاغذية الحارة والمولدة كالعدس والباذنجان والغذاء لحوم الحملان
والدجاج والشراب العتيق واما الخنازير فسببها سوء الهضم والتخمة وعلاجها
تقليل الغذاء وترك غذاء العشاء وترك شرب الماء ثم اسهال الطبيعة بما
يخرج البلغم الغليظ واصلاح مزاج الدماغ بالمعاجين المقوية وطلي العضو
العليل بالمحللات والمنضجات الفصل الثامن في الحميات فان كانت قصيرة
الزمان فهي حمى يوم وان كانت طويلة الزمان فهي اما ان يكون مادية
او لم تكن مادية فان لم تكن مادية فهي حمى الدق التي تعرض في الاعضاء
الاصلية وان كانت مادية فمادتها لا تخلو اما ان تكون داخلة العروق او خارجة
العروق فان كانت داخلة العروق فتنقسم الى قسمين دموية او صفراوية
وبلغمية سوداوية بحسب الاخلاط الاربعة وان كانت خارجة العروق
تنقسم الى صفراوية وبلغمية وسوداوية واما حمى اليوم فهي التي تحدث
من الجلوس في الشمس او المشي فيها ايام الصيف او من اكل الاغذية الحارة
او من الغضب الشديد او التعب وعلاجها الاشربة الباردة كالسكنجبين
والربوب الممزوجة بالماء المبرد بالثلج وينبغي ان يدخل الحمام ويغتسل
بالماء الفاتر ويلطف غذاءه يوما او يومين واما الحمى الدموية فهي المطبقة
وحدوثها اما من عفونة الدم واما من كثرة الدم وغليانه وعلاجها الفصد
واخراج الدم وتبريد المزاج بماء الرمان الحامض وان كانت المطبقة يابسة

فيسقى ماء الاجاص [illegible] العناب والتمر الهندي السكنجبين ويلزم العليل [illegible]
الكافور وماء الشعير عند طلوع الشمس وأما الحمى المطبقة فانها [illegible] الوقوف
منقسم الى ثلاثة فمنها التي تتزيد نوبتها على اثنتي عشرة ساعة وهي [illegible]
ومنها الصنوخس التي [illegible] نوبتها على اثنتي عشرة ساعة وهي [illegible]
وعلاج النوعين [illegible] في وقت النوبة بالماء الفاتر السكنجبين [illegible]
الطبيخ [illegible] والتمر الهندي والخيار شنبر [illegible] يوم [illegible]
وماء الشعير [illegible] وأما الحمى التي [illegible] الوقوف فعلاجها [illegible]
الفصد [illegible] السكنجبين [illegible] وماء الشعير [illegible]
[illegible] الحمى [illegible] مخارج الحروف [illegible] الحمى الربع [illegible]
[illegible] القوة [illegible] ولم [illegible]
علامات [illegible] السكنجبين بالماء الفاتر [illegible]
[illegible] النضج [illegible]
الهندي [illegible] الخيار شنبر [illegible] يكون [illegible]
[illegible] الحمى [illegible] العليل
[illegible] فهي التي [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] الحمى [illegible]
التي [illegible]
[illegible] القوة [illegible] الصوت [illegible]
[illegible] العليل [illegible]

كمل [illegible]

كل [illegible] البارد [illegible]
[illegible] والكافور
[illegible] [illegible]
[illegible] الحار [illegible]
[illegible] الفصل الاول في الحبوب [illegible] حار
رطب [illegible] بارد رطب [illegible]
[illegible] بارد يابس [illegible] حار رطب [illegible]
[illegible] يابس [illegible] بارد يابس [illegible]
[illegible] بارد رطب [illegible]
[illegible] الحمص حار [illegible]
[illegible] يابس [illegible] حار يابس
الفصل الثاني في اللحم والبيض لحم الضأن حار رطب [illegible] بارد يابس
لحم البقر بارد يابس لحم الجمل [illegible] حار [illegible]
[illegible] لحم [illegible] حار يابس [illegible]
[illegible] بارد رطب [illegible]
[illegible] [illegible]
الفصل الثالث في [illegible]
[illegible] السمن حار [illegible]
[illegible] الفصل الرابع في [illegible]
[illegible] بارد رطب [illegible] حار [illegible]

الاسفناج معتدل الحر والبرد الكرفس حار يابس الباذروج حار رطب الشبت
حار يابس الهندباء بارد يابس الطرخون والنعناع حاران يابسان السلق بارد رطب
الكزبرة باردة رطبة الجرجير حار يابس وعه في حب الرشاد وعه في حب الفجل حاران
يابسان الفرفخ بارد لين الفودنج حار يابس الحماض بارد يابس الكشوث حار يابس
الباذنجان حار يابس البقلة اليمانية باردة رطبة اللبلاب كله سيما منه بارد رطب
والخبازي حار يابس القرع بارد رطب واما اصول البقول فالفجل حار يابس
الكرنب حار يابس الجزر حار يابس بطئ الانهضام الشلجم حار رطب سريع الانهضام
الفصل الخامس في الفواكه الرطبة فالعنب حار رطب سهل للطبيعة التين الرطب
الجوز حار رطب الرمان الحلو معتدل الحرارة والرطوبة والحامض بارد يابس العناب
حار رطب الخوخ بارد رطب الكمثرى والسفرجل رطبان باردان الاجاص
بارد رطب التفاح بارد يابس البطيخ الحلو حار رطب وغير الحلو بارد رطب والتوت
الاسود بارد لين والابيض معتدل الحرارة القثاء والخيار باردان رطبان واما
الفواكه اليابسة معتدل والفستق حار يابس كل اللوز حار لين البندق
معتدل الحرارة المشمش الحلو معتدل الحرارة الفستق حار يابس الزبيب حار لين
الزيتون الاسود حار يابس والابيض بارد يابس نفع الاول الفصل السادس في الرياحين
الورد قابض بارد يابس السوسن حار يابس النرجس حار يابس البنفسج بارد رطب
المرزنجوش حار يابس النمام حار يابس النسرين والشاهسفرم مايلان الى الحرارة
اليبس الخزامى البري حار يابس الفنجنكشت حار يابس الخيري معتدل الحر
التفاح بارد يابس الجلنار بارد يابس الياسمين الاصفر حار يابس والابيض
معتدل الآس بارد يابس البابونج حار يابس الكافور بارد يابس

الفصل السابع

الفصل السابع في الادهان دهن الحل معتدل الحر واليبس دهن الجوز حار
يابس دهن اللوز معتدل الحر واللين دهن بزر الكتان حار يابس دهن الزيتون
بارد يابس دهن البنفسج معتدل البرودة والرطوبة دهن الورد بارد يابس
دهن الياسمين والنسرين حاران يابسان دهن الخلاف معتدل الحر والبرد
ودهن الخشخاش بارد مخدر دهن الشهدانج حار يابس ودهن الخردل حار يابس
دهن الفستق حار لين دهن النيلوفر بارد رطب دهن المرزنجوش بارد رطب
يابس دهن النرجس حار لين الفصل الثامن في الطيب المسك حار في الثانية
العنبر لين حارة وبيت العود الهندي معتدل يابس الكافور بارد يابس الصندل
معتدل البرد والزعفران حار يابس القسط حار يابس القرنفل حار لين الجوزبوا
حار لين السك بارد يابس السنبل معتدل الحر واليبس السنا حار لين ا
البسباسة حار يابس القاقلة حارة لينة الفصل التاسع في الفوايد الكثيرة
اليابسة معتدل في الحر واليبس الكمون والصعتر والنانخواه والشونيز والفلفل
والدارصيني والزنجبيل والخولنجان والانجدان كلها حارة يابسة الخردل حار يابس
نفع البلغم السماق والعدس والرخبين باردة يابسة الفصل العاشر في الازواعر
النحل بارد يابس المري حار يابس الثوم المربى بالعسل حار يابس معين على الهضم
قليل الحرارة الاشترغار الحد غليظ الفصل الحادي عشر في الانبذة والاشربة والربوب
اما الانبذة فنبيذ العنب حار رطب العتيق حار يابس نبيذ الزبيب معتدل
الحرارة والرطوبة نبيذ التمر والدبس حار لين اما الاشربة والربوب
فالسكنجبين السكري اذج بارد نافع للمعدة ناقض البلغم والسكنجبين
بالاصول والبزور اكثر حرارة نافع للمعدة شراب البنفسج معتدل في الحر

118

229

מעגון גהת סלסלבול

בלופ מסוי מור מכית סדאב

במת במת

במת

כונדור חבאלאס גוז בסבאסה

במת דמתדמם

במת

מיכך פקאח אסכר סועד שונז

דמת במת במת קמת

הילג אנגיר נסל גוזן אקאג

במת ידאן כוראכי במת

מעגון גהת בגריכה שב

בול כונד

בלוכה כונדור אגיר

במת במת במת

חבאל מחלב קורפה דאסן

במת במת במת

קולנגאן סועד עסל

במת במת גוזן

בארק גנאז

בכורך

والبرد رب التفاح والسفرجل باردان عاقدان رب الحصرم بارد يابس مسكن
العطش رب الرمان الحلو حار للمعدة مسكن للغثيان رب التوت بارد
مطلق للطبيعة الفصل الثاني عشر الانجبات الجلنجبين السكري مقوي
للمعدة مسخن نهاو العسلي اقوى حرارة والبنفسج المربى معتدل الحر والبرد
مليق للبطن الزنجبيل المربى بالعسل مسخن للمعدة الاهليلج الكابلي المربى بالعسل
حافظ للشباب السفرجل والتفاح المربيان مقوي للمعدة الحارة حابس
للاسهال الصفراوي الاترج المربى مسخن للمعدة الفصل الثالث عشر في احوال
الطبيخ اما الاسفيدباجات مليّنة والخليّة مجففة والمركب منهما مثل الزيرباج
معتدل واللبنيات باردة غليظة والغذاء المتخذ من المياه المعصرة كالحصرم
والرمان والسماق فقوتها مثل قوة عصاراتها واما الحلو فالعسلي مسخن

والنجبين مولد للسوداء تمت الكتاب

بعون الملك الوهاب ... شهر شوال المكرم

سنه ۱۲۶۱ ...

ماميران عناب حجر اليهود شوره قلم
۱۸ ۱۰ دانه ... ۱۸

كات شيرين كاكنج شير خشت
۱۸ ۱۸ ۲

اجزا را كوبيده و بيخته با آب حب سازند

ספוס כעסריזח

וירד סנג וירד כרמענ
כמת כמת

כעריז כורד קעקלה קוככה
כמת כמת כמת

גניז תכרכן מויכן גנגביל
כמת כמת נים מת כדזנג

דזר כלכל קנד
כדזנג כמת

כזשך
הרגע שכסי אז עלזר אתשך כור שודה

צע תנזור כתזי תותיזהנדי עשקרחז
אמת אמת אמת

כקדריז כלכלמויה תנכזר שנגרף
אמת אמת אמת אמת

אגזדרז כובידה צובח כדזנג

ושזס כדזנג סרקלין נמורה

ככשנב קנז שיר ברנג בינעדתזרין

חב אתשך

דזרשכן גיוה תריזן ארד נכודכיס
נים נים נים כמת
נים

תא גהלרוג אז חמוצאת ולבניאת

וסיר גרדופיזן פרהיז כנד

חב אתשך גזודיגר גיוה תריזך דזרשכנה
אמת אמת אמת

גדוזר ארד נכוד
אמת המת

סורמה רושנזי

שעדזנג ערסי כויסוכתה
דמת דמת

אקלימיוז נוקרה נמקהני
דמת דמת

בורקארמני גנגזר דזרפלפל
דמת דמת דמת

פלפלספיד פלפלסיאז כקדריז
חמת חמת חמת

צבר סקוטרי סנבול קרנפול
דמת דמת דמת

גנגביל אמלה געפרן
כמת כמת אמת

נשזדור לזסורך
אמת אמת דמת

גהת גרב וסבל

צמק סומזק כיגה נבאת
אמת אמת דמת

נוסכה דיגר אגזז בריזבר

כוהת תנלרן

אנספיר סוכתה פלפל מסזוי

כובידה פנג נכור בכורד אז

עקב קרי אב ורס תזן דפאה

דזרוי בוולה

כיגה מקזגנוס
דמת כמת נים

סורנגאן תריזך
אמת נים מת

נבאת

כמת נים

דזרוי קרמז כקדריז

כון שיזוש אמת
אמת

אנזרות לזסורך
אמת אמת

מקז גנוס מזמירון
אמת אמת

נבאת מצרי כתירז
אמת נים מת

פרנגמשך
אזמנג

فرزند نزاید عمل نماید حامله شود

گلنجبین بلدانه ... جنس هر دو نیم بال

گرفته با قرنفل گذاشته خرما ...

دانه کشمش سبز پنج دانه هل پنج دانه

مجموع را کوبیده تا ... شود چند دفعه

زن بخورد بردارد بعد از سه روز عادت

بعد از اتمام این دوا گل نرگس دو

دانه نبات نیم مثقال به پارچه

نازکی پیچیده بردارد حامله شود

باذن الله تعالی

קלוזין

שנבירף מלזלו בבוד כדתסין

תול כרדו עש קלזין ...

[illegible]

שילה בוצ'יר

פיגוז פימורק כוהלן שותור מקגקלס גוספנד

מקגקלס גזו פיבטא רוגן חסתה גרדאלנ מוקל

מור מכי צבר גרד הוזגובה גרדגונה עודסליב

גורנבזרספיד וגרד אניר כונדור מסתכי גזאי

בזריונכטוי מקגפסתה מקגפנרוק בזרפסלן

בזרפשירין נארגיל מקגגלקזה רזיאנג ...

תשוית תכרפץ נבאת קנד נוקל פסתה

תרנגבין שירכשת שירה גזנגבין ... תרה

כנרמיז רוגן מועה גוב תנאור גגואר

חסתה הלג חסתה גרדאלו חסתה שלובאלו

רוגן דונבה בתריק מעגון שילה מזגב

בקבת ובעווים בוציר

ברק סנקד בזרבוסת כוביר

וכיכתה נו שיר גזו פוסתה

תזמורים עוד כבגן

שרבת כולוץ

ספסתון בנפשה כולוץ
ידרני במת כו
למק ערבי שכר סניד
במת זמת
ריקן באדיס
במת

גבת לקוה

סדף מיכך גלאב
דר ברי ורגע תלא נמאינר

גבת ננה ודשתן כב.

בבאז סנידאב קלנע מקו הל
את את את סוכתה
כירבא כון מיעוש מיאנה קרנאל
את את את

בז ורדה תבס מרק
הכ גבת קות כיר.
ואנסין ומבר
ומאנע ומענ כנולין ותוכת
חקן חל מוש נעי. כעד כרכא
הכ כנדר נעוד כריבי סה דינה.

[illegible]

נסכה דון תענג

עגושן כלנתל נילוק בנפשה זופא פר
במת במת במת במת במת במת
חען תרזשתיח גול ארז גולסרך בזנן ספיד
במת במת במת אמת
אנלאסוס רזאיזה אנסון באכנבר עלק תענג
במת במת במת המת המת
אירסנג הוזקוזה תשכיר קוזנג רנדה כרדה
במת במת במת המת
כותזיסאג אנביר כנרה כנזרי שנבליל ה
בדזני בדזני במת גמת
תכרפס בזרנה חגתוע כא בזדו קרמזב
במת אמת
בקושאנב ועזקן נמזינב

בעד תרנגבין שירכעת גאנגבין שכרסניד נבעת
המת המת במת במת אמת
דזכל נמורה כזוציק נמזייב. בעד אגנזי מיכור
עוד סליב אניר בין נגפשה זורנבזד ספיד כולנגן
אמת אמת אמת אמת אמת
מורמכי קודזמה בזלנגו תריאזן תמרו גלקווה
אמת אמת אמת אמת אמת אמת
שכר תיקזל כיקה כונדור מסתכי בזבזג סורנגן
אמת אמת אמת אמת אמת אמת
דזרגיב זירה כרמזנ עכר זרד מוקל זרדה קונה
אמת אמת גמת במת גמת
אנגורה פסתה פנדוק נזרגיל חקן כזרעם זנגביל
גמת ידזני ידזני במת במת אמת

بسم الله الرحمن الرحیم

نوعی معالجه مالیخولیا

دو روز منضج بسفایج تا جری بنفشه عناب شاهتره خارخسک

نیلوفر سپستان ریشه کاسنی آب سبز کاسنی ترنجبین

غذا دو وقته آش شوره

روز سیم بنفشه عرق کاسنی ترنجبین بجزد سه آب امالا

نماید بابونه اجزا عناب سپستان بنفشه نیلوفر تا جری خبازی

آب کاسنی اکلیل بزرگ سفید تخم خطمی خارخسک گاوزبان

~~گاوزبان~~ گل سرخ کافته شکر سرخ مغز فلوس ترنجبین [illegible]

ترنجبین خاکشیر ربوند چینی روغن بادام غذا آش نهار

آبگوشت نان شام ترخلو روز چهارم بازجوش نده

روز اول روز پنجم بطریق روز سیم خوراکی و امالا است

روز ششم بازجوش نده روز اول روز هفتم

بطریق روز سیم منضج و امالا روز هشتم بازجوش نده روز اول

غذا نهار آش آب لیمو شام ترخلو روز نهم مسهل با این اجزا

بنفشه گل سرخ مغز فلوس ترنجبین شیرخشت روغن بادام

حب [illegible] عرق کاسنی نبات بعد از ظهر آب گوشت پیاله

شب ترخلو روز دهم بازجوش نده روز اول غذا

نهار آش تمر هندی شب ترخلو روز یازدهم فلوس خوراکی بطریق

روز نهم غذا نهار آبگوشت شب ترخلو روز دوازدهم

تا مدت سه روز همه روزه روزی یکی ماست [illegible]

[illegible] جلکیده زلال او را صبح یک روز سکنجبین

داخل نموده بخورد یک روز شیرخشت داخل نموده

بخورد تا بیست روز غذا از این بیست روز

نهار آش سکنجبین آش آب لیمو آش تمر هندی

آش غوره با آلوچه آش زرشک شب ترخلو

ان شاء الله رفع خواهد شد تجربه رسیده است

קרם שנברף ד | תורה כבוד הפת דרע | פיזי מרך קביי

פיזי רז בני. תיזנש רז בידון תורה מרו ורה זורז גוגתי.
תורה כבוד ושנברף רז פוב מליזה נמורה. בז הס דזבל כנגד
גהלה דזני קרם בסזגנד רוגי זדזנר. מבה ונו דזנר עמר
מר קליזן גוזזשרה. בכשנד זרש קליזן גוב תו בזש דוד
רז עדו בדנד קגזי שיר כרנבנ פרני בי נמך עוז סב שיר
גזו זמר עתש בהד קש רקר כמ. סב מה יך כירה בכורך
קגז בזיד שירינ גרזשקרה בזעך גזה. בזיר נכורך
זג רוגי ה עתקדו וקתי כה זכש דהן פוב שוך בזיר דהן שוה
כנגד כמת בביך גלקר שוי דזבלכרה תכרר דהן רז
בשורנד זולמרכה. ניש גרש דהן כנגד כעד דהן שוה
בכנגד בז זנגועת דהן שוה רז פוב בתזלנד בעד זג
דהן שוה דהן רז בזב גרש בשורנד רוגזולכה דהן שוה
תי כנגד פילדרר דזרר בזיר כי כמה. גלו יז זבגות
בי נמך הזגר בזשר פורן זב גושקנזז כמה. גלו דהן
גירנד מזכן תי כנד כער בירון ביזונד זי דהן שוה רז
בזיר רוגי ב תרמבה. בכונד תז זכש דהן פוב שוך מה רוג
פוב בשוד יז בישתר תז זכש דהן המתר בזיין דהן שוה
כנגד ומ

بجهت سوزاک

شیرخشت سنا ... تمر هندی
قدری

بجهت شاف

شیرخشت لعاب تخم ریحان سحم سعید شیرخشت
کتان ... با شیرخشت ... داخل ... بکشد شیاف ...
غذا مبردات

BLANK PAGES

125

BLANK PAGES

126

[illegible]

[illegible]

[illegible]

BLANK PAGE

127

BLANK PAGE

שיף אכזר   שיף לכה בשם

זנגאר גאבה סניד בורה ארמני ספבינבה אשק אנגרות כף דריא

ניס

אשקף דריא גרניך סורן שאדור בורה ארמני זנגאר נמך הנד

ניס ניס דונגנים ניס ניס ניס

נשאדור אשק   בזב רזיאנה שיף סאזנד

דונגנים ניס   שיף אבר

בזב סודאב שיף סאזנד

ראחת דארו   אבר סוכתה סורמה שוסתה רוח סוכתה

כינה נבאת מקז בשום   צמק כתירא תותיא אניון

אדוניה

בזרת מוי שבלתה בשם בא סנידה תוכם מורך שיף סאזנד

קנרון גאבה סניד מסתכי סדף סוכתה   שיף אבני

ספידאב קלב אנגרות כתירא

שיף סאזנד

בזרת סושן וברשאות   בזרת אב ריכתן וקות בשם

כון סיאוש מקז בשום כינה מקז בשום דאר פלפל

ניס

[illegible]

BLANK PAGE

גית דרוי באד

דארוי גשפסודא
כאפור קייצורי
תור רבי
עבר גרד
מסאוי

גשס כיגה סורנגאן הריאק
דרהם חמה גמה ניסתה

דארוי נגפר

גשס סורנקאן געבראן כיגה הריאק
הרת הרת ארת ירת ניסרת
אזכית אבריכתן גשט סורנגאן

גשס דארפטפל דארוי דחנה
ירת ארתנים גשוס כיכה גנבדר
[illegible] ירת ירת ארת
[illegible] [illegible] געבראן
כהת [illegible] רת
ארת
קנד כפדריאה
בהת
ארת
זאג סוכטה
בהת

245 129

דארון מלכי

כיגה נבאת נשאסתה כקוריז
יהת הית בהת מית
נים

דארוי באר
כיגה גשוס געפרען תריאק נבאת
היו בהת בדאנג בדאנג בהת
נים

מעגון וג
וג חלתים זנגביל
ריואנה עסל
כרבר

מעגון גלעהי גהת ציר
עודן מני וקוליגנואת
סנביל קורפה קרנפול
בהת בהת כהת
דארפלי קאקלה אניסון
בהת בהת בהת
תפרנץ זירה כמוני
אהת אהת
מוסתכי נענע עודהנרי
בהת בהת אהת
פלפל עסל גוזן
אהת כורצפי
בהת

חשמבר [illegible] שאקס
[illegible]
[illegible]

דארון
באד

BLANK PAGE

Foliated 1/8/89
JM



END OF REEL

PLEASE REWIND